

تحقق فرمایش مقام معظم رهبری درباره اسلامی شدن دانشگاهها

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین سید احمد علم الهدی (۱)

با توجه به اینکه پس از گذشت حدود ۲۵ ربع قرن از انقلاب شکوهمند اسلامی، انقلاب فرهنگی، تعطیل شدن دانشگاه در سالهای اولیه انقلاب، ارتباط حوزه و دانشگاه و استقرار نمایندگان حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری در دانشگاهها، چرا همچنان نیاز به اسلامی کردن دانشگاهها از جانب مقام معظم رهبری به عنوان یک وظیفه عمده و اساسی مطرح گردیده است؟

در پاسخ این سؤال چنین به نظر می‌رسد که پس از گذشت ۲۵ سال از پیروزی انقلاب مقدس اسلامی این کشور جریان مذکور در سؤال، رسالت خود را درست ایفاء نموده‌اند و یا در صورت ادای رسالت در حد انجام وظیفه واجب اکتفا نموده و خود را مسئول به نتیجه رسیدن فعالیت‌ها نمی‌دیدند اما استاد شورای انقلاب فرهنگی که محور این رسالت را به دوش داشته است بدون توجه به عمق دگرگون‌سازی فرهنگ حاکم بر جامعه که اجرای آن در مورد دانشگاهها باید موجب دگرگونی دانشگاهها در همه ابعاد آموزشی و پژوهشی و علمی و اخلاقی می‌شد تنها به جایجائی برخی واحدهای درسی و لغو و تصویب بعضی مقررات و ضوابط آموزشی و کاری بسنده کرده است. انقلاب فرهنگی در دانشگاهها مستدعی دو نوع دگرگونی در دانشگاهها بوده است یکی دگرگونی علمی که شامل علوم انسانی در دانشگاهها می‌شد البته دگرگونی علمی به معنی متحول ساختن یک سلسله فورمولها و اصولی که برپایه تجربه رشته‌های پزشکی و فنی مهندسی استوار است معنی ندارد و عمدتاً باید دگرگونی علمی در مورد یک سلسله مسائل فرهنگی صورت می‌گرفت که مبتنی بر مبانی فکری ماده پرستانه اندیشمندان غربی بوده است که متأسفانه در این مورد حتی در مرز صفر (یعنی در حد تشخیص اینکه باید چنین اقدامی بشود) گامی برداشته نشده است. بسی ساده اندیشی است که ما فرض کنیم یک دانشگاه اسلامی را می‌شود در لفافه اصول فکری و معادلات مبتنی بر اصالت ماده و لذت و پول در یک جامعه ایجاد نمود طبیعی است که این انقلاب علمی مستدعی دگرگونی عمیق در رشته‌های مختلف علوم انسانی و امتزاج آنها با معارف اسلامی و استاد آنها بر مبانی اعتقادی توحیدی است اما جریان دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری مدظله العالی که قبلاً تحت عنوان دفتر نمایندگی آیت ... منتظری در دانشگاهها مستقر شده بخاطر فقدان آئین نامه و شرح وظایف لازم ابتداءً به صورت اتاق حفاظت و سپس بصورت مسجدی مقدس در کنار خیابان در آمد و همچنانکه ملاحظه می‌شود افراد عابر خیابانها از مسجد کنار خیابان هر صد نفر حداکثر یک نفر برای نماز خواندن در مسجد به مسجد مراجعه می‌کند و بقیه مراجعین به مسجد از آن افراد صرفاً برای استفاده از دستشویی یا آب خوردن به آنجا رجوع می‌کنند و لذا در این خصوص این نهاد با همه قداست و توانمندی معنویش نتوانسته نقش ایفاء کند و اینجا بود که رهبر اندیشمند و تیزبین، با تأییدات خاصه‌ای که بنظر بنورالله است مسئله اسلامی کردن دانشگاهها را به عنوان یک وظیفه عمده و اساسی مطرح فرمودند.

- ویژگیهای دانشگاه اسلامی کدامند؟ حتی المقدور فهرست وار بیان فرمائید.

باید توجه داشته باشیم که دانشگاه اسلامی با کارخانه اسلامی با شهر اسلامی و جامعه عمومی اسلامی متفاوت است. در فرهنگ اسلام دانشگاه و معهد علمی مرادف مسجد و معبد است. در وقف نامه‌های مدارس قدیمه از مدرسه تعبیر به معبد شریف شده است و در فرهنگ ما با مرادف قرار گرفتن علم و ایمان در آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوالعلم درجات» (سوره مجادله آیه ۱۱) مدرسه و دانشگاه مرادف معبد است. دانشگاه اسلامی باید از تمام ویژگیها و خصایص مقدسه حاکم بر یک معبد و مسجد برخوردار باشد. انسان‌های دورن مسجد از خلوص نیت و صفای باطن و طهارت فکر برخوردارند و دقیقاً این خصایص حداقل باید در افراد یک دانشگاه اعم از استاد و دانشجو موجود باشد و همچنانکه ارتباطات اجتماعی افراد در یک مسجد بر اساس اخوت و صمیمیت و توقیر اکابر و بزرگان و ادب جوانان در برابر بزرگسالان مترتب است این فرهنگ باید در دانشگاه اسلامی استقرار یابد. ارزشهای حاکم در یک مسجد باید در یک دانشگاه اسلامی حاکم باشد. ارزش حاکم در مسجد تقوا و هدفی بودن در راه خدا است. بطوری که ریا کار را برای

غیر خدا انجام دادن شرک و ضد ارزش به حساب می‌آید، در دانشگاه اسلامی حاکمیت اهداف مادی و به پول و مدرک و سود کلان رسیدن باید ضد ارزش باشد، در مسجد که شعائر اسلامی ارزش و گرایش به شعائر کفر و اجنبی ضد ارزش است در دانشگاه اسلامی باید چنین باشد و گرایش به شعائر کفر که مصداق اتم و اکمل آن غریب‌دگی است باید ضد ارزش به حساب بیاید.

- تأثیرات عملکردی و نقش دانشگاه اسلامی در ساختار یک نظام و حکومت اسلامی چگونه است؟
باید به این نکته توجه داشت که اسلامی‌تر شدن یک نظام حاکم منوط به وجود دانشگاه اسلامی است. از روز اول استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی در این کشور با توجه به اینکه مسئولان نظام از عناصر متعبد و دلسوز و وابسته قطعی به اسلام و فرهنگ اسلام بوده‌اند به طوری که اگر یک عنصر تا چند درصد نامطلوب در این صف نفوذ می‌کرد رسوا و طرد می‌شد متأسفانه این نظام مقدس در اجرای برنامه‌های اسلامی در ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی کمتر موفق بوده است. دانشگاه اسلامی فرآورده‌اش متخصص و کارشناسی متعهد و متخلق به اخلاق اسلامی برای نظام است و نتیجتاً اسلامی شدن دانشگاهها رابطه مستقیم با ساختار نظام و حکومت اسلامی دارد.

- نقش اساتید در راستای اسلامی کردن دانشگاهها چیست؟ آیا این نقش می‌تواند مستند به یک سری شاخص خاص و معین تعریف گردد؟

نقش اول در اسلامی کردن دانشگاهها اساتید دارند زیرا پایه گذار ارزش در دانشگاه استاد است و تمام مشکل غیر اسلامی بودن دانشگاهها از وضع اساتید آغاز می‌شود. استاد در محیط کلاس در جریان آموزش از یک تفوق فکری بر دانشجو برخوردار است. اگرچه این استاد حتی از نظر دانشجو *بَيْنَ الْخَطِيءِ* باشد که در بعد اعتقادی و فرهنگی منفورترین عناصر از نظر دانشجو قرار گیرد. هنگامیکه بر کرسی تدریس در کلاس تکیه می‌زند و در حال ایراد مطلب یا توضیح فورمولی است که دانشجو نمی‌داند و دانشجو احساس می‌کند که آنچه را او نمی‌داند استاد می‌داند بطور طبیعی این استاد از یک سلطه فکری و فرهنگی بر دانشجو برخوردار می‌شود و گاهی اوقات دانشجو چنان تحت تأثیر استاد قرار می‌گیرد که زشت‌ترین و حتی کریه‌ترین اشخاص در سمت استادی و تعلیم از نظر دانشجو بصورت زیباترین افراد جلوه می‌کند. و همین امر باعث می‌شود که رفتار، گفتار، آداب، افکار استاد بطور دقیق بصورت ارزش در برابر دانشجو جلوه می‌کند. و اینجا است که استاد پایه گذار ارزش در دانشگاه است و تا هنگامی که فرهنگ و تفکر اسلامی در دانشگاه بصورت ارزش تثبیت نشود اسلامی شدن دانشگاه مفهوم نخواهد داشت.

- وظایفی که دانشجویان به منظور اسلامی شدن و اسلامی ماندن دانشگاهها بایستی بر عهده بگیرند، چیست؟
دانشجویان متدین و متعبد و انقلابی و حزب‌اللهی باید رسالت خود را در اسلامی شدن و اسلامی ماندن دانشگاهها اجرا کنند. نقشی که این برادران و خواهران می‌توانند در این جهت ایفا کنند با توجه به این نکته است که دانشگاه چون محیط آموزشی و علمی است ارزش در این محیط مربوط به درس و علم است و عنصر ارزشمند در محیط دانشجویی فردی است که از حیث علمی و آموزشی از یک تفوق چشم‌گیری برخوردار باشد اگر دانشجویان ممتاز یک دانشگاه و معهد علمی را افراد متدین و حزب‌اللهی تشکیل دهند ویژگیهای دیانت و حزب‌اللهی بودن در آن دانشگاه بصورت ارزش در می‌آید و این مطلب را در دانشگاه امام صادق علیه السلام تجربه کرده‌ایم. در دوران جنگ تحمیلی در این دانشگاه رزمندگان را عموماً دانشجویان ممتاز تشکیل می‌دادند و شهدا و جانبازان و آزادگان این دانشگاه عموماً از دانشجویان ممتاز علمی تشکیل می‌شد و همین امر باعث شده بود که موضوع جبهه رفتن و رزمندگی در این دانشگاه بصورت ارزش درآمده بود آنچنانکه حتی برخی از دانشجویان که در جهت اعتقاد به انقلاب و اسلام از یک قوت بالائی برخوردار نبودند برای حیات این ارزش در اوقات گوناگون به جبهه روی می‌آوردند. توجه دانشجویان متدین اعم از برادر و خواهر به مسائل علمی و درسی دانشگاه و جدیت آنها در این زمینه دیانت و تعبد اسلامی را در محیط دانشگاه به صورت ارزش در می‌آورد و همین امر ضامن اجرای اسلامی شدن و ضامن بقاء اسلامیت دانشگاه است.

- برای نیل به یک دانشگاه اسلامی مطلوب و شایسته نظام اسلامی کشورمان، آیا وجود و اعمال گزینش‌های اخلاقی و رفتاری و بررسی صلاحیتهای عمومی ضرورت دارد؟ در صورت مثبت بودن، دلایل موردنظر را فهرست وار بیان فرمایید

بزرگترین دلیل برای ضرورت اعمال گزینش اخلاقی در دانشگاه ماهیت خود دانشگاه است ما باید توجه داشته باشیم دانشگاه پرورشگاه نیست و دانشجو موجودی نیست که بشود با اجرای برنامه‌های تربیتی و پرورشی صلاحیت‌ها و فضایل اخلاقی را در او بوجود آورد در صورتیکه عناصر ناصالح در دانشگاه نفوذ کنند سرایت فساد از این اشخاص به سایرین خیلی سریعتر و جدی‌تر شکل می‌گیرد تا اینکه بخواهند عوامل صالح عناصر فاسد را تحت تأثیر قرار دهند.

دومین دلیلی که ما را بر ضرورت اعمال گزینش اخلاقی هدایت می‌کند اینست که در حقیقت گزینش دانشجو نتیجه‌اش در گزینش کارگزاران و کارشناسان نظام ظاهر می‌شود و دانشگاه راهرو عظیمی است که نهایت آن موقعیت‌های خطیر مدیریت جامعه است. افرادی که وارد این کانال بزرگ و عظیم می‌شود در صورتیکه بدون گزینش از این درب وارد شوند از آن درب دیگر در جایگاه خطیر نگرهبانی و مدیریت جامعه اسلامی واقع می‌شوند در حالیکه به هیچ وجه این صلاحیت را ندارند.

- دانشگاه اسلامی را چگونه تعریف و تبیین می‌فرمایید؟ شاخص‌ها و مؤلفه‌ها یک دانشگاه اسلامی کدامند؟

دانشگاه اسلامی همچون جامعه اسلامی جایی است که ارزشهای حاکم در آن ارزشهای اسلامی باشد اگر اصول تبعیدی و اعتقادی و عملی اسلام در محیط دانشگاه به صورت ارزش در آمد آن دانشگاه اسلامی است و نقطه مقابل آن دانشگاهی غیر اسلامی است که اصول مغایر با مبانی اعتقادی و فرهنگی اسلام در آنجا بصورت ارزش درآید.

- چه عواملی باعث شده‌اند که مدیران آموزش عالی و رؤسای دانشگاهها از سوی مقام معظم رهبری به عنوان مسئولان اصلی امراسلامی کردن دانشگاه مورد خطاب واقع شوند؟

شاید یکی از عواملی که موجب شده متولیان آموزش عالی کشور در جهت فرمان اسلامی شدن دانشگاهها به عنوان مسئولان اجرایی این فرمان مورد خطاب مقام معظم رهبری مدظله‌العالی قرار گیرند، ضرورت اقدام اساسی و قوی و ریشه دار در این مورد است. مقام معظم رهبری به این نکته توجه داشته‌اند که ممکن است از نظر برخی افراد اسلامی شدن دانشگاهها در این حد مورد برداشت قرار گیرد که ظاهر شعائر اسلامی و اجرای مراسم مذهبی در دانشگاهها متداول شود در حالیکه اسلامی شدن دانشگاهها به یک تحول ریشه‌ای و انقلاب فرهنگی دومی در دانشگاهها نیاز دارد که اساس این تحول بعنوان یک حرکت دگرگون ساز بنیادی از موقعیت‌های مختلف مدیریت‌های آموزش عالی باید آغاز گردد. نقطه‌های حساس و محوری مدیریت‌های آموزش دانشگاهها در گروهها و دانشکده‌ها و کمیته‌های شورای عالی برنامه ریزی باید در تیول ارزشهای اسلامی درآید.

اسلامی شدن دانشگاهها در بعد محتوایی از دو نقطه قابل اجرا است یکی تحول در واحدهای آموزشی و سرفصل‌های دروس و دوم گزینش و بکارگیری اساتید متعهد و متعهد به مبانی اسلامی نقش جدی را در نقطه اول عناصر گروهها و کمیته‌های شورای عالی برنامه ریزی بویژه در گروه علوم انسانی اجرا می‌کنند و در صورتیکه در آن گروهها و کمیته‌ها عواملی دست اندر کار باشند که اصول و مبانی فکری غربی برای آنها وحی منزل باشد چگونه ممکن است به یک تحول بنیادی سرفصل‌ها و واحدهای درسی بر اساس مبانی اسلامی تن دهند و نیز نقش جدی را در نقطه دوم هیئت مرکزی گزینش استاد و رؤسای گروههای آموزشی در دانشکده‌ها از نظر انتخاب و گزینش اساتید متعهد اجرا می‌کند در صورتیکه دست اندرکاران قضایا در این مراسم عوامل غریزده‌ای که هیچگونه پای بندی به اصول اسلامی ندارند باشند چگونه می‌شود در این مورد به نتیجه رسید.

- چنانچه اعمال گزینش‌های اخلاقی و صلاحیتهای عمومی در پذیرفته‌شدگان دانشگاهها را ضرورت می‌دانید، آیا گزینش می‌بایستی نسبت به تمامی گروهها از نظر مقاطع آموزشی همچون کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری اعمال گردد. اگر پاسخ مثبت است، لطفاً توضیح دهید اعمال گزینش‌ها با دیدگاه یکسان باشد و یا با اعمال تفاوت‌های خاص در مورد رشته‌های مختلف، صورت پذیرد.

با توجه به ضرورت گزینش در عموم مقاطع تحصیلی دانشگاه توجه به این نکته لازم است که اجرای مراحل گزینش در یک مقطع دانشگاهی برای مقطع بالاتر آن مفید نیست بلکه در هر مقطعی باید گزینش خاص آن مقطع صورت گیرد زیرا در گزینش دانشجو دو اصل باید رعایت شود ۱- احراز صلاحیت عمومی وی جهت گام گذاشتن در محیط معنوی دانشگاه ۲- صلاحیت وی برای حیات آن مدارک و شخصیت علمی و اجتماعی که در نتیجه تحصیل پیدا می کند ممکن است یک دانشجو دارای صلاحیت عمومی ورود به دانشگاه باشد و در سطح کاردانی یا کارشناسی از نظر موقعیت علمی و اجتماعی که به صورت یک کارمند ساده و یا مسئول یک اداره و قسمت بتواند انجام وظیفه کند ولی در صورتیکه بخواهد در مقطع فوق لیسانس در یک گرایش خاص بعنوان کارشناس ارشد در جامعه جای باز کند یا به عنوان یک دکتر و محقق مسئولیت بالایی در نظام یا در کادر آموزشی عالی را اجرا کند صالح نباشد، ما باید توجه داشته باشیم که افراد بر حسب مدرک و شخصیت علمی خود در اجتماع جا باز می کنند.

و نکته دومی که باید در گزینش رعایت شود دارا بودن استعداد و توان فکری لازم برای تحصیل در محیط دانشگاه مخصوصاً در رشته های علوم انسانی است زیرا افرادی که واجد صلاحیت های عمومی و اخلاقی هستند و افراد متدینی به حساب می آیند اگر دارای یک ذهن وقاد و استعداد سرشاری نباشند صرف نظر از اینکه بجائی نخواهند رسید و نیروی ارزشمندی برای امت اسلامی نخواهند بود، در تضارب افکار و مباحث قدرت تجزیه و تحلیل ندارند و حق را از باطل نمی توانند تشخیص دهند و چه بسا تحت تأثیر مطالب و افکار انحرافی قرار گیرند و صلاحیت آنها به عدم صلاحیت مبدل شود.

- در صورت مثبت بودن نظرات درباره اعمال گزینش و صلاحیت های عمومی، به نظر شما گزینش ها می بایستی در خصوص کدام یک از رشته های تحصیلی و یا گروه های آموزشی اعمال گردد.

اعمال گزینش ها در رشته های مختلف آموزشی دانشگاهی باید متناسب با آن رشته باشد مثلاً گزینش فردی که می خواهد یک کارشناس یا کارشناس ارشد حقوق بشود و دماء و اموال مسلمین در تحت اختیار او قرار گیرد با گزینش یک فردی که بنا است به عنوان یک مهندس مکانیک در محیط کارگاه انجام وظیفه کند متفاوت است البته باز تأکید می کنم که گزینش برای همه آنها ضرورت دارد و با توجه به اینکه درب خروجی مقطع دکترا در هر رشته ای به سوی دانشگاه باز می شود باید اصول گزینش در مقطع دکترا بیش از سایر مقاطع رعایت شود.

- قانون تصریح نموده است که اساتید دانشگاهها را می توان پس از گذشت مدت زمان تعیین شده خدمت موظف، بازنشسته نمود، آیا با بازنشسته کردن اساتید پس از سپری شدن زمان تعیین شده در قانون به منظور ایجاد زمینه مساعدتر برای حضور اساتید جدید، جوان و متعهدتر به نظام اسلامی موافقت دارید؟

جریان استاد در دانشگاه خطرناکترین مسئله است که باید با دقت و ظرافت کامل با آن برخورد شود. در مورد اساتید دانشگاه یک تجربه شکست خورده در ابتدای انقلاب در جریان انقلاب فرهنگی داشتیم و باید سعی شود دو مرتبه آن آزمایش منفی تکرار نشود. در آن مرحله عده ای از اساتید بصرف احتمال وابستگی به رژیم گذشته یا بی تفاوت بودن آنها در برابر جرائم و جنایات رژیم به صورت بازنشسته کردن از دانشگاهها پاکسازی شدند و به مجرد بازگشائی دانشگاهها همان افراد را با یک امتیازات خیلی بالاتر به عنوان استاد مدعو دوباره به سر کلاسها آوردند و این مورد در هر رشته و دانشکده ای نمونه هایش بسیار بود.

و طرح اجرائی این هدف به این ترتیب است که با صلاح هیئت مرکزی گزینش استاد و گروه های مربوطه، راه نفوذ و ورود عناصر با سواد و تحصیل کرده متدین اعم از دانشگاهی و حوزوی به داخل دانشگاهها باز شود و این امر جز با ایجاد تحول در وضع امکانات و مزایای مالی و حقوقی اساتید امکان پذیر نیست در شرایط فعلی با توجه به گرفتاریهای زندگی و از آن طرف وضع اسف بار حقوق اساتید افراد رغبت کار در دانشگاه را پیدا نمی کنند. همان دانش آموخته متدین و انقلابی که با مدرک P. H. D از خارج برگشته و ایمان و حس انقلابی او هم محفوظ است. اولیکه بر می گردد که نه خانه دارد نه اتومبیل و نه امکانات اولیه زندگی. بدیهی است که باید کار خود را از

جائی شروع کند که در اسرع اوقات بتواند این امکانات را فراهم کند لذا از همان اول یا به سراغ کار در دانشگاه نمی‌آید و اگر هم در دانشگاه کاری انتخاب کند چند ساعت تدریس مختصر و بقیه اوقات خود را در مشاغل درآمد ساز دیگر بگذراند.

امروزه شما ارزیابی کنید حقوق یک معلم دانشگاه با هم پایه وی در بعد علمی و تخصصی در هیچ نهاد و تشکیلاتی اعم از دولتی و خصوصی قابل مقایسه نیست. شما فیش حقوقی یک استادیار پایه یک دانشگاه را با یک فردی که دارای مدارک دکترای در رشته وی هست در هر نهاد و ارگان و تشکیلاتی بررسی و مقایسه کنید و در مورد حل مشکل برآید، وزارت آموزش عالی برای تأمین معاش اساتید چاره‌ای اندیشید و آن بالا بردن حق التدریس اساتید بود و این امر باعث شد که دانشگاهها از اعضای هیئت علمی تمام وقت خالی شد و همه به تدریس روی آوردند و مدیریت‌ها به زمین ماند و سرنوشت دانشجو به دست یک کارمند دفتری دیپلمه یا لیسانس دانشگاه افتاد. در حالیکه همه حرکت‌ها باید از مدیریت‌ها آغاز شود و مدیریت‌ها باید در دست افراد دانشمند و اساتید متدین و متعهد قرار گیرد.

در هر حال حل مشکل اساتیدی با وارد شدن افراد فعال جوان، باسواد، متدین در دانشگاههاست که با حل مشکلات اساسی قضیه این مطلب امکان‌پذیر است.

- چه نکات و مواردی را به عنوان شاخص‌گزینه اخلاقی و صلاحیتهای عمومی بایستی در نظر گرفت؟ لطفاً این موارد را با التفات به مقاطع تحصیلی مختلف و رشته‌های تحصیلی مجزا (علوم انسانی - تجربی و...) مورد ملاحظه و توجه قرار دهید؟

در مورد هر رشته‌ای شرایط متناسب با آن دقیقاً باید بررسی و مطالعه شود و تنها نمی‌شود شرایط لازم را در تفکیک گروههای تجربی، انسانی، ریاضی دسته بندی کرد بلکه در گروه علوم انسانی مثلاً هر رشته‌ای از شرایط متناسب با خود برخوردار است که دقیقاً با شرایط رشته دیگر در همین گروه مغایر است و بدیهی است که در این مورد بررسی و کار ویژه تخصصی می‌طلبد.

- راهکارهای اسلامی شدن دانشگاهها کدامند؟ لطفاً با توجه به وضعیت جامعه کنونی توضیح دهید.

خوشبختانه ما از یک اجتماع ارزشمند در کشور برخورداریم که با تکیه بر این اجتماع عظیم انقلابی راهکار اسلامی شدن دانشگاهها میسر به نظر می‌رسد. یک تجربه موفق در جریان انقلاب فرهنگی داشتیم و آن اینکه برای نجات دانشگاهها از تیول گروههای محارب و ملحد، مردم را به صحنه دانشگاه کشانیدیم و حضور مردم در صحنه دانشگاه مشکل را حل کرد، متأسفانه پس از بازگشایی دانشگاهها این تجربه ادامه پیدا نکرد. بدیهی است که اسلامی شدن دانشگاهها ابتدا با حاکمیت ارزشهای اسلامی در محیط دانشگاه اجرا شدنی است و اولین حرکت برای اجرای این هدف تحول جو احتمالی و ظاهر دانشگاه است که آن با وارد کردن جریان‌های عظیم مذهبی مردمی در محیط دانشگاه شدنی است و به تعبیر ساده‌تر اگر دانشگاه بودن را از نظر جو و محیط به مسجد بودن نزدیک کنیم، اگر دانشگاه فضای معبد را پیدا کند. ظواهر شرع در محیط دانشگاه بصورت ارزش در می‌آید البته اینجا کار تمام نیست باید با ایجاد شبکه‌های مشاوره‌ای، اداری، فرهنگی، این ارزش را در عمق دانشگاه که کلاس و درس و استاد و آخر کار خود دانشجو است نفوذ داد.

- به منظور اعمال هرچه بیشتر و مطلوبتر هماهنگی و همکاری بین نهادهای فرهنگی در دانشگاهها همچون نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، معاونتهای فرهنگی، دانشجویی، انجمنهای اسلامی، بسیج دانشجویی، جهاد دانشگاهی و سایر تشکلهای موجود در دانشگاهها چه پیشنهاداتی دارید؟

با توجه به اینکه دانشگاه یک تشکیلات است که تمام مسائل آن باید در تحت مدیریت خاص اداره شود مسائل فرهنگی دانشگاه جدای از سایر مسائل دانشگاه نیست در دانشگاه یک مسئول و متولی امور فرهنگی لازم است. البته نه مسئولی که فقط رئیس باشد بلکه مسئولی که از نظر دستگاههای رسمی و مردمی کشور قابل مؤاخذه باشد و در برابر هر خسارت فرهنگی در دانشگاه پاسخگو باشد با وجود چنین مسئول عموم حرکت‌های فرهنگی در دانشگاه از هر نهاد و هر تشکل دانشجویی باید بوسیله وی مدیریت شود و هماهنگی و همکاری بین نهادهای فرهنگی و تشکلهای دانشجویی در دانشگاه با مدیریت آن مسئول اجرا شدنی است.

- برخی معتقدند که برای اسلامی شدن دانشگاهها به فعالیت‌های سیاسی دانشجویان به عنوان یک اصل اساسی می‌بایستی اهمیت لازم داده شود، نظر شما در این باره چیست؟

نظر بنده در این قسمت مثبت است زیرا انقلاب جدای از اسلام نیست و نیز سیاست جدای از انقلاب نمی‌باشد. دانشگاه اسلامی دارای دانشجوی مسلمان است دانشجوی مسلمان باید انقلابی باشد. مسلمان غیر انقلابی مسلمان شناسنامه‌ای است و فرد مسلمان و انقلابی نمی‌تواند در صحنه سیاست نباشد. سیاسی بودن دانشجو را نباید در تحزب و جناح بندی و گروه بازی‌های سیاسی که بیشتر عامل تفرق و تضعیف عناصر اسلامی است در دانشگاه دید. آگاهی دانشجویان از اوضاع سیاسی جهان، موضع‌گیری‌های دشمنان اسلام و انقلاب بویژه عوامل استکبار و شیطان بزرگ، روند حرکت و تحول سیاست داخلی و خارجی کشور، آشنائی با اصول و مبانی سیاست اسلام، تجزیه و تحلیل عملکردهای دولت و نظام، پی‌گیری توطئه‌های ظالمانه و فرصت طلبانه عناصر سودجو و اپورتونیست، در صحنه‌های دفاع از مقدسات اسلام و ارزشهای انقلاب حضور فعال داشتن همه اینها از علل و عواملی است که دانشجو را مسئول نگه می‌دارد و خود مسئول بودن دانشجو بهترین و قوی‌ترین عاملی است که از اصول بنیادی اسلامی مانند دانشگاهها (ارزشها) دفاع و حمایت کند.

- برخی بر آن عقیده هستند که با مقایسه دانشگاهها در گذشته و حال، دانشگاهها اسلامی هستند و منحصرأ می‌بایستی اسلامی تر شوند و براین باورند که مراد مقام معظم رهبری نیز اسلامی تر کردن دانشگاهها بوده است، نظر شما در این باره چیست؟

دور از جسارت باید عرض کنم افرادی که چنین عقیده‌ای دارند در ارتباط با عظمت انقلاب خیلی نظرشان صحیح نیست. شما دانشگاهها را در اجتماع اسلامی این امت با دانشگاه در اجتماع کفر و فسق نظام ستم‌شاهی مقایسه نکنید. اسلامی شدن دانشگاهها را با اسلامی شدن سایر مظاهر مراکز اجتماعی این امت انقلابی مقایسه کنید.

دانشگاه با توجه به اینکه مرکز علم و فکر و اندیشه و معارف است و با توجه به اینکه در پیروزی انقلاب مقدس اسلامی دانشگاه سهم عظیمی را به عهده داشت، تحول اسلامی شدن دانشگاه نسبت به بسیاری از مظاهر اجتماعی این امت که اهمیت فرهنگی دانشگاه را ندارند خیلی کمتر بوده است.

- چه پیشنهاداتی به منظور جهت یافتن علوم آموزشی در راستای اسلامی کردن دانشگاهها دارید؟

پیشنهاد بنده در این مورد اینست که جمعی از صاحب‌نظران دلسوز از حوزه و دانشگاه در خصوص تجربه اجراء شده در دانشگاه امام صادق (ع) از نظر تلفیق معارف و علوم اسلامی با برخی از علوم انسانی یک بررسی دقیق و همه جانبه بفرمایند. بنده مدعی نیستم آنچه عملی شده یک طرح صد در صد کامل و بی‌اشکالی است و مسلم خیلی بهتر از این هم می‌شود عمل کرد. این طرح در این دانشگاه نتایج مثبتی به بار آورده است و این مسئله قابل مطالعه و بررسی است که این طرح در عموم دانشگاههای کشور در ارتباط با رشته‌های مختلف علوم انسانی تا چه اندازه و به چه صورت قابل اجرا است. نکته دوم بنده تلفیق دانشگاهها و مراکز آموزش عالی علوم پزشکی و فنی مهندسی با دانشگاههای علوم انسانی است. زیرا جریانهای اسلامی شدن دانشگاهها در حد نفوذ در درس و استاد و کلاس ابتدائاً در رشته‌های علوم انسانی امکان‌پذیر است و در صورتیکه در یک دانشگاه با وجود چند دانشکده علوم انسانی با کیفیت اسلامی یک دانشکده علوم پزشکی یا فنی مهندسی مستقر شود از نظر فکر و عقیده و ارزش تحت تأثیر خواهد گرفت.

- برخی بر این باورند که مراد از اسلامی کردن دانشگاهها در ارتباط با اسلامی کردن برخی از رشته‌های آموزشی در بیشتر در مقوله رشته‌های علوم انسانی مورد نظر بوده است؟

نظر شما در این باره چیست

فکر می‌کنم قسمتی از این سؤال در پاسخ سؤال قبلی عرض شد البته وجود رشته‌های آموزشی در ارتباط با علوم و معارف اسلامی در دانشگاهها عامل ترویج تفکر اسلامی خواهد بود و ترویج تفکر اسلامی در دانشگاه نقش عمده‌ای در اسلامی کردن دانشگاهها دارد.

- آیا اعمال تغییرات بنیادی در علوم و دروس رشته علوم انسانی که در این مقطع زمانی در دانشگاهها تدریس می‌شوند برای تحقق فرامین مقام معظم رهبری دایر بر اسلامی کردن دانشگاهها ضرورت دارد؟ لطفاً بالحاظ نمودن حالات مختلف توضیح دهید.

آنچه در ارتباط با علوم انسانی ضرورت دارد یک حرکت اساسی و بنیادی است که باید از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی شروع می‌شد که متأسفانه صورت نگرفت و آن استکشاف مبانی اسلامی در رشته‌های مختلف علوم انسانی از منابع غنی و پربار اسلام بوده است که متأسفانه این حرکت صورت نگرفت و شاید رسالت اصلی و محوری ستاد و سپس شورای انقلاب فرهنگی در ارتباط با آموزش عالی کشور و دانشگاهها همین بوده است. زیرا انقلاب و دگرگون سازی در علوم تجربی معنی ندارد. این انقلاب و دگرگونی باید در علوم انسانی مبتنی بر مبانی مادی و غربی صورت گیرد و آنها را مبتنی بر مبانی مقدس اسلامی ارائه دهند که این کار نشد و تنها به تصویب چند واحد عمومی معارف اسلامی و تاریخ و تربیت اسلامی بسنده شد.

- به نظر شما علمی که اکنون در دانشگاههای ایران تدریس می‌شوند، جهت اسلامی دارند؟ اگر چنین نیست آیا می‌توان تمهیدی اتخاذ کرد تا علوم را به دو بخش اسلامی و غیر اسلامی دسته بندی نمود؟

پاسخ این سؤال ادامه مطلب در پاسخ سؤال قبلی است. تقسیم بندی علوم به اسلامی و غیر اسلامی بی معنی است. علم، علم است. علوم از یک سلسله اصول موضوعه تشکیل شده که آن اصول موضوعه بدیهیاتی هستند که از نظر عقلی و فطرت بشر پذیرفته شده است چه مسلمان و چه غیر مسلمان، در ابتدا آن اصول نظری بودند و سپس در قالب استدلالات منطقی و یا تجربیات و استقرائات کامله به صورت بدیهی درآمدند. علاوه بر این اصولاً در علوم یک سلسله فرضیاتی وجود دارد که آن فرضیات مبتنی بر یک سلسله مبانی است و اثبات یا نفی آن فرضیات در یک قسمت متوقف بر کیفیت برداشت از مبانی است و اینجا است که پای اسلام به میان می‌آید که آن مبانی منطبق با مبانی اعتقادی، اخلاقی - فقهی اسلام است یا مخالف با مبانی اسلام است و بر فرض انطباق آیا برداشت صحیح و مستدل از مبانی اسلامی همان نتیجه را می‌دهد یا خیر؟ و طبیعی است از دیدگاه یک مسلمان نتیجه آنچه بر مبتنی بر مبانی مخالف مبانی اسلام باشد نمی‌تواند به عنوان علم مطرح بشود که شما علوم را به دو دسته تقسیم کنید، اسلامی و غیر اسلامی.

تبیین نمائید که فضای مناسب دانشگاه اسلامی چیست؟

در ارتباط با پاسخ این سؤال در گذشته بطور کامل بحث شد و نتیجه آن مباحث در یک جمله خلاصه می‌شود که فضای مناسب با دانشگاه اسلامی فضای یک مسجد و یک معبد است.

- چنانچه ایجاد فضای مناسب و همچنین تغییر محتوی دروس در عداد مقدمات اسلامی شدن دانشگاهها بشمار آیند، کدامیک را به منظور تحقق دانشگاه اسلامی در اولویت نخست قرار می‌دهید؟

این دو مطلب متوقف بر یکدیگر و نیز متوقف بر امکانات مشترکی نیست که در مقام اولویت بندی بخواهیم یکی را بیشتر و دیگری را بعدتر قلمداد کنیم بلکه این دو حرکت در کنار هم باید صورت بگیرد و این دو حرکت در کنار هم مکمل یکدیگرند بطوری که اگر جدای از هم صورت گیرند ناقص خواهند بود و به نتیجه نمی‌رسد.

- در مقایسه با ساختار و فضای موجود جامعه کنونی کشور، فضای حاکم بر دانشگاهها چگونه باید باشد تا امر اسلامی شدن دانشگاهها محقق شود؟

علاوه بر تکیه بر سخن گذشته که فضای دانشگاه باید بسوی فضای مسجد بودن و معبد بودن پیش برود آمیزش جریانهای حوزوی با دانشگاهها از این حیث کمک بزرگی است. چه اشکالی دارد تعدادی از نشستها و همایشهای حوزه در دانشگاهها اجرا شود و نیز برخی از مراکز تحقیقاتی و پژوهشی حوزه و احیاناً برخی از کلاسهای درسی و جوامع مباحثاتی حوزه در دانشگاهها مستقر شود؟

پس از بازگشایی مجدد دانشگاهها و به تشخیص ستاد انقلاب فرهنگی، دروس معارف اسلامی، تاریخ اسلام و آشنایی با نهضتها و غیره در مجموعه دروس دانشجویان دانشگاهها قرار گرفت، آیا انجام چنین امری در راستای اسلامی کردن دانشگاهها بوده است؟ اگر چنین بوده، تا چه میزان خواسته‌های مورد نظر تأمین شده‌اند؟

باید با کمال تأسف به عرض برسانم انجام این امر به قصد اسلامی کردن دانشگاهها بوده است اما کیفیت و اجرای طرح تا حدی به نقض غرض منجر شده است. دروس معارف اسلامی بصورت یک نواخت در همه رشته‌های علوم انسانی و تجربی به عنوان واحد عمومی تدریس شدن به این صورت که به دانشجوی پزشکی خدا همچنانکه برای دانشجوی الهیات در قالب حرکت جوهری اثبات می‌شود اثبات شود. آنچه به عنوان معارف و عقاید اسلامی به صورت درس بنا است به دانشجو ارائه شود در هر رشته‌ای یک جریان خاص و مطالب مخصوص و ویژه‌ای می‌طلبد. زیرا دانشجو در ارتباط با تعلم مطالب هر رشته تخصصی با یک سلسله مسائل و مطالبی روبرو می‌شود که اندیشه و عقیده اسلامی موروثی وی را زیر سؤال می‌برد و قبلاً با آموزش معارف اسلامی دانشجو باید در خصوص آن اشکالات و شبهات واکنش پیدا کند و متأسفانه تاریخ اسلام هم از سرنوشتی شبیه به دروس معارف اسلامی برخوردار بوده است. درس اخلاقی و تربیت اسلامی بیش از جریان پاس کردن واحد و نمره گرفتن باید به صورتی اجرا شود که دارای اثر عملی باشد و اینجا است که باید گلاویه کرد غیر اسلامی شدن دانشگاهها گناهش تنها بر گردن اساتید و شورای انقلاب فرهنگی و متولیان آموزش عالی کشور نیست. بزرگان اسلام در جامعه اسلامی ما شاید نقش اول گنهکار را در این زمینه دارا می‌باشند. موضوع دانشگاه پس از پیروزی انقلاب مقدس اسلامی از نظر بزرگان خیلی کوچک دیده شد و برخورد با سرنوشت اسلامی و ایمانی دانشجو خیلی ناچیز به حساب آمد و برخی بزرگان عزیز و اساتید گرانمایه حوزه که شاید حاضرند روزی دو سه ساعت وقت خود را صرف ۴ تا ۵ شاگرد خود کنند حاضر نشدند هفته‌ای دو ساعت وقت خویش را صرف سازندگی یک جمعیت صدنفره دانشجو بنمایند و یا بالاتر عزیزی که حاضر است شبی یک ساعت در مسجد محل پس از اقامه فریضه مغرب و عشاء وقت خود را صرف بیان و بحث اخلاقی و تربیتی برای مأمومین خود کند حاضر نشد این حدیث اخلاقی و بیان گرم و سازنده خود را صرف دانشجوی جوان نوشت ساز این امت و جامعه اسلامی کند، و همان همائی که از اجرای مسئولیت‌های قضائی و اقامه حدود الهی در زیر سایه یک نظام مقدس اسلامی به بهانه ترس از مظلمه و رعایت جانب احتیاط سرباز زدند نیامدند محیط دانشگاهها را به دست بگیرند و واحدهای آموزشی اخلاق و تربیت اسلامی در دانشگاهها بوسیله عوامل صاحب نفس قدسی اجرا شود و دانشگاه را مسجد بسازد.

- گنجاندن دروس معارف اسلامی در عداد دروس دانشگاهها را با توجه به مقوله اسلامی شدن دانشگاهها ارزیابی فرمائید؟

با اجرای آنچه در پاسخ سؤال گذشته عرض شد این مطلب از بزرگترین گامها در جهت اسلامی شدن دانشگاهها ارزیابی می‌شود.

- آیا اسلامی کردن دانشگاهها از طریق اسلامی کردن علوم یا جهت‌اسلامی دادن به علوم در ارتباط با تمامی رشته‌ها می‌بایستی

صورت پذیرد. و یا این امر منحصرأ در ارتباط با رشته‌های علوم انسانی می‌تواند مطرح باشد؟

اسلامی کردن علوم با جهت اسلامی دادن به علوم متفاوت است. بنده معتقدم مطلب اول در مورد علوم انسانی معنی دارد و مطلب دوم در خصوص سایر علوم. آنجا که اسلام خود مبنای مستقلى دارد و اصولی را عرضه نموده که می‌توان پایه فرضیه‌ها و قواعد را بر آنها استوار نمود. در عموم رشته‌های علوم انسانی است و آنجا که باید علم را بسوی اسلام جهت داد سایر علوم است زیرا در رشته‌های پزشکی و فنی مهندسی باید دید شخص محصل و دانشجو در آموختن و حیازت تخصص در این رشته‌ها چه هدفی دارد؟ ممکن است وی با یک هدف مادی یا اجتماعی این رشته را بیاموزد. امکان دارد با یک هدف مقدس معنوی به دنبال این رشته برود که طبعی است این هدف هم در کیفیت آموزش وی اثر می‌گذارد و هم در کیفیت بهره برداری از تخصص او مؤثر است. یک فردی که از یک استعداد سرشار برخوردار است و در رشته فیزیک اتمی تحصیل می‌کند و در جریان تخصص این رشته به مراتب عالیه نائل می‌شود. ممکن است هدف وی در این رشته خدمت به امت اسلامی و تشیید مبانی نظام مقدس اسلامی و ایجاد عظمت برای کيان قرآن و دین باشد و از تخصص بالای خود در

این راه استفاده کند و همه امکانات علمی و تخصصی خویش را وقف اسلام کند. و وجود او از یک عابد از یک فقیه از یک فیلسوف برای اسلام و مسلمین ارزنده‌تر قرار گیرد. در صورتیکه اگر بجای این هدف یک هدف مادی او را به سمت این رشته سوق دهد پس از حیازت تخصص بالای خود وقتی منافع مادیش را در مزدوری دشمنان اسلام احساس کند از هر محارب و شیطنی برای اسلام و مسلمین مضرت‌تر قرار گیرد و اینجا است که احساس وظیفه می‌شود در علوم سایر رشته‌ها غیر از علوم انسانی باید جهت اسلامی داده شود که تا پرورش یافتگان قبه الاسلام به دشمنان اسلام مبدل نشوند.

- حوزه‌های علمیه به چه شیوه‌هایی می‌توانند در اسلامی کردن دانشگاهها نقش خویش را ایفا نمایند؟

معتقدم حوزه‌های علمیه نقش عمده‌ای می‌توانند در اسلامی کردن دانشگاهها ایفا کنند البته به شرط اینکه احساس وظیفه در این جهت به شخصیت‌های بالای حوزه دست بدهد و آنها باور کنند که در مسئله دانشگاهها باید شخصاً همان مباشرتی را که در حوزه دارند داشته باشند، تنها با پرورش معلم و استاد برای دروس معارف اسلامی مشکل حل نمی‌شود. ما در حوزه نیروهائی داریم که قادرند بصورت جدی در مدیریت‌های مختلف دانشگاه انجام وظیفه کنند ولی متأسفانه از آن محدوده خارج نمی‌شوند. البته بنده در مقام جسارت به اساتید و بزرگان حوزه نیستم. اینطور نیست که آنها موضوع را بشناسند و بدانند و در عین حال از انجام وظیفه بین تخلف کنند، تمام مشکل اینست که اهمیت موضوع و مسئله دانشگاه برای این بزرگان محسوس و ملموس نیست. در هر حال یکی از شیوه‌های مؤثر اسلامی کردن دانشگاهها ممزوج نمودن حوزه با دانشگاه است تا آنجا که محیط و کلاسهای دانشگاه حال و هوای فیضیه را پیدا کند. و تمام مشکل دانشگاه هم پس از انقلاب فرهنگی در اینست که دانشگاه بصورت یک جریان مستقل جدای از حوزه نگهداشته شده است.

- برخی بر این باورند که به منظور اسلامی کردن دانشگاهها، می‌بایستی شیوه تعلیم و تعلم دانشگاهها، را دگرگون نموده و همچون حوزه‌های علمیه عمل نمود. آیا چنین امری ممکن است؟ آیا در صورت امکان به منظور نیل به اسلامی کردن دانشگاهها، ضروری است؟

مقصود شما از دگرگونی شیوه تعلم و تعلیم روشن نیست. اگر مقصود اینست که نظام واحدگیری و فصل بندی منظم دوره آموزشی را در دانشگاه به نظام آموزش آزاد حوزه مبدل کنیم معلوم نیست در ارتباط با ماهیت علوم و رشته‌های دانشگاهی این دگرگونی امکان داشته باشد یا بر فرض امکان نتیجه مثبت بدهد و اگر مقصود اینست که آموزش حوزوی از یک سلسله مزایایی برخوردار است که آن مزایا در دانشگاه وجود پیدا کند باید گفت نظام دانشگاهی هم از یک سلسله مزایا برخوردار است که سزاوار است در حوزه نیز اجرا شود. آنچه از نظر تعلیم و تعلم در حوزه موجود است که می‌تواند در اسلامی کردن دانشگاهها نقش مؤثر داشته باشد جهت داشتن تحصیل در حوزه است. یک طلبه که در حوزه تحصیل می‌کند از ابتدای ورود به حوزه فکر توسعه زندگی و نیل به آمال و آرزوهای مادی و نفسانی در نتیجه طی مراحل آموزش در مغز او جولان ندارد. و لذا زندگی یک مدرس عالی مقام در حوزه پس از نیل به مراتب کمال علمی او با زندگی در ابتدا و یا اواسط طلبگی خیلی تفاوت نمی‌کند. جهت تحصیل در حوزه سرباز امام زمان (عج) بودن است. اگر بتوانیم این جهت دادن را در دانشگاه برای تعلیم و تعلم پیاده کنیم البته حرکت عظیمی در خصوص اسلامی شدن دانشگاهها صورت داده‌ایم که دانشجو خود را سرباز امام زمان (عج) و تعلیم و تعلم و تدریس خود را خدمت به وجود مقدس امام زمان (عج) احساس کند.

برخی از صاحب نظران معتقد هستند که چون تاریخ شکل‌گیری دانشگاهها در ایران، در گذشته و در زمان قبل از انقلاب اسلامی بوده، بااهداف عالی نظام اسلامی همخوانی نداشته است و عده‌ای نیز با اعمال برخی از اغراض باعث جدایی دانشگاهها از اسلام (همان شیوه‌ها و مواردیکه در ارتباط با جدایی دین از سیاست مطرح بوده و هست) گردیده‌اند. بطوریکه همین امر، کار اسلامی کردن دانشگاهها را بادشواریهایی بسیار همراه نموده است، نظر شما چیست؟

بنده بر این عقیده هستم که چون تأسیس دانشگاه در این کشور بوسیله نظامی صورت گرفت که با همه امکانات به جنگ اسلام آمده بود و هر نوع حرکتی را در این کشور در بعد توسعه و زندگی بصورت یک ابزار برای مبارزه با دین در آورده بود و از تأسیس دانشگاه هم در

این جهت بهره‌برداری‌های زیادی نمود. این باعث شد که از همان ابتدا عناصر متدین و با ایمان بنای دشمنی را با تمام مظاهر تمدنی که نظام رضا خانی در این کشور وارد کرد گذاردند نمونه‌اش آن همه مبارزه با کلاه پهلوی در آن زمان بود. در حالیکه مسئله کلاه به عنوان یک کلاه بر سر گذاشتن یا بر سر نگذاشتن آنقدر اهمیت ندارد که این قدر در راه مبارزه با آن صرف نیرو بشود چون این کلاه بار منفی فرهنگی در نظر متدینها پیدا کرده بود لذا در راه مبارزه با آن، آن همه نیرو مصرف می‌کردند دقیقاً دانشگاه به عنوان یک معهد علمی برداشت می‌شد که ابزار جنگ با تفکر و فرهنگ و علوم اسلامی است. و باید گفت این برداشت یک برداشت خیالی نبود بلکه یک کشف حقیقی بود. لذا دستگاه جائزانه حکومت سعی بر این داشت که دانشگاه کوچکترین صبغه دینی به خود نگیرد و مظاهر کفر و فسق در آن متجلی باشد و طبیعی بود که در این صورت بزرگترین جریان علمی اسلامی موجود در کشور که حوزه است جداً از دانشگاه فاصله بگیرد تا جائیکه در همین زمان‌های اخیر پیش از انقلاب اگر طلبه‌ای به دانشگاه می‌رفت و تحصیلات دانشگاهی می‌نمود در حوزه شدیداً مطعون بود و این جدائی که در طی بیش از نیم قرن رسوباتی داشته است بدیهی است که موجب دشواری اسلامی کردن دانشگاهها بشود.

- آیا می‌توان یکی از علل‌های عمده و اساسی اسلامی نشدن دانشگاهها پس از گذشت قریب به ۱۸ سال از انقلاب اسلامی را در موضوع جدایی دین از سیاست دانست؟ و اساساً آیا این دو را می‌توان از یک زاویه دیدنگریست؟
نغمه شیطانی انفکاک دین از سیاست از کهنه‌ترین و قدیمی‌ترین ابزار توطئه علیه‌السلام بوده است که از صدر اسلام سابقه داشته و بلکه باید این مطلب را دکنترین سقیفه بنی ساعده دانست که با همین فرضیه شیطانی رهبری اسلام را از مسیر امامت و ولایت الهی جدا کردند، و متأسفانه از آن جمله مکائد و حیل شیطانی است که پس از قرن‌ها هنوز کاربرد دارد، تکرار و تداول نغمه مسموم انفکاک دین از سیاست یکی از مظاهر بزرگ غیر اسلامی بودن دانشگاهها است اما همه مطلب این نیست.

- آیا طرح نمودن اندیشه «نخست می‌بایستی جامعه اصلاح شود و اسلامی گرد تا دانشگاه آن اسلامی شود» در ارتباط با مقوله اسلامی شدن دانشگاهها به چه میزان قابل التفات است؟ لطفاً مشخص فرمایید اساساً طرح چنین اندیشه‌ای در این برهه زمان، معقول و مناسب است یا خیر؟ لطفاً توضیح دهید.

این اندیشه دقیقاً برخلاف فرمایش امام بزرگوارمان قدس سره الشریف است که دانشگاه را وسیله سازندگی جامعه معرفی کردند و برضد اندیشه مقام عصمت (ع) است که فرموده: «اذا فسد العالم فسد العالم».

- بسیاری اعتقاد دارند که دانشجویان جوان به عنوان ذخایر مادی و معنوی ارزشمند هر کشوری تلقی می‌شوند و تربیت و تأدیبات این قشر ازارحیت و اولویت خاصی برخوردار است، چه مواردی را برای تربیت قشر جوان دانشجوی و تأدیبات آن پیشنهاد می‌نمائید.
اطلاق کلمه تربیت و تأدیبات نسبت به جوان سخت اشتباه است، زیرا اینگونه اطلاقات نسبت به متولیان امر الهام بخش خواهد بود. جوان باید راهنمایی شود نه تربیت. دانشگاه پرورشگاه نیست. منتهی راهنمایی باید بصورتی انجام بگیرد که احساسات لطیف جوان را جریحه دار نکند و در او گرایش و علاقه بوجود آورد و مبتنی بر یک منطقی باشد که فکر نو طلب جوان را ارضاء نماید.

- بی‌گمان دانشجویان جوان به دلیل روحیات و ویژگیهای خاصی که دارند، بسیار الگوپذیر می‌باشند. لطفاً الگوی مناسب و مطلوب یک دانشجوی مسلمان که نقش عمده‌ای را در اسلامی کردن دانشگاهها می‌تواند ایفاء نماید تعیین و تبیین فرمائید.
با توجه به شدت الگو پذیری جوان و یا به تعبیر دیگر قدرت اجرایی اصل محاکات در جوان، الگو باید در محیط دانشگاه از نظر جوان دانشجوی به عنوان الگو مورد قبول قرار گیرد و شخصی از توان الگو شخصی از توان الگو شدن برای جوانان برخوردار است که بتواند احساسات آنها را استخدام کند، آنگاه است که اگر این الگو به سجایا و تعبد دینی متلبس باشد قدرت سازندگی جوان و نقش آفرینی در اسلامی شدن دانشگاهها را پیدا می‌کند.

- برخی بر این باور هستند که افراد مسئول و مدیران در دانشگاه‌های بایستی از یک سری ویژگی‌های خاص اخلاقی و کرداری که منطبق بر موازین اسلامی باشد، برخوردار باشند، تا دانشگاه‌ها به سوی اسلامی شدن و تحقق نظر مقام رهبری سوق یابند، نظر شما در این باره چیست؟

مشکل عمده غیر اسلامی بودن دانشگاه‌ها در اساتید و مدیران است. بسیاری از اشکالات را مدیران ایجاد می‌کنند البته نه فقط مدیران درجه اول بلکه اصولاً جریان مدیریت از رئیس دانشگاه تا رئیس گروه باید اصلاح شود. و امروزه مواردی است که بخاطر مشکلات اقتصادی و پایین بودن سطح حقوق دانشگاهیان مدیریت‌های دانشگاه را افراد شایسته نمی‌پذیرند زیرا برای آنها وقت گیر است و از فعالیت‌های دیگر باز می‌مانند و یا بر فرض اینکه به پذیرند وقت صرف نمی‌کنند.

- چه عواملی باعث کند کردن روند اسلامی کردن دانشگاه‌ها می‌باشند، لطفاً آنها را تبیین فرمائید؟
به نظر می‌رسد جدی نگرستن کار و جنبی پنداشتن آن و تحریف اصل مطلب، که به تعبیر دیگر عامل سوم را می‌توان توجیه نبودن نام گذاشت.

مختصات و مؤلفه‌های ایجاد زمینه‌های مطلوب و مساعد به منظور توفیق بی‌شائبه در امر اسلامی شدن دانشگاه‌ها را بیان نمائید؟
در وارد کردن معارف و علوم اسلامی به صورت جدی و در سطح بالا در محیط دانشگاه ۲ - آمیزش محیط دانشگاه با محیط حوزه ۳ - تقویت مظاهر و شعائر دینی در محیط دانشگاه ۴ - بنیان گذاری و تقویت ارزشهای اسلامی و انقلابی در محیط دانشگاه ۵ - حرکت جدی و منطقی در جهت تضعیف ارزشهای غربی ۶ - نمایان سازی محتوای ظاهری بی پایه آموزشها و علوم غربی در ارتباط با علوم انسانی البته مبتنی بر منطق و استدلال ۷ - مبارزه فرهنگی اما جدی با منکرات شرعیه در محیط دانشگاه ۸ - از بین بردن زمینه‌های پیدایش اخلاقیات نامشروع.

نظر شما چهره واقعی اسلام برای اقشار دانشگاهی مبرهن است؟ آیا عدم اسلامی شدن دانشگاه‌ها را می‌توان به دلیل عدم شناخت کافی و لازم این قشر جامعه از اسلام دانست. در صورت مثبت بودن لطفاً شیوه خاصی که به منظور تبیین اسلام ناب محمد (ص) برای توجیه دانشگاهیان صلاح می‌دانید را ارائه فرمائید.

چهره مقدس مکتب اسلام آنقدر زیبا است که اگر برای هر اندیشه‌ای مبرهن شود بی‌اختیار جذب آن خواهد شد و تمام مشکل همین است که در صحنه دانشگاه از دیدگاه‌های علمی و فکری ما نتوانسته‌ایم اسلام را نشان بدهیم و شیوه خاص ارائه اسلام به دانشگاه از راه خود دانشگاه است.

نقش ماهیت علم در اسلامی شدن دانشگاه‌ها

حسین علی احمدی (۲)

چکیده

برای اسلامی شدن دانشگاه‌ها در ایران، رویکردهای گوناگون مطرح شده است. اهم این رویکردها عبارتند از:

× اسلامی شدن نیروی انسانی (استادان، دانشجویان، کارکنان)

× اسلامی شدن مدیریت اجرایی و فرهنگی

× اسلامی شدن فضای دانشگاه و محیط

× اسلامی شدن ساختارها

× اسلامی شدن ماهیت علم و مبانی آن

به دو رویکرد اخیر کمتر توجه شده است. در این مقاله بر رویکرد اسلامی شدن دانشگاه از طریق اسلامی کردن ماهیت علم و دانش، تکیه می‌گردد.

در این دیدگاه، علوم اسلامی با علوم سکولار تفاوت ماهوی دارد و عدم توجه به ماهیت علم سبب گردیده که محصول دانشگاه در خدمت نیازهای بومی نباشد.

اسلامی شدن دانش، به استقلال دانش، بومی سازی دانش، پیوند با حوزه‌های علمیه، رفع نیاز جامعه و ایجاد روش ابتکاری در نتیجه‌گیری و تجزیه و تحلیل است.

واژگان کلیدی

دانشگاه، اسلامی شدن، آموزش عالی، وحدت حوزه و دانشگاه، علم اسلامی، علم سکولار.

مقدمه

دانش با دین نسبت دارد. این نسبت به صورت تعاون و به نظر برخی تعارض، در حوزه‌ی معرفت، روحیه، گزاره‌ها، قلمرو، زبان و نحوه‌ی تاثیر هر یک بر دیگری، جلوه‌گر می‌شود. (۳)

پس از رویش رویکرد روش علمی در دوران رنسانس و پس از آن و خانه‌نشینی نمودن آنچه دین در آن دیار شناخته می‌شد، چند صد سالی روش علمی بدون همزیستی با دین به رشد و نمو پرداخت. در قرن گذشته اندک اندک در دنیای اسلام و کشورهای عربی، نهضت اسلامی کردن علوم، رویش علمی گرفت و با ظهور و بروز انقلاب اسلامی همسو شد.

گاه به فکر اسلامی شدن اقتصاد، گاه اسلامی شدن روان‌شناسی، گاه اسلامی شدن مدیریت و... افتادند. گاه از علوم انسانی اسلامی و گاه از سرشت اسلامی در علوم اجتماعی سخن گفته شد.

گاه اسلامی شدن معرفت و جهه‌ی همت قرار گرفت و گاه علوم اسلامی نقطه‌ی مقابل علم سکولار و لیبرال خوانده شد. گاه از مبانی اسلامی و پیش فرضهای دینی علوم سخن به میان آمد و تفاوت آنها با پیش فرضهای غربی به نقد و تحلیل کشیده شد و گاه به اسلامی شدن مراکز علم جدید، یعنی «دانشگاهها» فکر شد.

اسلامی شدن دانشگاه، گاه با اسلامی شدن فضای آموزش، پژوهش، خدماتی و مدیریتی مطرح شد، گاه با آداب اسلامی آموختن به دانشجو و گاه با گزینش و تربیت استادان مسلمان دنبال شد. گاه این حرکات نهادینه شد، انجمن‌های اسلامی، جهاد دانشگاهی، نهادهای نمایندگی، کانون‌های قرآن و دفاتر فرهنگ اسلامی و... همه از سمبل‌های این حرکت باید به شمار آیند.

در این میان، در کشور ما ایران، کمتر به اسلامی شدن علوم، همت گماشته شد. این مقاله درصدد نشان دادن مبانی اسلامی شدن علوم و ضرورت آنست. اگر این حرکت را بپذیریم؛ همه‌ی علوم باید اسلامی شود، تا فرهنگ اسلامی بر کشور ما حاکم گردد.

در این مقاله، پس از تعریف و پیشینه‌ی این رویکرد، به قلمرو اسلامی شدن دانش در سه حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی، علوم طبیعی و علوم فنی - مهندسی اشاره می‌شود.

تعریف دانش

۱. بنجامین از استادان آمریکایی تعلیم و تربیت؛ دانش را چنین تعریف نموده است:

«دانش شامل یادآوری امور جزئی و کلی، یادآوری روش‌ها و فرایندها، یادآوری الگوها، ساخت‌ها و موقعیت‌هاست.» (۴)

وی امور جزئی را شامل اصطلاحات، واقعیت‌های مشخص، ادراک وسایل و راه‌های برخورد با امور جزئی، دانش امور قراردادی، دانش فرایند و جهت‌گیری‌ها و حرکت‌های پدیده‌ها با توجه به فرمان، دانش طبقه‌بندی و طبقات دانش ملاک‌ها و دانش روش‌ها و روش‌شناسی، می‌داند (۵)، امور کلی و انتزاعی را نیز شامل اموری از قبیل؛ دانش اصل‌ها و تعمیم‌ها و دانش نظریه‌ها و ساخت‌ها و توانایی‌ها و مهارت‌های ذهنی می‌داند (۶)، فهمیدن را شامل اموری از قبیل؛ ترجمه، تفسیر و برویابی می‌بیند، (۷) کار بستن را شامل؛ استفاده از انتزاعیات در موقعیت‌های ویژه‌ی عینی، کاربرد اصطلاحات یا مفاهیم علمی و پیش‌بینی حوادث می‌داند. (۸) تحلیل را شامل اموری از قبیل؛ تحلیل عناصر، روابط و اصول سازمانی می‌داند، (۹) ترکیب را شامل اموری از قبیل: ایجاد اثر منحصر به فرد، تولید طرح و پیشنهاد و استخراج مجموعه‌ای از روابط انتزاعی می‌داند، (۱۰) ارزشیابی را شامل اموری از قبیل: داوری بر اساس شواهد درونی و ملاک‌های برونی می‌داند. (۱۱)

۲. آقای خسرو پناه علم را واژه‌ی مشترک لفظی دانسته و دارای معانی متعدد زیر می‌داند:

الف - علم نقطه‌ی مقابل جهل است.

ب - علم به معنای یقین و قطع و متعلق آن می‌باشد.

ج - علم به معنای نظام و سیستمی است از گزاره‌های حصولی که با روش‌های مختلف بدست می‌آید.

د - علم به معنای نظام و سیستمی است از گزاره‌های حصولی که با روش تجربی و حسی تحصیل گردیده و به صورت فنی، طبقه‌بندی شده‌اند.

منظور از دانش اعم از دانش نظری، علمی؛ فلسفه، علم، هنر و فن می‌باشد و عمدتاً علم حصولی مورد نظر است، اگر چه با استفاده از علم لدنی، وحی و تحلیل معصومان باشد. و منحصر در دانش کسب شده از راه عقل، یا تجربه و حس یا عرفان، یا نقل نیست، بلکه شامل همه‌ی آنها می‌گردد.

تعریف علوم اسلامی

برای علوم اسلامی تعاریفی شده است:

۱. آقای خسرو پناه چند تعریف برای علوم دینی به شرح ذیل، ذکر نموده‌اند:

الف - علمی که با هدف تبیین و تفسیر کتاب و سنت تدوین می‌گردند؛ مانند اصول فقه، علوم قرآن، ادبیات، منطق، فلسفه، هرمنوتیک و...

ب - علمی که از تفسیر و تبیین کتاب و سنت به دست می‌آیند؛ مانند حدیث، فقه، معارف قرآن و...

ج - علمی که در فضای فرهنگ و تمدن و جوامع اسلامی رشد نموده‌اند؛ مانند طب، ریاضیات و نجوم و...

د - علمی که بعنوان معجزات علمی از قرآن و سنت استخراج می‌شوند و شامل برخی فرضیه‌های علوم تجربی می‌شوند.

ه - گزاره‌های دینی که بیان‌گر مبادی ما بعدالطبیعی علوم‌اند و پایه‌ی پژوهش‌های تجربی هستند.

و - هر معرفتی که با روش تجربی، عقلی و دینی به دست آید. (۱۲)

ز - گزاره‌های علمی که داوری دین، منافات با آن ندارد.

ح - مجموع گزاره‌های منظم و متقن که با سبک اجتهاد اسلامی و به شیوه‌ی اصول فقه برای اصلاح آدم و عالم تهیه گردد، ولو منصوص در متن دین نباشد.

ط - مجموع علوم تجربی است که از طریق گزاره‌ها، باورها و رفتار دینی شکل می‌پذیرد. یعنی آنچه در فرایند تحقیقات علمی و بستر پژوهش‌های تجربی گذارنده می‌شود. (۱۳)

۲. مرحوم علامه شهید مطهری (۱۴) نیز تعاریفی را برای علوم اسلامی ذکر نموده‌اند، که نقل می‌گردد:

الف - علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است و یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود.

ب - علوم ردیف الف به علاوه‌ی علمی که مقدمه‌ی آن علوم می‌باشند.

ج - علمی که به نحوی جزء واجبات اسلامی است. یعنی علمی که تحصیل آن علوم ولو به نحو واجب کفائی بر مسلمین واجب است.

علوم اسلامی بر حسب تعریف سوم، شامل بخش‌هایی از علوم طبیعی و ریاضی که مورد احتیاج جامعه‌ی اسلامی است، نیز می‌شود.

د - علمی که در حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد و نما یافته است.

۳. پیشینه‌ی اسلامی کردن دانش

مودودی در دهه‌ی ۱۹۳۰ در هندوستان پس از تأسیس دانشکده‌ای که در آن دروس اسلامی در کنار دروس علمی تدریس می‌شد، ضرورت بومی‌سازی و اسلامی کردن علم را مطرح نمود. (۱۵)

«از حدود ربع قرن پیش، گرایش به اتخاذ روش نو در تدوین علوم در جهان اسلام، نمودی آشکار یافته است. این گرایش تازه در کشورهای عربی در تحقیقاتی بروز یافته که بر تحریر و نگارش علوم از نگاه اسلامی، مبانی اسلامی علوم، ساخت اسلامی علوم انسانی، برخوردار کردن علوم اجتماعی از اصالت اسلامی، جهت دهی اسلامی به علوم اجتماعی، بنیاد کردن علوم اجتماعی بر شیوه‌ی اسلام، بنیان گذاشتن علوم اجتماعی بر مبنای اصول اسلامی، اسلامی کردن شناخت و اسلامی کردن علوم تاکید دارد. این نگرش علاوه بر علوم اجتماعی به علوم طبیعی و کاربردی نیز سرایت کرده است. اکنون اسلامی کردن کل شناخت مطرح است و طرفداران زیادی در کشورهای عربی دارد.» (۱۶)

مسئله‌ی علم دینی، مقوله‌ای نیست که تنها در جهان اسلام مطرح شده باشد، در جهان مسیحیت نیز در دو دهه‌ی اخیر، این مسئله با قوت، مورد بحث قرار گرفته و حتی در خصوص آن کنفرانس‌هایی برگزار شده است، که آخرین آنها، کنفرانس علم در یک زمینه‌ی خداپاورانه (Science in theistic content) بود، که در تابستان ۱۳۷۷ ه. ش، ۱۹۹۸ م. (در کانادا برگزار شد). (۱۷)

امروزه در ایران، اسلامی کردن دانش و علوم، یکی از راه‌کارهای بومی کردن علم و نیز یکی از راه‌های اسلامی شدن دانشگاه‌ها و یکی از محورهای وحدت حوزه و دانشگاه محسوب می‌گردد و یکی از وظایف مهم نهادهایی نظیر؛ شورای عالی انقلاب فرهنگی، کمیته اسلامی شدن دانشگاهها، دفتر وحدت حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت و... تلقی می‌گردد.

رویکردهای اسلامی کردن علم

در مجموع می‌توان گفت، نظرات مختلف و متفاوت در جهان، دنیای اسلام و ایران برای اسلامی شدن علوم، به شرح ذیل مطرح شده است:

۱. سیدجمال‌الدین اسدآبادی سعی داشت، جلوه دهد که در دین اسلام نیز مسائل علمی وجود دارد (گلشنی، مجله‌ی حوزه و دانشگاه ۱۳۷۸).

۲. عده‌ای سعی کردند کلاً با علوم تجربی مخالفت نمایند و افرادی نظیر علامه طباطبائی توصیه کردند که روش علمی را در استنباط دین باید کنار گذاشت (تفسیر المیزان).

۳. مرحوم طالقانی سعی داشتند دین را به روش علمی تفسیر نمایند. (تفسیر پرتوی از قرآن).

۴. دکتر گلشنی، اعرافی، نصر، العطاس در مالزی به پیروی از مودودی در دهه‌ی ۱۹۳۰ (در هندوستان) مطرح کردند که علم ترکیبی از تجارب و پیرایه‌های فلسفی است. اسلامی کردن علم به معنای جای‌گزین فلسفه‌ی اسلامی بجای پیرایه‌های فلسفی غرب در حاشیه‌ی علم است. یعنی تفاوت در پیش فرضهای علم است. (۱۸)

۵. عده زیادی از روشنفکران کشورهای اسلامی در ربع قرن گذشته رویکرد «اسلامی کردن شناخت» را دنبال نموده‌اند و معتقدند این رویکرد در برگیرنده‌ی ساخت اسلامی همه‌ی علوم و معارف است.

اسلامی کردن شناخت بدین معناست که دست آوردهای علمی و تمدنی بشر را از نگرش‌های فلسفی با انواع مختلفش جدا سازیم و در پی به کار گرفتن مجدد این علوم در قالب نظامی روشنمند، دینی و غیر مادی برآییم. (۱۹)

۶. برخی نیز اسلامی کردن علوم را به معنای بومی کردن علوم تلقی کرده‌اند و عده‌ای نیز آن را انکار کرده‌اند. (۲۰)
از بررسی نظرات فوق‌الذکر، می‌توان نتیجه گرفت که رویکردهای زیر در زمینه اسلامی شدن پی‌گیری شده است:

× رویکرد علمی جلوه دادن دین و نهی از آن (طالقانی، علامه طباطبائی)

× رویکرد ساخت مبانی و مفروضات اسلامی برای تجارب علمی (گلشنی، نصر، اعرافی، مودودی)

× رویکرد ساخت اسلامی علوم انسانی (رویکرد اولیه‌ی انقلاب اسلامی)

× رویکرد جهت دهی اسلامی بر علوم اجتماعی (در کشورهای عربی)

× رویکرد ساخت اسلامی علوم اجتماعی (در کشورهای عربی)

× رویکرد ساخت علوم اجتماعی بر اساس اصول اسلامی (در کشورهای عربی، علی‌احدی)

× رویکرد اسلامی کردن شناخت (الرفاعی)

× رویکرد اسلامی کردن معرفت، شناخت، تکنولوژی و ارزش (علی‌احدی، نصیری)

× رویکرد تولید علم اسلامی بدون توجه به علم سکولار (پرفسور لگن‌هاوزن آمریکائی) (۲۱)

۵. قلمرو اسلامی شدن دانش

عده‌ای چون تعریف انسان در اسلام را بسیار وسیع‌تر از تعریف آن در دیدگاه غربی می‌دانند، معتقدند علوم انسانی اسلامی با علوم انسانی از دیدگاه غربی تفاوت ماهوی دارد.

عده‌ای با توجه به مسائلی نظیر ربا، نکاح، محرمیت و... دایره تفاوت میان علوم را منحصر در علوم انسانی و فردی نظیر علوم روان‌کاوی و روان‌شناسی ندانسته، بلکه در حقوق، تجارت، مدیریت، اقتصاد و... نیز ساری و جاری دانسته و معتقدند: بلکه اسلام خود علوم اجتماعی دارد.

بسیاری از اندیشمندان با توجه به مفاهیم درون دینی و آیات و روایات مسلم اسلامی، اعتقاد دارند، اسلام یک دین جامع است. و دین، جامع همه‌ی نیازهای بشری است. از جمله مهمترین نیازهای بشری معارف، علوم، فنون و راهبردهای زندگی است. از این‌رو اسلام دارای معارف نقلی، تاریخی، فلسفی، عرفانی، علمی و تکنیکی است. از نظر اینان معارف و علوم در همه‌ی گونه‌های خود می‌تواند در راستای وحی و علم لدنی باشد، و می‌تواند بدون لحاظ این اطلاعات و نور افشانی‌ها لحاظ گردد. علوم اسلامی علمی است که با لحاظ وحی و علوم لدنی لحاظ گردد و به رفع نیاز جامعه‌ی بشری بر اساس تعاریف و مفروضات اسلامی بپردازد.

دکتر گلشنی در کتاب «از علم سکولار تا علم دینی» تفاوت میان دانش اسلامی و علم سکولار را در همه‌ی علوم انسانی، طبیعی و مهندسی می‌داند. زیرا با تفاوت قائل شدن در تعاریف و پیش فرض انسان، طبیعت و... علوم به کلی متفاوت می‌گردد. (۲۲)

بنظر می‌رسد اسلامی شدن دانش، اعم از اسلامی شدن علوم نظری و عملی، علم و فنون و هنر می‌باشد و شامل اسلامی شدن همه گونه‌های دانش و ارزش و باورها می‌گردد.

۶. گونه‌شناسی علوم اسلامی

از یک نظر می‌توان علوم اسلامی را بر سه دسته؛ علوم انسانی و اجتماعی، علوم طبیعی و علوم فنی و مهندسی، تقسیم نمود.

الف - اسلامی شدن علوم انسانی و اجتماعی

در این باره نظرات مختلفی ابراز شده است. که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱. علوم انسانی نیز علوم تجربی هستند، سخن از اسلامی شدن آنها وجهی ندارد و لذا آن‌ها را به شکل موجود باید پذیرفت. در نقد این نظریه گفته شده است:

«این نظریه ناتمام است، زیرا همه‌ی آنچه در علوم انسانی مطرح است، نه بالفعل تجربی است و نه بالقوه، و اقتصار کردن به عناصر تجربی محض، نه ممکن است و نه مطلوب؛ و موجب محروم شدن از بسیاری از معارف حقه است.

علم تجربی وجهی از چهره‌ی مادی وجود را بیان می‌کند و این جزء کوچکی از منظومه‌ی بزرگ معرفت است.» (۲۳)

۲. برای رسیدن به علوم اجتماعی به ناچار باید از تلفیق تجربی و عقلی، یا طبیعت‌گرایانه و هرمنوتیکی با هم، سود جست. این نظریه را محمد فنایی اشکوری می‌پسندد. (۲۴)

۳. علوم انسانی موجود محصول دنیای غرب می‌باشد و متناسب با شئون غرب است و برای ما اعتباری ندارند. ما باید علوم انسانی را بر پایه‌ی معارف اسلامی بنا کنیم. (۲۵)

۴. علوم انسانی و اجتماعی می‌تواند از فلسفه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب جدا شود و بر اساس مبانی اسلامی طراحی گردد. اینان معتقدند:

«فرهنگ غرب در حوزه‌های مختلف، از جمله در انتخاب مسئله، انتخاب روش تحقیق، ارائه‌ی راه حل‌ها، سیاست‌ها، دادن فرضیات و مبانی معرفت‌شناختی علوم اجتماعی ظهور و اثر دارد.

از علوم انسانی و اجتماعی در غرب مبتنی بر فلسفه، تاریخ، فرهنگ و تجارب غرب است. بومی کردن علوم انسانی و اجتماعی بر این مبناست که فرضیات، مفاهیم و روش‌ها در علوم از تاریخ، فرهنگ و تجارب تمدن‌های غیر غربی نیز قابل انتزاع است.» (۲۶)

به نظر می‌رسد، فرهنگ، تاریخ، فلسفه، منطق، شناخت، متدولوژی، جهان‌بینی، انسان‌شناسی، روش، انتخاب مسئله، انتخاب روش تحقیق، ارائه راه حل‌ها و سیاست‌ها، دادن فرضیات و مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی و علوم اجتماعی اسلامی با علوم انسانی و اجتماعی غرب تفاوت دارد و می‌توان علوم انسانی و اجتماعی اسلامی خصوصاً در رشته‌های، روان‌شناسی، زیباشناسی، مدیریت، اقتصاد، سیاست، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، اخلاق، تعلیم و تربیت و... داشت. در این خصوص مکتوباتی نیز در جامعه در وضعیت فعلی نیز وجود دارد. (۲۷)

ب - اسلامی شدن علوم طبیعی

دین بر علوم طبیعی و تجربی آثار زیادی می‌گذارد. برخی از آثار دین بر علم در حوزه‌های ذیل می‌باشد.

۱. تاثیر متافیزیک دینی بر فرضیه‌های علمی ۲. تاثیر آموزه‌های دینی بر انگیزه‌ی عالمان تجربی ۳. تاثیر دین بر مبادی و مسلمات علوم تجربی ۴. تاثیر آموزه‌های دینی بر اهداف و روش‌های علوم» (۲۸) علم طبیعی سکولار از جهات ذیل با دین در تعارض است:

۱. بی‌توجهی علم سکولار به غیب و فاعلیت خداوند در خلقت و اراده‌ی طبیعت.

۲. انکاره تفسیر غایت‌گرایانه و هدف‌داری جهان.

۳. حذف متافیزیک در شناخت عالم طبیعت و نفی اسرار غیبی از جهان در علم جدید.» (۲۹)

اما، به نظر می‌رسد که علم طبیعی با دین می‌تواند تعارض نداشته باشد، حل تعارض علم طبیعی و دین از دیدگاه اندیشمندان متفاوت تحلیل شده است. به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. گالیله، چون خالق علم طبیعی و دین را یک چیز یعنی خداوند می‌داند، معتقد است علم با دین نمی‌تواند معارض باشد. (۳۰)

۲. کانت، با تفاوت در قلمرو کاربرد علم و دین به حل تعارض علم طبیعی و دین پرداخت. او وظیفه‌ی علم طبیعی را کشف عالم طبیعت و وظیفه‌ی دین را راهنمایی و روشن‌گری، ایثار، اخلاق و آرامش بیشتر و جامع‌تر و ضمانت‌اجرائی و وجدانیات اخلاقی معرفی کرد و دین را در خدا، اختیار و وجود نفس انسان منحصر ساخت. (۳) (۳۱). فیلسوفان تحلیل‌زبانی، دین را نمادین دانسته و علم را واقع‌نما و از این طریق خواسته‌اند، حل تعارض نمایند. والتر آموزه‌های دینی را اسطوره‌ای دانست. (۴) (۳۲). برخی از فیزیکدانان و ریاضی‌دانان اواخر قرن نوزدهم، مانند پی‌یر دوهم (Duhem) فیزیک سماوی را ابزار نگاه و فیزیک زمینی را واقع‌گرا دانسته است. یعنی واقعیت را فیزیک سماوی نشان نمی‌دهد و تنها مبین ابزاری برای زندگی بهتر است. (۳۳)

افرادی همچون فرانسویس بیکن و اوگوست کُنت بیان می‌کردند که با آمدن علم تجربی، خدا از صحنه‌ی زندگی خارج شده است و پس از این می‌خواستند بشریت را فقط با علم تجربی اداره کنند و نظر استقلالی به علوم تجربی افکندند. (۳۴) امام خمینی نگاه استقلالی به طبیعت را نقد می‌کند. از دیدگاه امام، طبیعت ورق نازکی از هستی است اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد، تمام علوم طبیعی به هر مرتبه که برسند با آن چیزی که اسلام می‌خواهد معارض نیست. اسلام، طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم که شما اسم می‌برید و از دانشگاه‌های خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، این‌ها یک ورق از عالم است آن هم یک ورق نازکتر از همه‌ی اوراق.. (۳۵)

نظر استقلالی به طبیعت، یعنی نظر جدا از غیب محوری و خدا است. نظر استقلالی به طبیعت با نظر غیب‌گرایانه به طبیعت فرق دارد. از نظر اسلامی طبیعت موجودی؛ مخلوق، معلول، وابسته، نیازمند، متغیر و... است (۳۶).

آیا فرمول روابط میان پدیده‌های طبیعت با یکدیگر با نگاه استقلالی و نگاه مخلوقی فرق دارد؟

بی‌تفاوتی در دیدگاه آیا با دو نظر قبلی فرق دارد یا نه؟ در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

الف - دیدگاه سکولار

معمولاً چنان تصور می‌شود، که عالم طبیعت، عالم دنیا، عالم ماده و عالم شهود است. عالم ماده را با مشاهده و تجربه می‌توان شناخت. دخالت دیدگاه‌های ارزشی و دینی در شناخت عالم طبیعت، یعنی دخالت نگاه غیب‌گرایانه به طبیعت است و این با متدولوژی علم تجربی سازگار نیست.

در این دیدگاه اعتراف، منتهی وجود دارد که نگاه استقلالی به هستی مادی با نگاه غیر استقلالی به هستی در گزاره‌ها و معرفت‌شناسی کاملاً فرق دارد، ولی چون روش علم تجربی، غیر تجربه را نمی‌پذیرد، اشکال دارد آموزه و ارزش‌های دینی در تحلیل و بررسی تجربی دخیل گردد.

ب - دیدگاه اسلامی

اسلام، خدا و وحی محوری، در مبانی، تئوری‌پردازی، سیاست و اولویت‌بندی شناخت و اصلاح طبیعت، گزاره‌ها و فرمول‌های استخراجی و... تأثیر دارد. دنیای شهود از دنیای غیب گسسته نیست، نه واقعیت دنیای مادی از دنیای غیب گسسته است و نه می‌توان عالم ماده را بدون کمک غیب شناخت و استخراج نمود.

طبیعت‌شناسی بصورت آیتی از آیات الهی، با طبیعت‌شناسی بعنوان ماده بدون شعور و معنا و دیدگاه استقلالی تفاوت ماهوی دارد و همین تفاوت سبب هرگونه علم طبیعی در تاریخ بشر شده است. علم با لحاظ تأثیر غیب در طبیعت و اعمال فرامین الهی در کشف آن، علم طبیعی اسلامی گفته می‌شود و علم طبیعت‌شناسی، بدون لحاظ غیب و دستورات او در شناخت و بکارگیری طبیعت را «علوم تجربی غربی» باید نامید.

اسلامی شدن علوم فنی - مهندسی

هر نظام فکری در صورتی جامع است که علاوه بر شناخت‌شناسی، جهان‌بینی، ایدئولوژی؛ دارای تکنولوژی و ابزار سازی نیز باشد. علوم فنی - مهندسی، علوم مربوط به تکنولوژی است. اگر اسلام را مکتب جامع بدانیم باید پذیرفت که اسلام بعنوان یک دین جامع، دارای تکنولوژی و صنعت نیز هست. گاه در گزاره‌های وحی نیز از این گونه گزاره‌ها دیده می‌شود.

تصریح قرآن کریم به کامل بودن دین و تعبیر از کمال دین به جامعیت نیازهای واقعی بشر، و از جمله هدایت، و پذیرش نیاز انسان به صنعت و تکنیک پیش فرض‌های پذیرش تکنیک و صنعت اسلامی است.

صنعت و تکنیک اسلامی با صنعت و تکنیک غربی از جهات مختلف متفاوت است. برخی از تفاوت‌ها عبارتند از:

۱. صنعت و تکنیک اسلامی بر اساس اصول غیب باوری، عدالت محوری، صداقت‌طلبی و احکام و ارزش‌های اسلامی استوار است.
۲. صنعت و تکنیک اسلامی بر اساس مبانی وسعت انسان، اعم از مادی و معنوی، دنیا و آخرت و بقاء همیشگی، هماهنگی یا هستی تکوینی و تشریح الهی است. این تکنولوژی سازگاری با طبیعت و محیط زیست دارد. این تکنولوژی سازگاری با هستی غیبی، علاوه بر هستی مادی، دارد.

۳. صنعت و تکنیک اسلامی، بر اساس راه‌گشایی و سوژه‌پردازی وحی، معجزات، علم لدنی و سیره‌ی انبیاء و اولیاء الهی است. در حالیکه صنعت و تکنولوژی دیگران فقط بر تجارب بشری استوار است.

انکار تکنیک از دین، با هر انگیزه و تحلیلی که صورت پذیرد، اولاً، با گزاره‌های متن وحی سازگاری ندارد. ثانیاً، با جامعیت دین هماهنگی ندارد ثالثاً، با پاسخ‌گویی دین به نیازهای انسان منافات دارد. رابعاً، به معنای پذیرش نوعی سکولاریسم در تکنولوژی است. خامساً، مستلزم امکان تحقق ابزار و تکنولوژی بدون معرفت، ارزش، باور و جهان‌بینی است. که این امر خلاف نظم منطقی میان روش‌شناسی، شناخت‌شناسی، جهان‌بینی، ایدئولوژی و تکنولوژی است.

اگر بپذیریم، که هر منطق تولید و روش خاص خود را به دنبال دارد. منطق شناخت‌شناسی اسلامی منجر به منطق و روش تکنولوژیکی خاص خود است.

حاصل کلام اینکه دین ظرفیت لازم برای تحت پوشش قرار دادن حوزه‌های مختلف علوم مورد نیاز بشری را داراست. این ظرفیت عظیم خود مایه امید برای تمامی پژوهشگرانی است که اسلامی کردن حوزه‌های مختلف علوم را دنبال می‌کنند.

نقش ماهیت علم در اسلامی شدن دانشگاهها

حسین علی احمدی (۳۷)

چکیده

برای اسلامی شدن دانشگاهها در ایران، رویکردهای گوناگون مطرح شده است. اهم این رویکردها عبارتند از:

× اسلامی شدن نیروی انسانی (استادان، دانشجویان، کارکنان)

× اسلامی شدن مدیریت اجرایی و فرهنگی

× اسلامی شدن فضای دانشگاه و محیط

× اسلامی شدن ساختارها

× اسلامی شدن ماهیت علم و مبانی آن

به دو رویکرد اخیر کمتر توجه شده است. در این مقاله بر رویکرد اسلامی شدن دانشگاه از طریق اسلامی کردن ماهیت علم و دانش، تکیه می‌گردد.

در این دیدگاه، علوم اسلامی با علوم سکولار تفاوت ماهوی دارد و عدم توجه به ماهیت علم سبب گردیده که محصول دانشگاه در خدمت نیازهای بومی نباشد.

اسلامی شدن دانش، به استقلال دانش، بومی سازی دانش، پیوند با حوزه‌های علمیه، رفع نیاز جامعه و ایجاد روش ابتکاری در نتیجه‌گیری و تجزیه و تحلیل است.

واژگان کلیدی

دانشگاه، اسلامی شدن، آموزش عالی، وحدت حوزه و دانشگاه، علم اسلامی، علم سکولار.

مقدمه

دانش با دین نسبت دارد. این نسبت به صورت تعاون و به نظر برخی تعارض، در حوزه‌ی معرفت، روحیه، گزاره‌ها، قلمرو، زبان و نحوه‌ی تاثیر هر یک بر دیگری، جلوه‌گر می‌شود. (۳۸)

پس از رویش رویکرد روش علمی در دوران رنسانس و پس از آن و خانه‌نشینی نمودن آنچه دین در آن دیار شناخته می‌شد، چند صد سالی روش علمی بدون همزیستی با دین به رشد و نمو پرداخت. در قرن گذشته اندک اندک در دنیای اسلام و کشورهای عربی، نهضت اسلامی کردن علوم، رویش علمی گرفت و با ظهور و بروز انقلاب اسلامی همسو شد.

گاه به فکر اسلامی شدن اقتصاد، گاه اسلامی شدن روان‌شناسی، گاه اسلامی شدن مدیریت و... افتادند. گاه از علوم انسانی اسلامی و گاه از سرشت اسلامی در علوم اجتماعی سخن گفته شد.

گاه اسلامی شدن معرفت و جهه‌ی همت قرار گرفت و گاه علوم اسلامی نقطه‌ی مقابل علم سکولار و لیبرال خوانده شد. گاه از مبانی اسلامی و پیش فرضهای دینی علوم سخن به میان آمد و تفاوت آنها با پیش فرضهای غربی به نقد و تحلیل کشیده شد و گاه به اسلامی شدن مراکز علم جدید، یعنی «دانشگاهها» فکر شد.

اسلامی شدن دانشگاه، گاه با اسلامی شدن فضای آموزش، پژوهش، خدماتی و مدیریتی مطرح شد، گاه با آداب اسلامی آموختن به دانشجو و گاه با گزینش و تربیت استادان مسلمان دنبال شد. گاه این حرکات نهادینه شد، انجمن‌های اسلامی، جهاد دانشگاهی، نهادهای نمایندگی، کانون‌های قرآن و دفاتر فرهنگ اسلامی و... همه از سمبل‌های این حرکت باید به شمار آیند.

در این میان، در کشور ما ایران، کمتر به اسلامی شدن علوم، همت گماشته شد. این مقاله درصدد نشان دادن مبانی اسلامی شدن علوم و ضرورت آنست. اگر این حرکت را بپذیریم؛ همه‌ی علوم باید اسلامی شود، تا فرهنگ اسلامی بر کشور ما حاکم گردد.

در این مقاله، پس از تعریف و پیشینه‌ی این رویکرد، به قلمرو اسلامی شدن دانش در سه حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی، علوم طبیعی و علوم فنی - مهندسی اشاره می‌شود.

تعریف دانش

۱. بنجامین از استادان آمریکایی تعلیم و تربیت؛ دانش را چنین تعریف نموده است:

«دانش شامل یادآوری امور جزئی و کلی، یادآوری روش‌ها و فرایندها، یادآوری الگوها، ساخت‌ها و موقعیت‌هاست.» (۳۹)

وی امور جزئی را شامل اصطلاحات، واقعیت‌های مشخص، ادراک و وسایل و راههای برخورد با امور جزئی، دانش امور قراردادی، دانش فرایند و جهت‌گیری‌ها و حرکت‌های پدیده‌ها با توجه به فرمان، دانش طبقه بندی و طبقات دانش ملاک‌ها و دانش روشها و روش‌شناسی، می‌داند (۴۰)، امور کلی و انتزاعی را نیز شامل اموری از قبیل؛ دانش اصل‌ها و تعمیم‌ها و دانش نظریه‌ها و ساخت‌ها و توانایی‌ها و مهارت‌های

ذهنی می‌داند (۴۱)، فهمیدن را شامل اموری از قبیل؛ ترجمه، تفسیر و برویابی می‌بیند، (۴۲) کار بستن را شامل؛ استفاده از انتزاعیات در موقعیت‌های ویژه‌ی عینی، کاربرد اصطلاحات یا مفاهیم علمی و پیش‌بینی حوادث می‌داند. (۴۳) تحلیل را شامل اموری از قبیل؛ تحلیل عناصر، روابط و اصول سازمانی می‌داند، (۴۴) ترکیب را شامل اموری از قبیل: ایجاد اثر منحصر به فرد، تولید طرح و پیشنهاد و استخراج مجموعه‌ای از روابط انتزاعی می‌داند، (۴۵) ارزشیابی را شامل اموری از قبیل: داوری بر اساس شواهد درونی و ملاک‌های برونی می‌داند. (۴۶)

۲. آقای خسروپناه علم را واژه‌ی مشترک لفظی دانسته و دارای معانی متعدد زیر می‌داند:

الف - علم نقطه‌ی مقابل جهل است.

ب - علم به معنای یقین و قطع و متعلق آن می‌باشد.

ج - علم به معنای نظام و سیستمی است از گزاره‌های حصولی که با روش‌های مختلف بدست می‌آید.

د - علم به معنای نظام و سیستمی است از گزاره‌های حصولی که با روش تجربی و حسی تحصیل گردیده و به صورت فنی، طبقه‌بندی شده‌اند.

منظور از دانش اعم از دانش نظری، علمی؛ فلسفه، علم، هنر و فن می‌باشد و عمدتاً علم حصولی مورد نظر است، اگر چه با استفاده از علم لدنی، وحی و تحلیل معصومان باشد. و منحصر در دانش کسب شده از راه عقل، یا تجربه و حس یا عرفان، یا نقل نیست، بلکه شامل همه‌ی آنها می‌گردد.

تعریف علوم اسلامی

برای علوم اسلامی تعاریفی شده است:

۱. آقای خسرو پناه چند تعریف برای علوم دینی به شرح ذیل، ذکر نموده‌اند:

الف - علمی که با هدف تبیین و تفسیر کتاب و سنت تدوین می‌گردند؛ مانند اصول فقه، علوم قرآن، ادبیات، منطق، فلسفه، هرمنوتیک و...

ب - علمی که از تفسیر و تبیین کتاب و سنت به دست می‌آیند؛ مانند حدیث، فقه، معارف قرآن و...

ج - علمی که در فضای فرهنگ و تمدن و جوامع اسلامی رشد نموده‌اند؛ مانند طب، ریاضیات و نجوم و...

د - علمی که بعنوان معجزات علمی از قرآن و سنت استخراج می‌شوند و شامل برخی فرضیه‌های علوم تجربی می‌شوند.

ه - گزاره‌های دینی که بیان‌گر مبادی ما بعدالطبیعی علوم‌اند و پایه‌ی پژوهش‌های تجربی هستند.

و - هر معرفتی که با روش تجربی، عقلی و دینی به دست آید. (۴۷)

ز - گزاره‌های علمی که داوری دین، منافات با آن ندارد.

ح - مجموع گزاره‌های منظم و متقن که با سبک اجتهاد اسلامی و به شیوه‌ی اصول فقه برای اصلاح آدم و عالم تهیه گردد، ولو منصوص در متن دین نباشد.

ط - مجموع علوم تجربی است که از طریق گزاره‌ها، باورها و رفتار دینی شکل می‌پذیرد. یعنی آنچه در فرایند تحقیقات علمی و بستر پژوهش‌های تجربی گذارنده می‌شود. (۴۸)

۲. مرحوم علامه شهید مطهری (۴۹) نیز تعاریفی را برای علوم اسلامی ذکر نموده‌اند، که نقل می‌گردد:

الف - علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است و یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود.

ب - علوم ردیف الف به علاوه علمی که مقدمه‌ی آن علوم می‌باشند.

ج - علمی که به نحوی جزء واجبات اسلامی است. یعنی علمی که تحصیل آن علوم ولو به نحو واجب کفائی بر مسلمین واجب است. علوم اسلامی بر حسب تعریف سوم، شامل بخش‌هایی از علوم طبیعی و ریاضی که مورد احتیاج جامعه‌ی اسلامی است، نیز می‌شود.

د - علمی که در حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد و نما یافته است.

۳. پیشینه‌ی اسلامی کردن دانش

مودودی در دهه‌ی ۱۹۳۰ در هندوستان پس از تأسیس دانشکده‌ای که در آن دروس اسلامی در کنار دروس علمی تدریس می‌شد، ضرورت بومی‌سازی و اسلامی کردن علم را مطرح نمود. (۵۰)

«از حدود ربع قرن پیش، گرایش به اتخاذ روش‌نو در تدوین علوم در جهان اسلام، نمودی آشکار یافته است. این گرایش تازه در کشورهای عربی در تحقیقاتی بروز یافته که بر تحریر و نگارش علوم از نگاه اسلامی، مبانی اسلامی علوم، ساخت اسلامی علوم انسانی، برخوردار کردن علوم اجتماعی از اصالت اسلامی، جهت دهی اسلامی به علوم اجتماعی، بنیاد کردن علوم اجتماعی بر شیوه‌ی اسلام، بنیان گذاشتن علوم اجتماعی بر مبنای اصول اسلامی، اسلامی کردن شناخت و اسلامی کردن علوم تاکید دارد. این نگرش علاوه بر علوم اجتماعی به علوم طبیعی و کاربردی نیز سرایت کرده است. اکنون اسلامی کردن کل شناخت مطرح است و طرفداران زیادی در کشورهای عربی دارد.» (۵۱)

مسئله‌ی علم دینی، مقوله‌ای نیست که تنها در جهان اسلام مطرح شده باشد، در جهان مسیحیت نیز در دو دهه‌ی اخیر، این مسئله با قوت، مورد بحث قرار گرفته و حتی در خصوص آن کنفرانس‌هایی برگزار شده است، که آخرین آنها، کنفرانس علم در یک زمینه‌ی خداپاورانه (Science in theistic content) بود، که در تابستان ۱۳۷۷ ه. ش، ۱۹۹۸ م. (در کانادا برگزار شد). (۵۲)

امروزه در ایران، اسلامی کردن دانش و علوم، یکی از راه‌کارهای بومی کردن علم و نیز یکی از راه‌های اسلامی شدن دانشگاه‌ها و یکی از محورهای وحدت حوزه و دانشگاه محسوب می‌گردد و یکی از وظایف مهم نهادهایی نظیر؛ شورای عالی انقلاب فرهنگی، کمیته اسلامی شدن دانشگاه‌ها، دفتر وحدت حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت و... تلقی می‌گردد.

رویکردهای اسلامی کردن علم

در مجموع می‌توان گفت، نظرات مختلف و متفاوت در جهان، دنیای اسلام و ایران برای اسلامی شدن علوم، به شرح ذیل مطرح شده است:

۱. سیدجمال‌الدین اسدآبادی سعی داشت، جلوه دهد که در دین اسلام نیز مسائل علمی وجود دارد (گلشنی، مجله‌ی حوزه و دانشگاه ۱۳۷۸).

۲. عده‌ای سعی کردند کلاً با علوم تجربی مخالفت نمایند و افرادی نظیر علامه طباطبائی توصیه کردند که روش علمی را در استنباط دین باید کنار گذاشت (تفسیر المیزان).

۳. مرحوم طالقانی سعی داشتند دین را به روش علمی تفسیر نمایند. (تفسیر پرتوی از قرآن).

۴. دکتر گلشنی، اعرافی، نصر، العطاس در مالزی به پیروی از مودودی در دهه‌ی ۱۹۳۰ (در هندوستان) مطرح کردند که علم ترکیبی از تجارب و پیرایه‌های فلسفی است. اسلامی کردن علم به معنای جای‌گزین فلسفه‌ی اسلامی بجای پیرایه‌های فلسفی غرب در حاشیه‌ی علم است. یعنی تفاوت در پیش فرضهای علم است. (۵۳)

۵. عده زیادی از روشنفکران کشورهای اسلامی در ربع قرن گذشته رویکرد «اسلامی کردن شناخت» را دنبال نموده‌اند و معتقدند این رویکرد در برگیرنده‌ی ساخت اسلامی همه‌ی علوم و معارف است.

اسلامی کردن شناخت بدین معناست که دست آوردهای علمی و تمدنی بشر را از نگرش‌های فلسفی با انواع مختلفش جدا سازیم و در پی به کار گرفتن مجدد این علوم در قالب نظامی روشمند، دینی و غیر مادی برآییم. (۵۴)

۶. برخی نیز اسلامی کردن علوم را به معنای بومی کردن علوم تلقی کرده‌اند و عده‌ای نیز آن را انکار کرده‌اند. (۵۵)
از بررسی نظرات فوق‌الذکر، می‌توان نتیجه گرفت که رویکردهای زیر در زمینه اسلامی شدن پی‌گیری شده است:

- × رویکرد علمی جلوه دادن دین و نهی از آن (طالقانی، علامه طباطبائی)
- × رویکرد ساخت مبانی و مفروضات اسلامی برای تجارب علمی (گلشنی، نصر، اعرابی، مودودی)
- × رویکرد ساخت اسلامی علوم انسانی (رویکرد اولیه‌ی انقلاب اسلامی)
- × رویکرد جهت دهی اسلامی بر علوم اجتماعی (در کشورهای عربی)
- × رویکرد ساخت اسلامی علوم اجتماعی (در کشورهای عربی)
- × رویکرد ساخت علوم اجتماعی بر اساس اصول اسلامی (در کشورهای عربی، علی‌احدی)
- × رویکرد اسلامی کردن شناخت (الرفاعی)
- × رویکرد اسلامی کردن معرفت، شناخت، تکنولوژی و ارزش (علی‌احدی، نصیری)
- × رویکرد تولید علم اسلامی بدون توجه به علم سکولار (پرفسور لگن‌هاوزن آمریکائی) (۵۶)

۵. قلمرو اسلامی شدن دانش

عده‌ای چون تعریف انسان در اسلام را بسیار وسیع‌تر از تعریف آن در دیدگاه غربی می‌دانند، معتقدند علوم انسانی اسلامی با علوم انسانی از دیدگاه غربی تفاوت ماهوی دارد.

عده‌ای با توجه به مسائلی نظیر ربا، نکاح، محرمیت و... دایره تفاوت میان علوم را منحصر در علوم انسانی و فردی نظیر علوم روان‌کاوی و روان‌شناسی ندانسته، بلکه در حقوق، تجارت، مدیریت، اقتصاد و... نیز ساری و جاری دانسته و معتقدند: بلکه اسلام خود علوم اجتماعی دارد.

بسیاری از اندیشمندان با توجه به مفاهیم درون دینی و آیات و روایات مسلم اسلامی، اعتقاد دارند، اسلام یک دین جامع است. و دین، جامع همه‌ی نیازهای بشری است. از جمله مهمترین نیازهای بشری معارف، علوم، فنون و راهبردهای زندگی است. از این رو اسلام دارای معارف نقلی، تاریخی، فلسفی، عرفانی، علمی و تکنیکی است. از نظر اینان معارف و علوم در همه‌ی گونه‌های خود می‌تواند در راستای وحی و علم لدنی باشد، و می‌تواند بدون لحاظ این اطلاعات و نور افشانی‌ها لحاظ گردد. علوم اسلامی علومی است که با لحاظ وحی و علوم لدنی لحاظ گردد و به رفع نیاز جامعه‌ی بشری بر اساس تعاریف و مفروضات اسلامی بپردازد.

دکتر گلشنی در کتاب «از علم سکولار تا علم دینی» تفاوت میان دانش اسلامی و علم سکولار را در همه‌ی علوم انسانی، طبیعی و مهندسی می‌داند. زیرا با تفاوت قائل شدن در تعاریف و پیش فرض انسان، طبیعت و... علوم به کلی متفاوت می‌گردد. (۵۷)
بنظر می‌رسد اسلامی شدن دانش، اعم از اسلامی شدن علوم نظری و عملی، علم و فنون و هنر می‌باشد و شامل اسلامی شدن همه گونه‌های دانش و ارزش و باورها می‌گردد.

۶. گونه‌شناسی علوم اسلامی

از یک نظر می‌توان علوم اسلامی را بر سه دسته؛ علوم انسانی و اجتماعی، علوم طبیعی و علوم فنی و مهندسی، تقسیم نمود.

الف - اسلامی شدن علوم انسانی و اجتماعی

در این باره نظرات مختلفی ابراز شده است. که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱. علوم انسانی نیز علوم تجربی هستند، سخن از اسلامی شدن آنها وجهی ندارد و لذا آن‌ها را به شکل موجود باید پذیرفت.

در نقد این نظریه گفته شده است:

«این نظریه ناممکن است، زیرا همه‌ی آنچه در علوم انسانی مطرح است، نه بالفعل تجربی است و نه بالقوه، و اقتصار کردن به عناصر تجربی محض، نه ممکن است و نه مطلوب؛ و موجب محروم شدن از بسیاری از معارف حقه است.

علم تجربی وجهی از چهره‌ی مادی وجود را بیان می‌کند و این جزء کوچکی از منظومه‌ی بزرگ معرفت است. (۵۸)

۲. برای رسیدن به علوم اجتماعی به ناچار باید از تلفیق تجربی و عقلی، یا طبیعت‌گرایانه و هرمنوتیکی با هم، سود جست. این نظریه را محمد فنایی اشکوری می‌پسندد. (۵۹)

۳. علوم انسانی موجود محصول دنیای غرب می‌باشد و متناسب با شئون غرب است و برای ما اعتباری ندارند. ما باید علوم انسانی را بر پایه‌ی معارف اسلامی بنا کنیم. (۶۰)

۴. علوم انسانی و اجتماعی می‌تواند از فلسفه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب جدا شود و بر اساس مبانی اسلامی طراحی گردد. اینان معتقدند:

«فرهنگ غرب در حوزه‌های مختلف، از جمله در انتخاب مسئله، انتخاب روش تحقیق، ارائه‌ی راه حل‌ها، سیاست‌ها، دادن فرضیات و مبانی معرفت‌شناختی علوم اجتماعی ظهور و اثر دارد.

از علوم انسانی و اجتماعی در غرب مبتنی بر فلسفه، تاریخ، فرهنگ و تجارب غرب است. بومی کردن علوم انسانی و اجتماعی بر این مبناست که فرضیات، مفاهیم و روش‌ها در علوم از تاریخ، فرهنگ و تجارب تمدن‌های غیر غربی نیز قابل انتزاع است. (۶۱)

به نظر می‌رسد، فرهنگ، تاریخ، فلسفه، منطق، شناخت، متدولوژی، جهان‌بینی، انسان‌شناسی، روش، انتخاب مسئله، انتخاب روش تحقیق، ارائه راه حل‌ها و سیاست‌ها، دادن فرضیات و مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی و علوم اجتماعی اسلامی با علوم انسانی و اجتماعی غرب تفاوت دارد و می‌توان علوم انسانی و اجتماعی اسلامی خصوصاً در رشته‌های، روان‌شناسی، زیباشناسی، مدیریت، اقتصاد، سیاست، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، اخلاق، تعلیم و تربیت و... داشت. در این خصوص مکتوباتی نیز در جامعه در وضعیت فعلی نیز وجود دارد. (۶۲)

ب - اسلامی شدن علوم طبیعی

دین بر علوم طبیعی و تجربی آثار زیادی می‌گذارد. برخی از آثار دین بر علم در حوزه‌های ذیل می‌باشد.

۱. تاثیر متافیزیکی دینی بر فرضیه‌های علمی ۲. تاثیر آموزه‌های دینی بر انگیزه‌ی عالمان تجربی ۳. تاثیر دین بر مبادی و مسلمات علوم تجربی ۴. تاثیر آموزه‌های دینی بر اهداف و روش‌های علوم (۶۳) علم طبیعی سکولار از جهات ذیل با دین در تعارض است:

۱. بی‌توجهی علم سکولار به غیب و فاعلیت خداوند در خلقت و اراده‌ی طبیعت.

۲. انکاره تفسیر غایت‌گرایانه و هدف‌داری جهان.

۳. حذف متافیزیکی در شناخت عالم طبیعت و نفی اسرار غیبی از جهان در علم جدید. (۶۴)

اما، به نظر می‌رسد که علم طبیعی با دین می‌تواند تعارض نداشته باشد، حل تعارض علم طبیعی و دین از دیدگاه اندیشمندان متفاوت تحلیل شده است. به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. گالیله، چون خالق علم طبیعی و دین را یک چیز یعنی خداوند می‌داند، معتقد است علم با دین نمی‌تواند معارض باشد. (۶۵)

۲. کانت، با تفاوت در قلمرو کاربرد علم و دین به حل تعارض علم طبیعی و دین پرداخت. او وظیفه‌ی علم طبیعی را کشف عالم طبیعت و وظیفه‌ی دین را راهنمایی و روشن‌گری، ایثار، اخلاق و آرامش بیشتر و جامع‌تر و ضمانت‌اجرائی و وجدانیات اخلاقی معرفی کرد و دین را در خدا، اختیار و وجود نفس انسان منحصر ساخت. (۳) (۶۶). فیلسوفان تحلیل‌زبانی، دین را نمادین دانسته و علم را واقع‌نما و از این طریق خواسته‌اند، حل تعارض نمایند. والتر آموزه‌های دینی را اسطوره‌ای دانست. (۴) (۶۷). برخی از فیزیکدانان و ریاضی‌دانان اواخر قرن نوزدهم،

مانند پی‌یر دوهم (Duhem) فیزیک سماوی را ابزار نگاه و فیزیک زمینی را واقع‌گرا دانسته است. یعنی واقعیت را فیزیک سماوی نشان نمی‌دهد و تنها مبین ابزاری برای زندگی بهتر است. (۶۸)

افرادی همچون فرانسیس بیکن و اوگوست کُنت بیان می‌کردند که با آمدن علم تجربی، خدا از صحنه‌ی زندگی خارج شده است و پس از این می‌خواستند بشریت را فقط با علم تجربی اداره کنند و نظر استقلالی به علوم تجربی افکندند. (۶۹) امام خمینی نگاه استقلالی به طبیعت را نقد می‌کند. از دیدگاه امام، طبیعت ورق نازکی از هستی است اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد، تمام علوم طبیعی به هر مرتبه که برسند با آن چیزی که اسلام می‌خواهد معارض نیست. اسلام، طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم که شما اسم می‌برید و از دانشگاه‌های خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، این‌ها یک ورق از عالم است آن هم یک ورق نازکتر از همه‌ی اوراق.. (۷۰)

نظر استقلالی به طبیعت، یعنی نظر جدا از غیب محوری و خدا است. نظر استقلالی به طبیعت با نظر غیب‌گرایانه به طبیعت فرق دارد. از نظر اسلامی طبیعت موجودی؛ مخلوق، معلول، وابسته، نیازمند، متغیر و... است (۷۱).

آیا فرمول روابط میان پدیده‌های طبیعت با یکدیگر با نگاه استقلالی و نگاه مخلوقی فرق دارد؟
بی‌تفاوتی در دیدگاه آیا با دو نظر قبلی فرق دارد یا نه؟ در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

الف - دیدگاه سکولار

معمولاً چنان تصور می‌شود، که عالم طبیعت، عالم دنیا، عالم ماده و عالم شهود است. عالم ماده را با مشاهده و تجربه می‌توان شناخت. دخالت دیدگاه‌های ارزشی و دینی در شناخت عالم طبیعت، یعنی دخالت نگاه غیب‌گرایانه به طبیعت است و این با متدولوژی علم تجربی سازگار نیست.

در این دیدگاه اعتراف، منتهی وجود دارد که نگاه استقلالی به هستی مادی با نگاه غیر استقلالی به هستی در گزاره‌ها و معرفت‌شناسی کاملاً فرق دارد، ولی چون روش علم تجربی، غیر تجربه را نمی‌پذیرد، اشکال دارد آموزه و ارزش‌های دینی در تحلیل و بررسی تجربی دخیل گردد.

ب - دیدگاه اسلامی

اسلام، خدا و وحی محوری، در مبانی، تئوری‌پردازی، سیاست و اولویت بندی شناخت و اصلاح طبیعت، گزاره‌ها و فرمول‌های استخراجی و... تأثیر دارد. دنیای شهود از دنیای غیب گسسته نیست، نه واقعیت دنیای مادی از دنیای غیب گسسته است و نه می‌توان عالم ماده را بدون کمک غیب شناخت و استخراج نمود.

طبیعت‌شناسی بصورت آیتی از آیات الهی، با طبیعت‌شناسی بعنوان ماده بدون شعور و معنا و دیدگاه استقلالی تفاوت ماهوی دارد و همین تفاوت سبب هرگونه علم طبیعی در تاریخ بشر شده است. علم با لحاظ تأثیر غیب در طبیعت و اعمال فرامین الهی در کشف آن، علم طبیعی اسلامی گفته می‌شود و علم طبیعت‌شناسی، بدون لحاظ غیب و دستورات او در شناخت و بکارگیری طبیعت را «علوم تجربی غربی» باید نامید.

اسلامی شدن علوم فنی - مهندسی

هر نظام فکری در صورتی جامع است که علاوه بر شناخت‌شناسی، جهان‌بینی، ایدئولوژی؛ دارای تکنولوژی و ابزار سازی نیز باشد. علوم فنی - مهندسی، علوم مربوط به تکنولوژی است. اگر اسلام را مکتب جامع بدانیم باید پذیرفت که اسلام بعنوان یک دین جامع، دارای تکنولوژی و صنعت نیز هست. گاه در گزاره‌های وحی نیز از این‌گونه گزاره‌ها دیده می‌شود.

تصریح قرآن کریم به کامل بودن دین و تعبیر از کمال دین به جامعیت نیازهای واقعی بشر، و از جمله هدایت، و پذیرش نیاز انسان به صنعت و تکنیک پیش فرض‌های پذیرش تکنیک و صنعت اسلامی است.

صنعت و تکنیک اسلامی با صنعت و تکنیک غربی از جهات مختلف متفاوت است. برخی از تفاوت‌ها عبارتند از:

۱. صنعت و تکنیک اسلامی بر اساس اصول غیب باوری، عدالت محوری، صداقت‌طلبی و احکام و ارزش‌های اسلامی استوار است.
۲. صنعت و تکنیک اسلامی بر اساس مبانی وسعت انسان، اعم از مادی و معنوی، دنیا و آخرت و بقاء همیشگی، هماهنگی یا هستی تکوینی و تشریح الهی است. این تکنولوژی سازگاری با طبیعت و محیط زیست دارد. این تکنولوژی سازگاری با هستی غیبی، علاوه بر هستی مادی، دارد.

۳. صنعت و تکنیک اسلامی، بر اساس راه‌گشایی و سوژه‌پردازی وحی، معجزات، علم لدنی و سیره‌ی انبیاء و اولیاء الهی است. در حالیکه صنعت و تکنولوژی دیگران فقط بر تجارب بشری استوار است.

انکار تکنیک از دین، با هر انگیزه و تحلیلی که صورت پذیرد، اولاً، با گزاره‌های متن وحی سازگاری ندارد. ثانیاً، با جامعیت دین هماهنگی ندارد ثالثاً، با پاسخ‌گویی دین به نیازهای انسان منافات دارد. رابعاً، به معنای پذیرش نوعی سکولاریسم در تکنولوژی است. خامساً، مستلزم امکان تحقق ابزار و تکنولوژی بدون معرفت، ارزش، باور و جهان‌بینی است. که این امر خلاف نظم منطقی میان روش‌شناسی، شناخت‌شناسی، جهان‌بینی، ایدئولوژی و تکنولوژی است.

اگر بپذیریم، که هر منطقی تولید و روش خاص خود را به دنبال دارد. منطق شناخت‌شناسی اسلامی منجر به منطق و روش تکنولوژیکی خاص خود است.

حاصل کلام اینکه دین ظرفیت لازم برای تحت پوشش قرار دادن حوزه‌های مختلف علوم مورد نیاز بشری را داراست. این ظرفیت عظیم خود مایه امید برای تمامی پژوهشگرانی است که اسلامی کردن حوزه‌های مختلف علوم را دنبال می‌کنند.

باز تعریف کارکردها و وظایف درس انقلاب اسلامی

دکتر محمدرضا مجیدی (۷۲)

چکیده

تشریح و تبیین وظایف و کارکردهای درس انقلاب اسلامی و بررسی اهدافی که این درس بعنوان یکی از دروس عمومی دانشگاهها در پی دست‌یابی به آن است. بیان ضرورت بازنگری در عناوین و سرفصلهای این درس در هر دوره مشخص دانشگاهی و همچنین بررسی شیوه‌ها و روش‌های کارآمد تدریس این درس در دانشگاهها.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی - دروس عمومی - دانشگاه - دانشجویان.

موضوع این نوشتار پیش در آمدی بر باز تعریف کارکرد و وظایف درس انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن با توجه به نیازشناسی و مخاطب‌شناسی دانشجویان است که پایه‌ی آن مطالعاتی است که در قالب بررسی‌های مقدماتی یک طرح پژوهش نیازسنجی و نگرش‌سنجی انجام شده است. امید است نکات مطروحه در این بحث به ما کمک کند رویکرد روشن‌تری نسبت به این درس داشته باشیم که هم راهگشای عمل ما در «صف» و گروه آموزشی است که متولی ارائه‌ی این عنوان در قالب دروس عمومی دانشگاه است، و هم به تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران در مراجع مربوطه یاری رساند تا با شناخت بیشتر و دقیق‌تر، نسبت به طراحی چارچوب این درس با همین عنوان یا عناوین هم خانواده و تعیین سرفصل‌ها و کمیت و کیفیت برنامه‌ی آموزشی آن اقدام نمایند. البته این نگاه اولیه و جمع‌بندی مقدماتی باید با نقد و نظر صاحب نظران، بویژه اساتید محترم این درس که از نزدیک با مخاطبان آن یعنی دانشجویان عزیز و نیازها و ضرورت‌های آنان ارتباط دارند و با عنایت به دو عنصر زمان و مکان تکمیل گردد.

یکی از مباحثی که باید به عنوان مقدمه ضروری در بحث به آن عنایت شود، مفروضه‌های این بحث است که در چند محور اشاره می‌شود و توجه به این نکات ما را در بحث کمک خواهد کرد:

۱. این درس به سان پنج عنوان دیگر در مجموع دروس مقطع کارشناسی به عنوان دروس عمومی تعریف می‌شود و در این رابطه نگاه دانشجویان به دروس عمومی، جایگاه این دروس در نظام آموزشی، نگاه متولیان و برنامه‌ریزان به این دروس در تبیین جایگاه این درس در میان مخاطبان آن و هم چنین در زمینه‌ی نیازسنجی و نیازشناسی تأثیرگذار است. این ملاحظه با دروس دیگر این گروه مشترک است.

۲. اینکه همگان در آستانه‌ی دهه‌ی سوم ارائه‌ی این دروس در دانشگاهها به لزوم بازنگری در دروس معارف به طور عام و از جمله درس انقلاب اسلامی معجب شده‌اند.

۳. لزوم تحول در روشها و برنامه است که در نظامهای آموزشی به عنوان یک اصل مسلم مورد توجه است.

۴. پیدایش نیازهای جدید در سایه‌ی تحول نسله‌ها و فاصله‌ی زمانی ایجاد شده میان نسل‌های نو با دوران انقلاب و لزوم ارتباط آنها؛ نسل عامل انقلاب که در دوران حوادث انقلاب قرارداشتند.

۵. هجوم نظری گسترده به انقلاب در ساختهای مختلف و شبهات فراوان ایجاد شده.

۶. این درس با مسایل روز گره جدی خورده است یعنی ارتباط و اتصال تنگاتنگی بین درس انقلاب و مسائل سیاسی اجتماعی و فرهنگی وجود دارد. شاید بتوان گفت از این منظر از دروسی است که ارائه‌ی آن با پیچیدگی‌هایی همراه است.

البته در مجموعه‌ی واحدهای آموزشی رشته‌های مختلف، این دسته از دروس دارای پیچیدگی‌ها و حساسیت‌هایی است که امر تدریس، آنها را پیچیده می‌کند و در مقام مقایسه با دروس تخصصی به دلایلی گوناگون، حضور در کلاس دروس معارف سخت‌تر و پیچیده‌تر است و آمادگی‌های ویژه می‌طلبد.

پس از ذکر این مفروضات، در تبیین وظایف و کارکردهای این درس، در اولین گام باید به اهداف تعریف شده برای درس انقلاب اسلامی توجه نمود که سیاستگذاران و برنامه‌ریزان این درس در مقام هدف‌گذاری، چه اهدافی دنبال می‌کردند و بر چه اساس و مبنایی به این جمع‌بندی رسیدند که عنوان درس انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن باید در مجموعه‌ی دروس عمومی دانشگاهها گنجانده شود. شورای عالی برنامه‌ریزی تعریف مشخص داشته و اهدافی را برای این درس ذکر کرده است که از آن جمله: آشنایی دانشجویان با زمینه‌ها، عوامل، کارگزاران، فرآیند، آرمانها و دستاوردهای انقلاب اسلامی است.

این مجموعه پارامترها و عناصر مختلف که به عنوان اهداف این درس ذکر شده است در یک نگاه کلی به سه حوزه‌ی کلی قابل تقسیم است:

بخشی به پیدایی و بخشی به پویایی و بخشی به پایایی انقلاب برمی‌گردد.

علاوه بر این اهداف کلی در مقدمه‌ی درسنامه و متون تدوین شده برای این درس از سوی اساتید و صاحب نظران و پژوهشگران اهدافی ذکر شده است، که از جمله‌ی آنها: آشنایی با تعریف تئوریک انقلاب، مطالعه‌ی تطبیقی بعضی تئوریهای انقلاب و انقلاب اسلامی، شناخت

ماهیت و کارکرد سلطنت در ایران، آشنایی با برخورد نیروهای فکری در عرصه‌ی مبانی فکری مدرنیسم و تجدد، شناخت علل جنبشهای معاصر تا پدیده‌ی انقلاب اسلامی، ارکان و پایه‌های انقلاب. عرصه با رهبری و پدیده‌های این در عرصه‌ی جریان شناسی انقلاب اسلامی مطرح است تا مسأله‌ی آرمانها و دستاوردها و روند تحولات انقلاب اسلامی اینها محورهای است که در مجموعه‌ی اهداف طراحان درس و مؤلفان و پژوهشگران به آنها اشاره شده است. علاوه بر آن جمعی از همکاران که در سالهای اخیر با تحولات شتابان اجتماعی و سیاسی کشور به امر تدریس این درس مشغول بوده‌اند، بر اساس تجربیات میدانی و نیز اهداف اولیه‌ی این سلسله دروس به محورهای اشاره کرده‌اند که از آن جمله؛ شناساندن ارزش‌های انقلاب و جایگاه آن در دنیای معاصر، معرفی پیام انقلاب اسلامی برای دنیای حاضر، مبانی و مبادی اندیشه‌ی سیاسی تشیع، معرفی و شناساندن اسلام سیاسی یا اسلام حکومتی، اینکه اسلام محدود به احکام فردی نیست و در مقوله‌های اجتماعی هم حرف زیادی برای گفتن دارد، خلاصه آنکه اقناع دانشجویان و القاء مطالب به آنان، به عبارت دیگر وارد کردن دانشجویان به عرصه‌ی انقلاب و مجاب کردن آنها، از مأموریت‌های اصلی این درس است. البته برای فراهم کردن مقدمات، بر توجیه دانشجویان نسبت به اهداف درس به عنوان مقدمه‌ی واجب تأکید کرده‌اند.

نکته‌ای که حائز اهمیت است اینکه در مقام هدف گذاری و تبیین و تعریف اهداف این درس باید به مأموریت تبلیغی و ترویجی این سلسله دروس توجه نمود: نقطه‌ی تمایز این دروس با عناوین مشابه در دروس تخصصی همین با مأموریت ویژه‌ی آن است که در ویژگی عمومی بودن آنها نیز نهفته است. اینکه این دروس به عنوان دروس عمومی تعریف شده‌اند باید روشن شود که به چه معنی عمومی است؟ آیا عمومی بودن یعنی غیر ضروری بودن که اگر حذف شود فرقی نخواهد کرد و دیگر نیازی برای دانشجو در این عرصه‌ها باقی نمی‌ماند یا اینکه وقتی می‌گوییم دروس عمومی یعنی مجموعه دروسی که با عنوان فرهنگ و معارف و عقاید اسلامی و آگاهی‌های عمومی حالت پیش نیاز اجباری دروس دیگر را در دانشگاه دارد؛ چرا که حیات علمی و فرهنگی و دینی دانشجویان مبتنی بر این پایه‌هاست یعنی اگر کسی می‌خواهد دروس تخصصی‌اش جهت‌دار بشود باید در این عرصه‌ها حضور فعال داشته باشد و پایه‌اش قوی بشود تا به عرصه‌های دیگر (دیگر تخصصی) برسد. از سوی دیگر، فارغ از عناوین تخصصی علوم سیاسی، مباحث عام در سطح دانش عمومی دانشجویان وجود دارد که یک دانش آموخته‌ی آموزش عالی باید از آن بهره‌مند شود. مثالی را عرض کنم، در برخی نظامهای آموزشی، در برخی کشورهای توسعه یافته که مورد مطالعه واقع شده است، یک عنوان درس به نام فلسفه مشاهده می‌شود که گذراندن آن ماده‌ی درسی و موفقیت در امتحان مربوطه، شرط لازم برای داشتن دیپلم است و کسی که می‌خواهد فارغ التحصیل دوره‌ی متوسطه باشد، از هر رشته که باشد باید آن ماده‌ی امتحانی را بگذراند. و در این ماده‌ی امتحانی یک سؤال طرح می‌شود و با این سؤال: نگاه جوان دیپلمه به جهان، جامعه، انسان و طبیعت و... مورد سؤال واقع می‌شود و اینکه چه تعریفی از خود، محیط پیرامون و نظام اجتماعی و سیاسی که در آن زندگی می‌کند دارد. البته این سلسله مباحث فلسفی در حد فهم دانش آموزان، آن هم در حوزه‌هایی که با زندگی روزمره‌ی او مرتبط است مطرح می‌شود یا آنگونه که یکی از مسؤولان آموزشی اظهارداشت:

«مطالعاتی هم که در سطح دنیا و دانشگاه‌های معتبر دنیا صورت گرفته و مروری که به برنامه‌های درسی آنها می‌کنیم تقریباً می‌توان گفت که بدون استثنا در اکثر رشته‌های درسی آنها، مجموعه‌ای تحت عنوان دروس عمومی وجود دارد که البته ممکن است اساس آن تغییر کند. اما در ماهیت همه‌ی آنها به این نتیجه رسیده‌اند که علاوه بر دروس تخصصی اعم از ریاضی، شیمی، فیزیک یا رشته‌های مهندسی که به دانشجویان ارائه می‌دهند به یک سری دروس عمومی که در واقع مأموریت خاصی را تعقیب کنند، احتیاج دارند.» (۷۳)

دریک بررسی میدانی، قریب ۶۰ دانشجو ورودی سال تحصیلی ۸۱ - ۸۰ در درس انقلاب اسلامی مورد توجه قرار گرفتند؛ ملاحظه شد که کلیت آنان در طول دوازده سال آموزش ابتدائی، راهنمایی و متوسط، توجیه لازم کتب به اولیات که به عنوان معلومات عمومی باید بدانند، نشده‌اند و تعریف روشنی از خود و اطراف خودش ندارند. اگر گفته شود متون آموزشی مناسبی تهیه شده است ولی معلم و دبیر مربوطه یا توجه لازم را نداشته یا شناخت کافی نسبت به نیازها و ضرورت‌ها نداشته، یا از دانش و تجربه‌ی مناسب بی‌بهره بوده است، باید عکس آن

را نیز شاهد باشیم یعنی ذهن فرد مملو از ابهاماتی است که باید ابتدا زدوده شود و شبهات القاء شده مرتفع و سپس در مقام ایجاب به طرح نکات و مسائل ضروری پرداخته شود.

ملاحظه‌ای در باب اهداف و کارکردهای این درس قابل ذکر است و آن اینکه گاهی این شبهه مطرح می‌شود که آیا نگاه مجدد به این درس و باز تعریف اهداف و کارکردها و روش‌های ارائه، مساوی با تجدید نظرطلبی در اصل این درس و جایگاه آن در نظام آموزشی است و البته برخی اظهار نظرها به این شبهه دامن زده و هر نوع بازبینی این درس را منفی جلوه می‌دهد که نتیجه‌ای جز نفی این درس را در پی نخواهد داشت. و این در حالی است که نیاز به این درس و چنین جایگاه و تربیتی در دهه‌ی سوم انقلاب اسلامی نسبت به دو دهه‌ی گذشته، هم در آموزش و پرورش و هم در آموزش عالی بیشتر شده است. در چنین شرایطی اگر همین مختصر که در جهت دادن دانش‌آموزان و دانشجویان مؤثر است و در تحکیم پایه‌های اعتقادی و پاسخگویی به نیازهای فکری می‌تواند به ایفای نقش پردازد، حذف کرد باید منتظر بحران جدی باشیم. و شاید این مجادله به مشکل جایگاه علوم انسانی در نظام آموزشی کشور برمی‌گردد. امید است هر نوع تصمیمی در این حوزه‌ها با مطالعات لازم صورت گیرد تا به سان آنچه در آموزش متوسطه در دهه‌ی گذشته مشاهده شد و تغییر تصمیماتی که آثار نامطلوب به همراه داشت، دامن زده نشود. آزمون و خطاهای هزینه برادر آن هم در حوزه‌ای که با روح و روان نسل‌های آینده و سرنوشت آنان سر و کار دارد صحیح به نظر نمی‌رسد و باید با حساسیت بیشتری با موضوع برخورد کرد.

در این رابطه سخنان معاونت محترم آموزشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در همایش سالانه‌ی مدیران گروه‌های معارف اسلامی قابل توجه است و نگاه متولیان امور را نشان می‌دهد. ایشان در بخشی از سخنرانی خود با اشاره به برنامه‌ی درسی دانشجویان گفت: «برنامه‌ی درسی دانشجو باید به دو قسمت تقسیم شود: یکی تعداد واحدهایی که دانشجو را تربیت تخصصی می‌کند، مثلاً آن را تبدیل می‌کند به یک ریاضی دان، شیمیست، متخصص فیزیک، بخش دیگری که او را به یک متخصصی که باید به یک سری آرمان‌ها، ارزش‌ها، ایده‌ها، عقاید، افکار مسلط باشد و بتواند در محیط اجتماعی حوزه منشأ خدمت باشد، تبدیل می‌کند.

وی افزود: «ما در وزارت علوم به هیچ وجه در معرض این پرسش نیستیم که این درس عمومی حذف شود، منتهی کسانی هم که روی درس عمومی کار می‌کنند، پیشنهادات اصلاحی داده‌اند از جمله دانشگاه شیراز، که در واقع ضمن اینکه اصل درس عمومی را لازم می‌دانند، پیشنهادهایی برای اصلاح آن کرده‌اند، پیشنهادها هم عمدتاً در تقسیم بندی درس است. درس عمومی را هم محدود به معارف ۱ و ۲ و اخلاق و ریشه‌های انقلاب اسلامی نکرده‌اند. دانشگاه شیراز موضوع را این طور دیده است که درس عمومی مأموریت‌هایی دارند که یکی از آن مأموریت‌ها مثلاً در حوزه‌ی معارف است. مأموریت‌های دیگری را هم برای درس عمومی قائل شدند. مثلاً در عرصه‌ی زندگی اجتماعی و در عرصه‌ی حقوق اجتماعی، مسائل مربوط به شهروندی را در نظر گرفته‌اند، به مفهوم درس عمومی چند مورد دیگر اضافه کردند و فرض را بر این گرفتند که فارغ التحصیلان دانشگاه اگر قرار است روزی از محیط دانشگاه بیرون بروند و در یک محیط بزرگ‌تری به نام جامعه زندگی کند و در آن جامعه مسئولیت‌های مهم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی داشته باشد، باید از چه مهارت‌ها و اطلاعاتی برخوردار باشد، به طوری که وقتی وارد جامعه شد، به عنوان متخصص شیمی و یا علم مکانیک و یا علم هنر، بتواند در جامعه خود منشأ اثر و منشأ تحولات به اصطلاح فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی باشد».

لذا در یک نگاه به نظر ایشان «در مجموعه‌ی وزارت علوم، هیچ صحبتی از این که درس عمومی روی آن تردید شده باشد و اینها نباید باشد به نظر من منتفی است، این درس باید باشد منتهی در دو، سه محور باید مورد بازنگری قرار بگیرد.

اهداف درس عمومی باید از اول دنبال شود و بر اساس اهداف جدید برنامه‌های درسی بازنگری شود تا برنامه‌های درسی مؤثرتر و کارآمد گردد و بعد هم روی روش‌های تدریس. در واقع نظرات متنوعی است که ما چگونه می‌توانیم درس عمومی را به شکل کارآمدتری اجرا کنیم. یک بحث هم مربوط به تعداد مدرسین با توجه به حجم بسیار بالای درس عمومی و کلاس‌هایی است که هر سال و هرترم دانشگاه‌ها برگزار می‌کنند، تعداد مدرسین ما هم پاسخگوی این مسأله نیست. صحبت‌هایی هم در کمیته شده که ما دنبال روش‌های تربیت نیروی انسانی و تأمین مدرس برای این رشته‌ها باشیم که ان شاء الله برنامه‌های آن اجرا خواهد شد.» (۷۴)

در عرصه‌ی این درس یکی از نکات مهم که باید در اهداف و کارکردها مورد توجه باشد و در مفروضات هم اشاره شد، نوع نگاه به این درس است. در دهه‌ی سوم انقلاب برخلاف دهه‌ی اول که برای نسل جوان حاضر در انقلاب، اصل موضوع جا افتاده بود و مشکلی نداشتند ولی برای تعمیق نگاه و تحلیل آنان و برای اطمینان بیشتر اظهار شد که ریشه‌های عقیدتی و تاریخی انقلاب بیان شود؛ اینک بدیهیات و اولیات به چالش کشیده است و از بی‌اطلاعی نسل‌های نو هم در القاء شبهات و سؤالات سوء استفاده شده است، حتی وقایع نگاری و ذکر سالهای ۵۶ و ۵۷ و یکی دو سال پس از پیروزی انقلاب برای جوانان جاذبه دارد و از آن استقبال می‌کنند و حتی از جهاتی هم مهمتر است که از اینکه به مباحث نظری و محض بپردازیم. بنابراین بحث اصلاح نگاه و رویکرد به این درس در هدف گذاری، بحث مهمی است.

در باب عناوین و محورهایی که باید در این درس در راستای مأموریت تبلیغی - تبیینی و ترویجی و نه صرفاً تحلیلی طرح شود باید این نکته لحاظ شود که این درس باید نسل سوم را علاقه‌مند به انقلاب کند و آیا مهمتر از این مأموریت چیز دیگری هم وجود دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که لازم است هر ترم یا سالیانه در

عناوین و سرفصلها بازنگری صورت گیرد. در این رابطه رعایت تقویم مناسبت‌ها می‌تواند در جذاب کردن طرح مباحث و ایجاد ارتباط با مسائل روز و دخیل کردن دانشجویان در مباحث مؤثر باشد، مثلاً در ترم پاییزی، در ماههای آبان و آذر مناسبت‌های زیادی وجود دارد که یادآور تاریخ انقلاب اسلامی است و می‌تواند پنجره‌هایی به تاریخ معاصر بگشاید و به تحلیل روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی و به تبیین ابعاد مختلف آن کمک کند.

این نحوه‌ی ورود به مباحث می‌تواند در انگیزه‌دار کردن دانشجویان و حضور فعال آنان در کلاس درس و طرح پرسش‌ها و ابهامات و شبهات موجود در اذهان آنان مؤثر باشد؛ به عنوان مثال در آبان ماه، سه واقعه‌ی مهم تاریخ انقلاب اسلامی، رخ داده است معمولاً در جامعه هم به این مناسبت، رسانه‌ها فعال می‌شوند و در این میان اگر کلاس درس به گونه‌ای بتواند عناوین و سرفصل‌ها را با این مناسبت‌ها همراه و همخوان کند طرح بحث کلاسی، از جاذبه‌ی بیشتری برخوردار خواهد بود. سیزدهم آبان هم روز تبعید امام(ره) (به دنبال نطق تاریخی ایشان علیه کاپیتولاسیون و ورود مستقیم به عرصه‌ی مبارزه با رژیم شاه است و هم سالروز کشتار دانش آموزان در سال ۵۷ و سالروز اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام است. دانشجویان جوان ما که از سویی نه دوران انقلاب و نه حیات امام را درک کرده‌اند و از سوی دیگر ابهامات و شبهاتی نسبت به اشغال سفارت آمریکا و رابطه‌ی ایران و آمریکا دارند و مایل هستند بسیاری از واقعیات و حقایق تاریخی را بدانند، با بهره‌گیری از فرصت تقویمی هم می‌توان فرازهای مهم تاریخ معاصر بویژه تاریخ نهضت و انقلاب اسلامی را بیان کرد و هم به پرسش‌ها و اشکالات و شبهات در چنین حوزه‌هایی که مسأله روز جامعه، جوان ما است پاسخ گفت.

یکی از شبهات و پرسش‌هایی که در میان نسل جوان دانشگاهی مطرح است، این است که انقلابی که پدران و مادران و خواهران و برادران بزرگتر ما انجام دادند چه نسبتی با ما دارد و به قول یکی از دانشجویان که با شوخی و جدی می‌گفت ما کتاب انقلابی که شما انجام دادید را می‌خوانیم. نکته‌ای که در این سؤال وجود دارد این است که انقلاب متعلق به نسل انقلاب کننده بود و تمام شد. این نکته، مغفول می‌ماند که نسلهای مختلف تلاش کردند تا به سؤال تاریخی «چه باید کرد؟» پاسخ گویند. انقلاب اسلامی از تلاشهای گذشته بهره گرفته و به این نتیجه رسید که پاسخ تاریخی به این پرسش، آن است که در پرتو دین و با پشتوانه‌ی مردمی باید یک نظام مردم سالار دینی تأسیس کرد که در آن حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود تأمین شود و جامعه به توسعه دست یافته و سعادت دنیوی و اخروی مردم تأمین شود و آیا این پاسخ ربطی به زمان حاضر دارد و یا اینکه اگر در صد سال قبل هم یا صد سال بعد هم اگر نسلها بیایند پاسخ آن به رغم تفاوت در بیان و ادبیات همین خواهد بود. بلی ادبیات نسل انقلاب برای نسل‌های نو چندان جواب نمی‌دهد. در سالهای اول انقلاب، حوزه مباحث نظری انقلاب و نظام اسلامی اگر می‌خواستید حرفی بزنید چندان نیاز به استدلال نبود، الان شرایط متفاوت است. جوان امروز، قبل از انقلاب را ندیده است، عملکردها نیز اشکالاتی داشته است، لذا به راحتی نمی‌توان طرح بحث کرد و شبهات هم مطرح شده است. روش بیان و تدریس باید متفاوت باشد مثلاً در بحث نظام دینی نیز باید از اهرم‌های مطالعه‌ی تطبیقی استفاده کرد و با بررسی معایب و محاسن

نظام‌های حقوقی و سیاسی مختلف به ویژگی‌ها و محسنات و نکات مثبت نظام دینی نسبت به سایر نظام‌ها پرداخت و جوان دانشجو را مجاب کرد. از سوی دیگر به دلیل ضعف در اعتقادات نسل جوان و کار نکردن در این زمینه، مشکلات بیشتر خود را نشان می‌دهد. مثال دیگر در طرح تقویمی مباحث حوزه‌ی انقلاب اسلامی، روز ۱۶ آذر است، شانزدهم آذر؛ با چند حادثه‌ی مهم در کشور گره خورده است. بحث ملی شدن صنعت نفت، بحث کودتای ۲۸ مرداد و تحولات دهه‌ی ۳۰. موقعی که شانزدهم آذر و تحولات جنبش دانشجویی طرح می‌شود، هم می‌توان نقش دانشگاه را و حضور دانشجویان در عرصه‌ی انقلاب را طرح کرد و هم به مباحثی که در حوزه‌ی تاریخ تحولات روابط ایران و آمریکا و مباحثی که امروزه مطرح می‌شود، اشاره کرد. به بهانه‌ی شانزدهم آذر، و قایمی که منجر به این حادثه شد از جمله تحولاتی که منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد، طبیعتاً بیان خواهد شد. زمانی که دانشجو در فضای شانزدهم آذر قرار می‌گیرد احساس می‌کند که بحث روز است. این نحوه‌ی ورود به بحث در قبال کلاس و با نشاط کردن آن مؤثر است. ضمن رعایت سرفصل‌ها با یک تقویم زمانی مشخص بخشی از مطالب را متناسب با مناسبت‌ها مطرح می‌شود.

یکی از محورهایی که در درس انقلاب اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد و حتی پتانسیل عنوان مستقل درسی را داراست و در برخی از برنامه‌های آموزش سیاسی در قالب اردوهای دانشجویی عرضه شده است، بحث جریان‌شناسی سیاسی است که اگر در لابلای مباحث طرح شود یا در بررسی تاریخ تحولات انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر که معمولاً به عنوان ریشه‌های انقلاب به آنها پرداخته می‌شود، بررسی جریان‌های فکری و سیاسی و اجتماعی محور طرح عناوین درسی قرار گیرد، هم به انجام مباحث کمک می‌کند و هم به برخی از پرسش‌های مهم پاسخ می‌دهد از آن جمله اینکه چرا در میان گفتمان‌های موجود در عرصه‌ی مبارزات سیاسی و اجتماعی گفتمان اسلام‌گرا و اسلام‌مدار و گفتمان رهبری دین امام خمینی(ره) غلبه پیدا کرد و محور قرار می‌گیرد و گفتمان‌های سوسیالیستی و مارکسیستی، ناسیونالیستی و سکولار یا به حاشیه رانده می‌شوند یا تحت تأثیر گفتمان دینی امام(ره) قرار گرفته و تلاش می‌کنند خود را همراه نشان دهند. از سوی دیگر طرح مناسب این مباحث به این شبهه و پرسش هم پاسخ می‌دهد که آیا الگوی مطلوب دیگری برای اداره‌ی جامعه غیر از آنچه در قالب انقلاب اسلامی مطرح گردید یعنی اداره‌ی جامعه بر پایه‌ی اندیشه‌ی دینی و در چارچوب یک نظام مردم‌سالار دینی و یک جمهوری دین‌مدار وجود دارد یا خیر؟ که پاسخ آن این خواهد بود که الگوهای دیگر که امروزه برخی مدعی آن هستند یا در عرصه‌ی ملی خودمان آزمون شده‌اند و جواب نداده‌اند، یا در عرصه‌ی بین‌الملل ناکارآمدی و ناتوانی نظری و عملی آنها به اثبات رسیده است و از آنجا که ارزشها و هنجارهای ملی و دینی ما اقتضای هر الگو و مدلی را ندارد و تاریخ نشان داده است که الگوهای وارداتی و یا تجویزهای صادر شده برای ما خیری در پی نداشته است آلترناتیو و جایگزینی برای انقلاب اسلامی جز خود انقلاب اسلامی و استمرار آن با اصلاحات اصیل و بومی وجود ندارد.

یعنی جمع‌بندی تاریخی، ما را به این نتیجه می‌رساند که انقلاب باید ادامه پیدا کند و برخلاف این نگاه غلط که تلاش می‌کند اصلاحات را رو در روی انقلاب اسلامی قرار دهد. اصلاحات اصیل و دینی و بومی مکمل و در ادامه‌ی انقلاب برای استمرار سالم روند اولیه‌ی انقلاب است؛ چرا که انقلاب اسلامی با در برداشتن شعارهای محوری گفتمان‌های دیگر از جمله آزادی، عدالت و وطن‌دوستی و سربلندی ایران و علاوه بر آنها تأکید بر استقلال و معنویت و دینداری، در پرتو گفتمان جمهوری اسلامی بر تحقق همه‌ی این آرمانها تأکید دارد.

محور و عنوان دیگری که می‌تواند در چارچوب جریان‌شناسی مطرح گردد، یا به طور مستقل ارائه گردد مقوله‌ی شخصیت‌شناسی در تاریخ انقلاب اسلامی و در تاریخ معاصر ماست که به گونه‌ای در مباحث به آنها اشاره می‌شود. شناخت وجوه شخصیتی افرادی که در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشور حضور داشته‌اند و تغییر و تحولاتی که در روش و منش و بینش آنها بوجود آمد و اینکه در یک ظرف زمانی مشخص از این رو به آن رو شدند و افراط و تفریطهایی که صورت گرفت و یا خدمات و یا خیانتهایی که انجام دادند و بطور کلی معرفی آنان در شناخت و معرفت نسل جوان بسیار مؤثر است و از چهره‌سازی و اغراقهایی که گاهی صورت می‌گیرد و از جهل و عدم اطلاع مخاطبان سوء استفاده می‌شود، این امر اتفاق نخواهد افتاد و اگر این تحلیل‌ها و بیان مطالب با رعایت انصاف باشد و محاسن و معایب آنگونه که هست ذکر گردد، پذیرش حقائق تاریخی برای دانشجو راحت‌تر خواهد بود و اگر به ذکر ما وقایع تاریخی آنگونه که مستندات

دقیق ذکر می‌کند، پرداخته و حتی تحلیل چندانی نداشته باشد و فقط دسته‌بندی از چهره‌های تاریخی و مواضع و نگرش‌ها و رویکردها و اقدامات و برنامه‌های آنان صورت گیرد بسیار روشنگر خواهد بود.

یکی دیگر از عناوین که در این حوزه می‌تواند به صورت مستقل مطرح گردد، عنوان آشنائی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یا حقوق اساسی جمهوری اسلامی است که از ضرورت‌های امروز جامعه‌ی ماست و باید با آموزش فراگیر قانون اساسی به عنوان میثاق ملی، برای سامان بخشی امور بر محور آن اقدام نمود. متأسفانه سطح دانش حقوقی آحاد جامعه، بویژه نسل جوان دانشجویی مطلوب نیست و متأسفانه از این عدم اطلاع و فقدان دانش حقوقی سوء استفاده‌ها و بهره‌برداری‌های سیاسی صورت می‌گیرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در یک نگاه کلی آینه‌ی انقلاب اسلامی در حوزه‌های پیدائی، پایانی و پویائی آن است. مقدمه‌ی این قانون به نیکی مراحل پیدایش و شکل‌گیری و رمز پیروزی انقلاب اسلامی را به نمایش می‌گذارد و در کنار اصول مترقی آن علل موجد (پیدایی) و مبقیه (پایایی) و نیز عوامل زنده ماندن و پویائی انقلاب را برمی‌شمارد.

ملاحظه می‌شود در صورت تکثر و تعدد عناوین مرتبط با حوزه‌ی درس انقلاب اسلامی، هم از جهت شکلی و هم از جهت محتوایی و همچنین از جهت توجه به نیاز مخاطبان و دخیل کردن آنان در مباحث، تحول چشمگیری اتفاق خواهد افتاد. در خصوص بازتعریف کارکردهای درس انقلاب اسلامی و یا عناوین دیگر که در این حوزه می‌تواند مطرح گردد، موارد زیر می‌تواند از سوی صاحب نظران و اساتید ارجمند و برنامه‌ریزان مورد عنایت و توجه قرار گیرد:

۱. کارکرد امیدآفرینی، با طرح مناسب و دقیق و علمی مباحث در این درس، چه در حوزه ریشه‌ها و چه در حوزه دستاوردهای انقلاب اسلامی می‌توان امید را در دل نسل جوان تقویت کرد و یأس و نومیدی را که به دلایل مختلف و از راه‌های گوناگون از سوی بدخواهان در دل جوان ایرانی ایجاد می‌شود زدود، زیرا امید به آینده است که نشاط آفرین است و بستر را برای علم‌آموزی فراهم می‌کند و به دانشجوی هدف می‌دهد و او را در حوزه‌های تخصصی دانشگاهی موفق می‌کند.

۲. کارکرد دوم، کارکرد تحکیم پایه‌های اعتقادی است. این درس باید مکمل دروس دیگر باشد یا دروس دیگر به کمک این درس بیابند و در کنار امید آفرینی پایه‌های اعتقادی نسل سوم انقلاب اسلامی را مستحکم کند.

۳. محور سوم که باز مهم است و از نیازهای ضروری نسل حاضر است، تقویت هویت نسل جوان است باید جوان ایرانی را با پشتوانه‌ای اصیل ملی و دینی او آشنا کنیم، کاری که امام در فرآیند نهضت اسلامی کرد، امام به جوان ایرانی هویت بخشید.

۴. تقویت اعتماد به نفس در جوان ایرانی؛ امام خمینی (ره) در جریان نهضت اسلامی روح خود باوری و اعتماد به نفس را در ملت، بویژه جوانان احیاء کرد و در پرتو این خود باوری و اعتماد به نفس، انقلاب اسلامی شکل گرفت و شعار محوری استقلال مطرح گردید.

۵. تبیین تعلق انقلاب اسلامی به همه‌ی نسل‌ها: یکی دیگر از کارکردهای مهم این درس پاسخ به این پرسش است که آیا انقلاب اسلامی متعلق به نسل عامل انقلاب است و هیچ نسبتی با نسل وارث و نسل‌های بعدی ندارد؟ یا اینکه این انقلاب به اعتبار پاسخگوئی به مطالبات تاریخی نسل‌های مختلف این جامعه، متعلق به همه‌ی نسل‌ها و عصرهاست؟ این شبهه و ابهام در محافل دانشجویی مطرح است که انقلاب اسلامی پاسخ به مطالبات نسلی است که در شکل‌گیری و پیروزی آن نقش داشته‌اند و برخی از این نسل هم اینک ناراضی هستند و دیگر نمی‌توان بین انقلاب و نسل‌های نو پلی زد و ارتباطی برقرار نمود. اگر به طور دقیق و موثکافانه برای جوانان دانشجویی که نسل سوم انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دهند مطالبات نسل عامل انقلاب که مطالبات تاریخی ملت ما بویژه در قرون اخیر و بطور خاص از فردای شکست‌های تاریخی در جنگ‌های ایران و روس به شمار می‌رود، تبیین گردد که مهمترین آن‌ها حق تعیین سرنوشت، حاکمیت ارزشهای دینی و معنویت، آزادی و رهائی از استبداد، استقلال و عدم مداخله‌ی بیگانه در امور کشور، عدالت و نفی ظلم و تبعیض و شکاف‌های طبقاتی بوده است و همه‌ی اینها در شعارهای انقلاب اسلامی با محوریت گفتمان دینی و به رهبری یک رهبر دینی و مردمی متجلی گردید و با تغییر نسل‌ها و تغییر ادبیات آنها این مطالبات محوری باقیماندنی است، در آن صورت نسل سوم انقلاب نه تنها مخاطب انقلاب اسلامی است بلکه

آرمان او نیز به شمار می‌آید که باید در خدمت آن قرار گیرد و در جهت تحقق شعارها و اهداف آن چون سربازی کوشا و وفادار تلاش کند.

۶. کارکرد ششم ایجاد و تقویت روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری در کنار پرورش روحیه‌ی پرسشگری و نقادی. این سالها مکرر به جوان گفته شده که تو پرسشگر و نقاد هستی و کمتر از مسئولیت‌پذیری سخن گفته می‌شود. نسل جوان در سالهای اول انقلاب هم سوال داشت و هم تلاش می‌کرد که با مسئولیت‌پذیری در پاسخ‌یابی نقش داشته باشد.

ضمن لزوم توجه به مطالبات و پرسش‌های نسل جوان باید به گونه‌ای در عرصه‌های مختلف اجتماعی بویژه در محیط دانشگاهی که جایگاهی برای جامعه‌پذیری نیز هست روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری و تلاش در جهت پاسخگویی به مطالبات در جوانان تقویت شود. بحث سالم و سازنده و گفتگوهای زنده و با نشاط در کلاسهای نظیر کلاس درس انقلاب اسلامی در این زمینه مؤثر است. ارائه‌ی پاسخ پرسش‌های مطروحه با هم‌فکری و مشارکت دانشجویان یکی از این راهکارهاست، که ضمناً به پویایی و شادابی کلاس کمک می‌کند و دانشجو احساس می‌کند که حضورش مفید است و از میزان جبر و تحمیل می‌کاهد.

۷. محور هفتم فرهنگ‌سازی در زمینه‌ی مشارکت اجتماعی و سیاسی و بالا بردن سعه‌ی صدر و تحمل در عرصه‌های اجتماعی با تمرین و ممارست در عرصه‌های آموزشی و گفتگوهای کلاسی و تقویت اعتدال‌گرایی. از مشکلات امروز اجتماعی این است که نحوه‌ی گفتگو و تعامل با یکدیگر را نمی‌دانیم. این که دانشجویان در یک کلاس نود دقیقه‌ای، نظرات مختلف را مطرح کنند و بدون مشاجرات بی‌مورد استدلال‌ات یکدیگر را بشنوند و پاسخ یکدیگر را در محیطی آرام بدهند، این مصداقی از مشارکت سیاسی سالم است و تمرینی برای ورود در عرصه‌های اجتماعی بزرگتر، بنابراین کلاس درس انقلاب اسلامی و حتی سایر دروس عمومی می‌تواند با فراهم کردن زمینه‌ی مشارکت دانشجو در مباحث، هم در جامعه‌پذیری و هم در مشارکت سیاسی شهروندان به ایفای نقش پردازد و در حکم طرح «کاد» در این حوزه عمل کند. و تمرین مشارکت دارد می‌کند، ما طرح کاد مشارکت می‌خواهیم. دانشجو در یک تشکل دانشجویی فعالیت می‌کند ولی نمی‌داند که در کنار رقابت می‌تواند رفاقت هم داشته باشد. در محیط‌های حوزوی، طلاب آنچنان با هم بحث می‌کنند که گویا منازعه دارند ولی بحث علمی تمام می‌شود انگار که دو برادرند. بنابراین فرهنگ‌سازی در این زمینه‌ها یکی از فواید این گونه دروس است که آثار مثبت کوتاه و بلند مدت آن در دانشگاه و جامعه مشهود است.

۸. اینکه این درس و دروس مشابه می‌تواند در جهت‌دار کردن و هدفمند علم‌آموزی در رشته‌های تخصصی دانشجویان و ایجاد انگیزه در آنان مؤثر باشد امروزه دو موضع مهم در محیط‌های دانشگاهی داریم که یکی از اول انقلاب مطرح بوده است و یکی اخیراً از سوی مقام معظم رهبری مورد تأکید قرار گرفته است. آن دو یکی مقوله‌ی اسلامی شدن دانشگاههاست و دیگری مقوله‌ی دانشگاه مولد، دانشگاه تولیدگر با نواندیشی علمی در پرتو یک جنبش نرم‌افزاری فراگیر است. اسلامی شدن دانشگاهها یعنی چه؟، آیا با اضافه کردن یک پیشوند یا پسوند «اسلامی» یا چند سخنرانی و بزرگداشت و نکوداشت مسئله تمام می‌شود؟ برای یک دانشجوی علوم پایه چگونه می‌توان دانشگاه اسلامی را تبیین کرد، آن اسلامی شدن که مورد نظر خود اسلام و کلام وحی است و بنیانگذار انقلاب و نظام اسلامی مطرح می‌کرد یعنی جهت‌دائی داشتن و در خدمت خلق خدا بودن و مایه‌ی رشد و تکامل و سعادت انسانی شدن. یا اینکه باید به مفهوم دقیق دانشگاه داشته باشیم که مرکز تولید دانش باشد و نه دنباله‌رو و مقلد و مصرف‌کننده‌ی ترجمه‌های ناقص.

این قبیل دروس می‌تواند در هر دو زمینه بویژه در انگیزه‌دار کردن دانشجویان مؤثر باشد.

ضمناً باید توجه داشت که «ما این را به عنوان یک اصل پذیرفتیم و در وجود آن تردید نمی‌کنیم به خصوص برای کشور ما که دارای نظام ارزشی و فرهنگی خاص است و پیام‌های زیادی در حوزه امور تربیتی، اخلاقی و سیاسی و در حوزه‌ی امور شناختی کشور، مکتب و دین آن وجود دارد که به دانشجوی خودش منتقل می‌کند. ما فکر می‌کنیم که اگر دانشجو بدون این زیرسازیهایی لازم که توسط دروس عمومی هم باید شکل گیرد وارد محیط اجتماع و فعالیت شود، احیاناً نمی‌تواند موفق باشد و شاید دچار یک نوع بی‌هویتی و سر‌درگمی شود.» (۷۵)

بنابراین

«شکی نیست که دروس عمومی نقش بسیار تعیین کننده‌ای در بحث تعلیم و تربیت به دانشجویان به عهده دارد و احیاناً اگر این دروس تضعیف شود و یا خدای ناکرده نباشند، خسارت جبران ناپذیری به نظام تعلیم و تربیتی دانشگاه، وارد می‌شود» (۷۶).

۹. محور نهم، پاسخ گویی به پرسشها و شبهات، البته ما دو نوع پرسش در کلاسهای درس داریم یکی دسته پرسشهای تقلیدی هستند و دسته‌ی دیگر پرسشهای تحقیقی، که عمدتاً از دسته اولند.

من در میان دانشجویان کمتر سؤال تحقیقی دیدم. با یک موج اجتماعی که پرسش‌هایی را ایجاد می‌کنند، برای اینکه فرد بگوید ما هم حرفی برای گفتن داریم، به صورت تقلیدی پرسشی مطرح می‌شود و متأسفانه گاهی با آداب روشنفکری همراه است. ولی به هر تقدیر باید به این پرسش‌ها توجه شود و با بحثی که در کلاس درس صورت می‌گیرد به روشن شدن صورت مسأله کمک کرد و پاسخ‌های مناسب با درک و فهم و ادبیات پرستشگر ارائه نمود. این کار ویژه با تأکیدی که اخیراً از سوی مقام معظم رهبری در خصوص راه‌اندازی کرسی‌های پاسخگویی به شبهات صورت گرفته است و نیز با توجه به واقعیت‌های محیطی که هدف بسیاری از شبهات و شایعات، به بحران فکری کشاندن نسل جوان است، باید مورد توجه ویژه قرار گیرد.

دیدگاه یکی از مسؤولان برنامه ریزی آموزشی دانشگاهها در این زمینه قابل توجه است:

«کشور ما دائم تحت تأثیر تهاجم فرهنگی است و جوان ما دائم در مواجهه‌ی با این چالش قرار دارد و در تبلیغاتی که توسط کشورها و فرهنگ‌های مسلط صورت می‌گیرد، تلاش می‌شود مقوله‌ای به اسم ناکارآمدی دین و اینکه دین نمی‌تواند دردنیای متحول کنونی برنامه‌ای برای پیشرفت داشته باشد را مطرح کنند و جوانان را سست و بی‌انگیزه نموده به تدریج چیزی را که خود معتقدند، تزریق نمایند. در حقیقت در صددهند تا با تبلیغات گسترده، جوانان را نسبت به دین و کارکردهای آن بی‌انگیزه کنند. به تدریج به این طریق دین را به حاشیه برند و به مرور آن متن قالب مسلط شود و در نهایت اداری امور کشور را از نظر فرهنگی و علمی به طور آشکار و پنهان به عهده گرفته در نتیجه ما به ظاهر مسلمان هستیم لیکن در ساز و کارهای جهانی مسلمان بودن ما نیز هیچ نمود اجرایی ندارد و در نظام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما نیز دین جای گفت و شنودی پیدا نمی‌کند. اینجاست که مردم باور می‌کنند که دین در حد حاشیه و تنها ایده‌ای فردی است. یعنی آنچه تحت عنوان جدایی دین از سیاست و این که با دین نمی‌توان سیاست کشور، اقتصاد و مسائل فرهنگی آن را دنبال کرد. در صورتی که دشمن در این کار موفق شود، جوان ایرانی به یک موجود بی‌هویت و منفصل از تاریخ علمی، فرهنگی و دینی خود تبدیل می‌شود. زمانی که جوان ایرانی از تاریخ اسلام و تاریخ غنی کشورش منفک شد، آمادگی همه نوع تهاجم پذیری و القاء هر نوع اندیشه و فکر به اصطلاح از خود بیگانه را خواهد داشت. در این صورت اصالت‌ها، باورها و به طور خلاصه اعتماد به نفس نسبت به کشور، مردم، ارزش‌ها و باورها را از دست خواهد داد.» (۷۷)

بر همین اساس این مقام مسئول پیشنهاد می‌نماید:

«اگر ما قصد داریم در محتوای دروس عمومی بازبینی کنیم این دروس را از حوزه‌ی صرفاً شناختی خارج کنیم و دروس عمومی را به گونه‌ای طراحی کنیم تا دانشجوی ما در دنیایی که هیچ مرزی نمی‌شناسد از نظر اصول فکری و مبانی فکری به گونه‌ای تجهیز شود که به یک شخصیت مستقل، خود کفا و خود اتکا تبدیل شود و از نظر علمی، دینی و ارزشی آنچنان هویتی پیدا کند که در معرض تهاجم‌ها به راحتی بتواند پاسخگو باشد و خود را در آن تهاجم‌ها حفظ نماید. دارای قدرت تمیز و تشخیص شود تا در معرض تهاجم‌های فکری و فرهنگی راه درست و گزینه‌ی صحیح را انتخاب کند. احساس کند که یک ایرانی مسلمان است و می‌تواند به راحتی از ایرانی بودن، از مسلمان بودن، و از ارزش‌های مکتب خود با دلیل و منطق دفاع کند.» (۷۸)

۱۰. تقویت روحیه‌ی تتبع و مطالعه و تحقیق، این محور با محور هشتم نسبت عموم و خصوص مطلق دارد و مراد، حضور فعال در کلاس این درس است که این هم با کار کلاسی به منظور مشارکت دادن دانشجویان در پاسخگویی به، گزارشهای تحقیقی یا تلخیص کتاب بخشی از سئوالات مطروحه در کلاس قابل انجام است و از این کتاب با کنفرانسهای کلاسی نتیجه‌ی مطالعات به بحث گذاشته می‌شود.

البته این موضوع باید متناسب با شرایط خاص هر رشته و دانشگاه و دانشکده و توان و دقت و علاقه‌ی دانشجویان تنظیم و اجرا گردد.

۱۱. تعمیق آگاهیهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان و کمک در سیاسی شدن دانشجویان به مفهوم دقیق کلمه، می‌توان گفت که به سان مقوله‌ی دانشگاه اسلامی، مقوله‌ی دانشگاه سیاسی هم دقیقاً تبیین نشده است. مقام معظم رهبری در اوائل دهه‌ی ۷۰ شمسی به این موضوع پرداختند ولی متأسفانه در صحنه‌ی عمل چیز دیگری را شاهد هستیم.

دانشجوی سیاسی یعنی دانشجویی که آگاهی لازم نسبت به محیط پیرامونش دارد، بحران تحلیل ندارد و تحلیل درست و صحیحی از آنچه در کشور، منطقه و جهان اتفاق می‌افتد، انجام می‌دهد. منظور این نیست که دانشجوی فیزیک استاد تحلیل سیاسی باشد. همین که بداند الان در منطقه چه می‌گذرد یا اینکه تحلیل داشته باشد که انقلاب اسلامی چه پیامی برای نسل‌های نو دارد و چه مسؤولیت‌هایی متوجه آنان است.

۱۲. تقویت حافظه‌ی تاریخی نسل‌های ایرانی و درس گرفتن از تاریخ و تجربه‌های تاریخی و عدم تکرار نقاط تاریک و تلخ تاریخ معاصر، یکی از کارهایی از سوی امام راحل (ره) که در جریان انقلاب صورت گرفت این بود که فرازهای مهم تاریخی را بازگو کردند تا جامعه به نقاط قوت و ضعف حرکتهای گذشته آشنا شود و از تکرار نقاط منفی جلوگیری کنند.

امروزه این امر با بازخوانی دقیق و مناسب وقایع تاریخی و تبیین درس‌ها و عبرت‌های آنها محقق می‌شود. رویکردی تاریخی با سرفصل‌ها و عناوین مناسب در درس انقلاب اسلامی که با تاریخ تحولات ایران در دو قرن اخیر ارتباط تنگاتنگ دارد، می‌تواند به این مهم کمک کند و ضمن اتصال نسلها به یکدیگر، استمرار خط عزت و سربلندی و عظمت ایرانی را در تغییر نسل‌ها را تضمین کند.

بخشش‌های نابجا، عملاً به ایجاد فاصله میان طبقات ثروتمند و تهیدست، دامن زدند. هنگامی که حضرت علی(ع) به حکومت رسید، بسیاری از فزون خواهان که منافع ناحق خویش را دچار مخاطره می‌دیدند به عنوان مانعی فرا راه حکومت حضرت قرار گرفتند، در این هنگام برخی به امام علی(ع) پیشنهاد کردند که با امتیاز دادن به فزون خواهان آنان را ساکت کند تا حکومت را حفظ نماید.

حضرت در پاسخ آنان می‌فرماید:

آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود به جور و ستم درباره‌ی امت اسلامی، که بر آنان ولایت دارم، روی آورم؟! سوگند به خدا تا زنده‌ام و تا نظام کیهانی برقرار است و ستارگان از پی یکدیگر طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین نخواهم کرد.

اگر این اموال از آن خودم بود، چنین نمی‌کردم تا چه رسد که مال خداست. به هوش باشید بخشیدن مال به آنان که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف (۷۹) است...

۲ - ۲. «وضعیت معیشت شخصی مدیر و بستگان او»

شیوه‌های رفتاری و سلوک مدیران و رهبران اجتماعی بی‌گمان بر مردم و آحاد جامعه تأثیرگذار، است به گونه‌ای که سلامت آنان موجب حفظ اعتماد مردم نسبت به حکومت می‌باشد.

در نظام حکومتی اسلام، سلامت رهبران و مدیران، که به ویژه برای مردم الگوهای دینی نیز به شمار می‌روند، در حفظ اعتماد مردم و پای بندی آنان به نظام اجتماعی بسیار مؤثر است. بی‌توجهی به این حقیقت و روی آوردن به دنیا، رفاه‌زدگی، برخورداری‌های بستگان آنان از موقعیت‌هایی که دیگران از آن بی‌بهره‌اند و رانت‌خواری مرتبطان با آنها در نظام سیاسی، سبب فاصله گرفتن مردم از نظام اجتماعی دین می‌گردد و سرانجام با عقب‌نشینی دین از صحنه‌ی اجتماعی به نفع کارکردگرایی دین و تأیید تفکر نقص مدیریت دینی در حوزه‌ی اجتماعی می‌انجامد، که این خطری بس بزرگ است که زیان آن تنها به رهبران و عقب‌راندن آنان از صحنه‌ی اجتماع محدود نمی‌گردد، بلکه دین را از عرصه‌ی اجتماع بیرون می‌راند. در این راستا در سخنان حضرت امیر(ع) به هشدارها و رهنمودهایی برای رهبران و مدیران بر می‌خوریم که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌گردد.

۲ - ۲ - ۱. «الگوگیری مدیران از زندگی پیامبران در زندگی و معیشت»

بهترین و برترین الگو برای مدیران و رهبران جامعه‌ی اسلامی زندگی پیامبران الهی به ویژه پیامبر اسلام (ص) می‌باشد: راه و رسم زندگی پیامبر اسلام (ص) برای تو، به عنوان الگو کافی است تا راهنمای خوبی برای تو، در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی و زشتی‌های آن باشد، زیرا دنیا از هر سو بر پیامبر (ص) بازداشته و برای دیگری گسترده شده، از پستان دنیا شیر نخورد و از زیورهای آن فاصله گرفت.

اگر می‌خواهی زندگی موسی را به عنوان دومین نمونه برای تو بازگویم، به خدا سوگند، موسی جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف سازد چیزی دیگر نخواست زیرا موسی از سبزیجات زمین می‌خورد.

و اگر خواستی سومین نمونه را از زندگی داوود برایت برگویم... که با همدستان خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت... و با بهای آن به خوردن نان جوی قناعت می‌کرد.

و اگر بخواهی درباره عیسی این مریم برایت بگویم؛ پس بی گمان سنگ را بالش خود قرار می‌داد و لباس پشمی خشن به تن می‌کرد و نان خشک می‌خورد، نان خورش او گرسنگی بود...

پس به پیامبر پاکیزه‌ات اقتدا کن، همانا راه و روش او الگویی برای الگوظلبان است، پیامبر از دنیا دهان خود را پر نکرد و تمام نگاه خود را به آن ندوخت. دو پهلویش از همه مردم فرو رفته تر بود و شکمش از همه خالی تر... بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد و همانند بردگان ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامه‌ی خود را با دستان خود می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را پشت سر خود سوار می‌کرد.

۲ - ۲ - ۲. «ساده زیستی حضرت امیر(ع)»

هنگامی که به حضرت گزارش می‌رسد که عثمان بن حنیف بر سر سفره‌های رنگین نشسته به وی هشدار می‌دهد و سپس به او می‌گوید: «آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه‌ی فرسوده و دو قرص نان رضایت داده، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.

به خدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته‌ام و از غنیمت‌های آن چیزی ذخیره نکرده‌ام و بر دو جامه‌ی کهنه‌ی خویش نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم. آری در زیر این آسمان فقط فدک در اختیار ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیدند... من اگر می‌خواستم می‌توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته‌های ابریشمی برای خود غذا و لباس فراهم آورم. اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وا دارد که غذای لذیذ برگزینم، با آنکه در حجاز و یمامه، کسی باشد که به قرص نانی دسترسی نداشته باشد، یا هرگز شکمی سیر نخورد و یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد... آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین خوانند و در تلخی روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم» (۸۰).

۲ - ۲ - ۳. «پرهیز از رفاه‌زدگی و سرمایه‌اندوزی»

به پسر حنیف می‌نویسد:

ای پسر حنیف به من گزارش رسیده که مردی از سرمایه داران بصره تو را به میهمانی خود فراخوانده و تو به سرعت به سوی آن شتافتی. خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند و ظرف‌های پر از غذا، پی در پی در جلو تو نهادند، گمان نمی‌بردم میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان با ستم محروم شده و ثروتمندان به آن سفره دعوت شده‌اند. (۸۱)

در نامه‌ای که به زیاد ابن ابیه قائم مقام عبدالله بن عباس فرماندار بصره می‌نویسد، وی را از اسراف کاری و روحیه‌ی استکباری بر حذر می‌دارد:

ای زیاد! از اسراف بپرهیز و میانه روی را برگزین، از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به اندازه‌ی کفاف خویش نگهدار... آیا امیدواری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشی و آیا طمع داری پاداش انفاق کنندگان را دریابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری و تهیدستان و بیوه زنان را از آن نعمت محروم می‌کنی. (۸۲)

۲ - ۲ - ۴. «مبارزه با رانت خواری»

با توجه به موقعیت اجتماعی و برخورداری مدیران از قدرت، بی‌گمان فرصت‌طلبان با انواع نیرنگ‌ها می‌کوشند خود را هر چه بیشتر به کانون قدرت نزدیکتر سازند تا در موقعیت‌های مناسب از فرصت‌های موجود بهره‌گیرند و وظیفه‌ی مدیر است که این عناصر فرصت‌طلب را شناسایی نماید و به آنان اجازه ندهد که از موقعیت‌ها سوءاستفاده نمایند.

امیر مؤمنان (ع) در دستورالعمل حکومتی خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاولگرند و در معاملات انصاف ندارند. ریشه‌ی ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان؛ و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به گونه‌ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند... در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند.

حق را به صاحب حق پرداز، هر کس باشد، چه دور و چه نزدیک و در این کار شکبیا باش، این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گرچه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکان فراهم آورد تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز» (۸۳).

وجود عواطف و احساسات در انسان یک حقیقت است. ارتباط عاطفی با خویشاوندان و آشنایان آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به هنگام غم و رنج آنان وی را می‌آزارد. از منظر عاطفی چه سخت است که به هنگام قدرت، یکی از بستگان از وی چیزی درخواست نماید، ولی به او پاسخ منفی بدهد. به ویژه که اگر درخواست کننده در نهایت تنگدستی و فقر باشد، اما دشوارتر از آن برای انسانی که پاسدار ارزش‌ها و قوانین الهی است آن است که عدالت و قانون الهی را فدای روابط عاطفی نماید. در نامه‌ای به مصقله ابن هیبره - فرماندار فیروزآباد فارس - که شرایط بهره‌گیری از بیت المال را فقط برای خویشاوندان خود فراهم ساخته بود، می‌فرماید:

«گزارشی از تو به من رسیده اگر چنان کرده باشی خدای خود را به خشم آورده‌ای و امام خویش را نافرمانی کرده‌ای، خبر رسیده که تو غنیمت مسلمانان را... به خویشاوندان خود که تو را برگزیده‌اند می‌بخشی! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و پدیده‌ها را آفرید اگر این گزارش درست باشد در نزد من خوار شده و بی‌ منزلت گشته‌ای.» (۸۴)

در نامه به مالک اشتر خطر برخورداری بی‌مورد نزدیکان و تأثیر گذاری آنان بر دولتمردان را به وی گوشزد می‌نماید و می‌فرماید:

«نیاز قاضی را تأمین کن، منزلت قاضی را آن قدر گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نورزند تا از توطئه‌ی آنان در نزد تو در امان باشد.» (۸۵)

۳. «وظایف سیاسی اجتماعی»

وظایفی که مدیر و رهبر در بُعد اجتماعی برعهده دارد می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

۳ - ۱. «وظیفه‌ی مدیر در انتخاب کارگزاران و مراقبت بر عملکرد آنان»

۳ - ۱ - ۱. «توجه به شایستگی‌ها در انتخاب کارگزاران»

پس از عزل محمدبن ابی بکر در سال ۳۸ هجری و نصب مالک اشتر به فرمانداری مصر، نامه‌ای برای دلجویی محمد می‌نویسد که تو را برجایی گماردم که اداره‌اش برای تو آسانتر است:

«به من گزارش رسیده که از فرستادن اشتر به محل فرمانداری‌ات ناراحت شده‌ای. این کار را به دلیل کند شدن و سهل‌انگاری‌ات یا انتظار کوشش بیشتر از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره‌ی آنجا بر تو آسان‌تر است و

حکومت تو در آن سامان خوش تر می باشد. بی گمان مردی را که فرماندار مصر قرار دادم نسبت به ما خیر خواه و نسبت به دشمنان ما سخت گیر و درهم کوبنده بود، خدا او را رحمت کند.» (۸۶)

۳ - ۱ - ۲. «برخورد با خیانت کار گزاران»

هنگامی که به امام (ع) خبر دادند شریح قاضی خانه‌ای به ۸۰ دینار خریده است، وی را احضار کرد و به او فرمود: گزارش به من رسیده که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و سندی برای آن نوشته‌ای و گواهانی آن را امضاء کرده‌اند. ای شریح به زودی کسی به سراغت می آید که به نوشته ات نمی نگرد و از گواهانت نمی پرسد تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد. (۸۷)

۳ - ۱ - ۳. «برخورد سرسختانه، با کار گزارانی که در اموال عمومی خیانت کرده‌اند»

در نامه‌ای به زیاد ابن ابیه، جانشین فرماندار بصره، به او در مورد خیانت به بیت المال هشدار می دهد: به راستی به خدا سوگند یاد می کنم اگر به من گزارش رسد که در اموال عمومی خیانت کرده‌ای کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که در هزینه‌ی عیال خود درمانده شوی و خوار و سرگردان گردی، با درود. (۸۸)

در نکوهش کارگزاری دیگر که در اموال عمومی خیانت ورزیده است می فرماید:

«از تو خبری به من رسیده اگر چنان کرده باشی پروردگارت را به خشم آورده و امام خود را نافرمانی کرده‌ای و در امانت خیانت ورزیده‌ای، به من خبر رسیده که کشت زمین‌ها را برداشته‌ای و آنچه را می توانسته‌ای گرفته‌ای و آنچه در اختیار داشته‌ای به خیانت خورده‌ای، پس هر چه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدانکه حساب رسی خداوند از حساب رسی مردم دشوارتر است، با دورد.» (۸۹)

در نامه‌ای که به دیگر کار گزار خیانت کار می نویسد می فرماید:

«پس چون فرصت خیانت یافتی، شتابان حمله ور گشتی و با تمام توان اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود چونان گرگ گرسنه‌ای که گوسفند زخمی و یا استخوان شکسته‌ای را می رباید به یغما بردی... گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می ببری، سبحان الله!! آیا به معاد ایمان نداری؟ چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی با آنکه می دانی حرام می خوری و حرام می نوشی. پس از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و گرنه... با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی از من روی خوش نمی دیدند و به آروزی خود نمی رسیدند» (۹۰).

۳ - ۱ - ۴. «نکوهش کار گزار»

کمیل ابن زیاد را که فرماندار «هیت» بود نکوهش می کند که تو در مرز داری و مرزبانی سستی ورزیده‌ای و پلی برای دشمن گشته‌ای، پاسداری مرزها را رها ساخته و به تاراج مردم «قرقیسا» پرداخته‌ای که این اندیشه‌ای باطل است. (۹۱)

۳ - ۱ - ۵. «عزل و توبیخ کار گزار»

منذر ابن جارود عبدی در مقام فرمانداری، خیانت هایی را مرتکب شده بود، وی فرزند جارود است، که مدتی در استخر فارس فرماندار شد و در سال ۲۱ هجری در جنگ های فارس شهید شد. امام پس از خیانت فرزند جارود وی را توبیخ و عزل کرد و فرمود: «شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین کرد و گمان کردم همانند پدرت می باشی و راه او را می پویی، ناگهان به من خبر دادند که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده‌ای... کسی که همانند تو باشد نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد... چون نامه به دست تو رسید نزد من بیا ان شاء الله» (۹۲).

۳ - ۱ - ۶. «سرزنش و اعلان زشتی و زبونی کارگزاری که به دشمن پیوسته است»

مصقله بن هبیره از یکی از فرماندهان حضرت، اسیران بنی ناجیه را خرید و آنها را آزاد نمود، چون غرامت اسیران را از وی خواستند به سمت معاویه فرار کرد، حضرت می فرماید:

«خدا روی مصقله را زشت گرداند، کار بزرگواران را انجام داد، اما خود چون بردگان فرار کرد، هنوز ثناخوان به مداحی و ستایش وی برنخاسته بود که او را ساکت کرد و هنوز سخن ستایشگر او به پایان نرسیده بود که آنها را به زحمت انداخت، اما اگر مردانه ایستاده بود همان مقدار که داشت از او می پذیرفتیم و تا هنگام قدرت و توانایی به وی مهلت می دادیم» (۹۳).

۳- ۱- ۷. «مراقبت بر رفتار کارگزاران»

... سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راستگو و وفا پیشه را بر آنان بگمار... و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش نیروهای اطلاعاتی نیز آن را تأیید کرد، همین مقدار برای کیفر آنان کافی است و اموالی که در اختیار دارد از او باز پس گیر سپس او را خوار دار...» (۹۴).

۳- ۱- ۸. «دلجویی از کارگزارانی که بدون ارتکاب خیانت معزول شده اند»

حضرت امیر(ع) پس از عزل عمر ابن ابی سلمه مخزومی در نامه ای به عنوان دلجویی از وی می فرماید:
«پس از یاد خدا و درود، همانا من نعمان ابن عجلان زرقی را به فرمانداری بحرین نصب کردم بی آنکه سرزنش و نکوهش برای تو وجود داشته باشد، تو را از فرمانداری آن سامان گرفتم برآستی تاکنون زمامداری را به نیکی انجام دادی و امانت را پرداختی... تصمیم دارم به سوی ستمگران شام حرکت کنم، دوست دارم در این جنگ با من باشی زیرا تو از دلاورانی هستی که در جنگ با دشمن و برپا داشتن ستون دین از آنان یاری می طلبم، ان شاءالله» (۹۵).

۳- ۱- ۹. «توجه به حقوق کارگزاران و تأمین آن موجب سلامت نظام است»

سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند و چون بی نیاز شدند به اموال بیت المال دست درازی نمی کنند. در این صورت اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت خیانت ورزند، بر آنان حجت شده است. (۹۶)

۳- ۱- ۱۰. «ضرورت دقت در انتخاب کارگزاران»

ای مالک در امور کارمندان بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار و با میل شخصی خود و بدون مشورت، آنان را به کارهای مختلف و ادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و باحیا از خاندانهای پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه‌ی درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنها گرمی تر و آبرویشان محفوظتر و طمع و ورزی شان کمتر و آینده نگری آنان بیشتر است. (۹۷)

۳- ۲. «توجه مدیر به رویدادهای سیاسی اجتماعی و به کارگیری روش‌های متناسب»

۳- ۲- ۱. «شناخت موقعیت سیاسی و اجتماعی»

آگاهی نسبت به موقعیت اجتماعی و سیاسی و شناخت دقیق رویدادها سبب می شود تا مدیر و رهبر صرفاً به عنوان یک ابزار برای گروهی خاص و نباشد و سبب می شود تا به تناسب موقعیت‌ها موضعی در خور و متناسب اتخاذ نماید. حضرت علی(ع) به مالک اشتر می فرماید:
«ای مالک بدان تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند و مردم چنان به کارهای تو می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری و درباره تو آن می گویند که تو درباره‌ی زمامداران پیشین می گویی» (۹۸).

به کمیل ابن زیاد نیز هشدار می دهد که به هوش باش، تو پلی برای دشمن قرار گرفته‌ای، مبادا که دشمن از تو بهره برداری کند. تو در آنجا پلی شده‌ای که دشمنان غارتگر تو از آن بگذرند و بر دوستان تهاجم آورند نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند و نه هیبتی داری که از تو بترسند. (۹۹)

۳-۲-۲. «آینده‌نگری و رازداری»

حضرت علی(ع) پیروزی را در دوراندیشی و دوراندیشی را در بکارگیری صحیح اندیشه‌ی می‌داند و اندیشه‌ی صحیح را به رازداری می‌داند. بنابراین مدیری را می‌توان موفق و پیروز دانست که آینده‌نگر و دوراندیش باشد و بتواند اصل رازداری را رعایت نماید.

«الظفر بالحزم والحزم باجالة الرأي والرأى بتحصين الاسرار» (۱۰۰)

در مورد دیگر رازداری را نشانه‌ی خردمند می‌شمارد:

«صدر العاقل صندوق سره» (۱۰۱)

سینه‌ی انسان خردمند گنجینه‌ی اسرار اوست.

در نامه به مالک اشتر بر ضرورت رازداری رهبر و مدیر تأکید دارد. از این رو به مالک می‌فرماید: که انسان‌های عیب‌جو را از خودت دور کن زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر را از عیوب خود، مطلع می‌سازند و دستیاران عیب‌جوی رهبر نباید بر این آراء واقف گردند.

گرچه مدیر و رهبر در نظام الهی اسلام نباید از مردم فاصله بگیرد و چیزی را از آنان پنهان دارد، ولی از سویی چون باید از مشکلات مردم آگاهی داشته باشد بدیهی است که از اسرار آنان نیز آگاه خواهد شد و امانتداری ایجاب می‌کند که اسرار مردم را برای دیگران فاش

نمایند. (۱۰۲)

همچنین مدیر و رهبر باید نسبت به حفظ برخی مسائل حکومتی و سیاستگذاری‌ها که ممکن است دشمن از آن سوء استفاده نماید، حساس باشد و برای جلوگیری از سوء استفاده دشمن آن را اعلان نماید، زیرا به تعبیر امام جواد(ع):

«اظهار الشیء قبل ان يستحکم مفسدة له» (۱۰۳)

اظهار چیزی پیش از آنکه استوار گردد سبب تباهی و نابودی آن می‌گردد.

حضرت امیر(ع) می‌فرماید باید به هوش بود که چون سخنی را اظهار داشتی از آن پس، تو در بند آن هستی، زبانت را همانند طلا و نقره‌ی خود نگاه دار، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد، یا جلب نماید. (۱۰۴)

در مورد دیگر می‌فرماید:

«من کنتم سره کانت الخیره بیده» (۱۰۵)

آنکس که راز خود را پنهان دارد اختیار آن راز در کف خود اوست.

۳-۲-۳. «برخورد با عوامل تفرقه»

معمولاً در نظام‌های اجتماعی افراط و تفریط‌هایی وجود دارد و عواملی هستند که به تفرقه دامن می‌زنند و سعی در ایجاد بحران‌هایی دارند تا در نتیجه، آرامش و امنیت اجتماعی را سلب نمایند. مدیر باید نسبت به عوامل بحران در جامعه حساس باشد و در مواقع لازم با آنان برخورد نماید. حضرت امیر(ع) در مورد عوامل بحران‌زا می‌فرماید:

همواره با توده‌ی مردم باشید که خداوند یاور آنان است و از پراکندگی اجتناب ورزید که انسان تنها و منحرف خوراک شیطان می‌گردد که گوسفند تنها طعمه‌ی گرگ می‌شود. به هوش باشید هر کس که مردم را به تفرقه فراخواند او را بکشید، گرچه در زیر عمامه من پنهان شده باشد. (۱۰۶)

۳-۲-۴. «افشای سیاست‌های شیطانی و آگاهی بخش نسبت به تحرکات دشمن»

بی‌گمان سیاست‌بازان و آنان که مدیریت و سیاست را برای خود می‌خواهند و نه خویشتن را برای سیاست، برای دستیابی به اهداف خویش به هر نیرنگی متوسل می‌شوند. در این میان انسان‌های ساده اندیش ابزاری متناسب برای اجرای این اهداف شیطانی می‌باشند. از این رو یکی از وظایف مهم مدیر و رهبر در حوزه‌ی اجتماعی، آگاهی بخشی نسبت به این سیاست و اهداف است تا کسی در دام این سیاست‌ها گرفتار نیاید. حضرت علی(ع) در این باره به «زیاد» می‌فرماید که «ای زیاد به هوش باش معاویه تو را برادر خوانده‌ی خود می‌داند و از این

رهگذر می‌خواهد تو را بفریبد. اطلاع یافتم که او برای تو نامه‌ای نوشته است تا عقل تو را بلغزند و اراده‌ی تو را سست کند، از او بترس که شیطان است.» (۱۰۷)

کوفیان را به خاطر غفلت و عدم مقاومت در باب تحرکات دشمن سرزنش می‌فرماید و به آنان می‌گوید:
«شما به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک سو جمع‌آوری شوید، از سوی دیگر پراکنده می‌گردید. سوگند به خدا شما بد وسیله‌ای برای افروختن شعله‌ی جنگ می‌باشید شما را فریب می‌دهند، اما فریب دادن را نمی‌دانید. سرزمین شما را پیاپی می‌گیرند و شما پروا ندارید. دیده‌ی دشمن برای شیخون به شما به خواب نمی‌رود، ولی شما در غفلت به سر می‌برید. به خدا سوگند شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند.» (۱۰۸)

به هنگام پیوستن برخی نیروها مانند طلحه و زبیر به جبهه‌ی دشمن و هم‌نوایی با آنان می‌فرماید:
«آگاه باشید بی‌گمان شیطان نیروهای خود را بسیج کرده و سپاه خود را از هر سو گرد آورده تا بار دیگر ستم و ستمگری را بازگرداند و باطل را در جایگاه خود استوار سازد. به خدا سوگند ناکشین (نیروهای ریزشی) هیچ گناهی از من سراغ ندارند و انصاف را میان من و خود رعایت نکردند.» (۱۰۹)

۳- ۲- ۵. «پرهیز از خشونت و بدرفتاری با مردم»

گرچه یکی از وظایف مهم مدیر و رهبر، رویارویی با نیروهای شیطانی و اهریمنی و پایداری و خشونت در برابر آنان است، زیرا پاسخ خشونت دشمن جز خشونت نیست. اما مدیر و رهبر نباید خشونت با آنان را که سر ستیز با نظام سیاسی اسلام دارند با وظیفه‌ی مهربانی و لطف که باید با آحاد اجتماع و نیروهای خودی داشته باشد به اشتباه بگیرد زیرا به تعبیر قرآن:
«لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رثوف رحیم» (۱۱۰)
به یقین پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رثوف و مهربان است.

همچنین نیروهای غیر خودی که اندیشه‌ی تجاوز و جنگ افروزی نداشته باشند نیز نباید مورد بد زبانی قرار گیرند، زیرا قرآن در این باره می‌فرماید:

«ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم» (۱۱۱)

به معبود کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید مبادا آنها نیز از روی نادانی خدا را دشنام دهند. حضرت علی (ع) در نامه‌ای به استاندار فارس در مورد اعمال خشونت نسبت به عامه مردم هشدار می‌دهد و می‌فرماید:
«همانا دهقانان مرکز فرمانداریت از خشونت و سنگدلی و کوچک شماری ات نسبت به مردم شکایت کردند.» (۱۱۲)

۳- ۲- ۶. رعایت حقوق اقلیت‌ها

یکی از وظایف اجتماعی مدیر و رهبر در حاکمیت اسلامی حمایت از همه‌ی اقشار اجتماعی است که در سایه‌ی حاکمیت اسلامی زندگی می‌کنند، حتی اگر متدین به اسلام نباشند. البته بدیهی است کسانی که به رویارویی با نظام سیاسی اسلام برخیزند هرگز با رأفت و مهربانی نباید با آنان برخورد نمود، اما آنها که اندیشه‌ی براندازی در سر نمی‌پرورانند و پای‌بند به قوانین اجتماعی می‌باشند، وظیفه‌ی مدیر و رهبر است که از حقوق آنان حمایت نماید. حضرت امیر (ع) به مأموران مالیاتی می‌فرماید:

«لباس‌های تابستانی یا زمستانی و وسیله‌ی سواری و خدمتکاری آنان را نفروشید و برای گرفتن درهمی کسی را تازیانه نزنید و به مال کسی دست‌اندازی نکنید (گرچه مسلمان نباشد) جز اسب یا اسلحه‌ای که برای تجاوز به مسلمانان به کار گرفته می‌شود.» (۱۱۳)
در نامه‌ی ۱۹ نیز به فرماندار فارس می‌فرماید: «با مردم با خشونت و سنگدلی رفتار ننما. من درباره‌ی آنها اندیشیده‌ام، نه آنان را شایسته‌ی نزدیک شدن یافتن، زیرا که مشرک‌اند و نه سزاوار قساوت سنگدلی و بدرفتاری هستند، زیرا که با ما هم پیمان‌اند.»

نگرشی بر سلوک و وظایف مدیران در نهج البلاغه

حجة الاسلام دکتر حسن سعیدی (۱۱۴)

چکیده

مقاله‌ای که در پیش رو دارید در سه بخش به کند و کاو در خصوص وظایف مدیران و کارگزاران از منظر نهج البلاغه پرداخته است:

۱. وظایف مدیران نظام دینی نسبت به عامه‌ی مردم.
۲. وظایف آنان در بخش اقتصادی.
۳. و سرانجام نگرش به وظایف مدیر در عرصه‌ی سیاست و اجتماع.

واژگان کلیدی

مدیر، کارگزاران، سلوک، وظایف، مردم، سیاست، نظارت، سازندگی و آبادانی، صنعت، تجارت، توبیخ، رازداری و...
مقدمه

رویداد انقلاب اسلامی ایران در دهه‌های پایانی قرن بیستم، از منظر نظریه‌پردازان سیاسی و اجتماعی، رویدادی شگفت و منحصر به فرد بود که بسیاری از آنها را تحت تأثیر خود قرار داد و باعث تحول دیدگاه‌های آنها در حوزه‌ی انقلاب و رخدادهای سیاسی اجتماعی شد. این حرکت اجتماعی در عرصه‌ای ظهور کرد که بر اثر تأثیر برخی فلسفه‌های مادی و تبلیغات استعماری و شیوه‌های استبدادی قرون وسطایی اربابان کلیسا، دین در افکار عمومی از یاد رفته بود و احياناً آن را عامل رکود اجتماعی قلمداد می‌کردند و برخی دینداران نیز با تأثیر پذیری از این جوّ به ذهنیت و جدایی دین از سیاست (seularism) محدودیت آن به زندگی فردی تن در داده و قداست دین را به معنای عدم حضور آن در عرصه‌ی سیاست و اجتماع می‌دانستند. اما وقوع این انفجار اجتماعی در جزیره‌ی ثبات غرب (ایران) یکباره همه را از خواب بیدار کرده و عرصه را بر آنان تنگ کرد و باعث درخشش دین در صحنه‌ی مدیریت اجتماعی و اداره‌ی نظام سیاسی شد. با توجه به اینکه اسلام مبنای این حرکت اجتماعی بوده و پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران، بحث «مدیریت و سیاست از منظر دین» به عنوان اندیشه‌ای نو و یک موضوع جدی مطرح شده است شایسته است پیش از هر چیز به منابع و متون الهام بخش مدیریت دینی نگریسته شود. در این راستا پس از قرآن یکی از بهترین منابع که الهام بخش و راهگشاست، خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار و سیره‌ی حضرت امیر(ع) می‌باشد که خود یک تجربه و الگوی علمی از مدیریت اسلامی به شمار می‌رود البته در مدیریت، بحث‌های مختلفی مانند «مبنای و اصول مدیریت، هدفداری، انگیزش، مشورت، تصمیم‌گیری و آسیب‌شناسی مدیریت و...» مطرح است که در این مقاله سعی شده است بخشی از وظایف مدیر که در سخنان آن حضرت آمده، بیان شود و نگارنده مدعی نیست که مجموعه‌ی وظایف مدیر اسلامی را به طور کامل در نهج البلاغه بررسی کرده است. امید آنکه مدیران جامعه‌ی اسلامی سخنان و روش آن حضرت را در مدیریت خود مبنا قرار داده و از آن الهام گیرند. آنچه در این مقاله مطرح شده در سه بخش جای گرفته است که فهرست گونه در این مقدمه به آن اشاره می‌شود:

۱. بخش نخست وظایفی که مدیر نسبت به عامه‌ی مردم دارد، مانند:

دغدغه‌ی حمایت از محرومان و ستمدیدگان، ارتباط مستقیم با مردم در فضایی دور از بیم و هراس، صداقت و یکرنگی با آنان، خوشرفتاری با مردم، نفی رابطه‌ی زورمدارانه با آنها، حفظ رضامندی مردم و تأثیر آن بر تثبیت حکومت، پرهیز از آزار مردم، سپاسگزاری از آنان، رعایت تساوی میان افراد، انتقاد پذیری، شنیدن مشکلات مردم و ارتباط نزدیک با آنان، رسیدگی به وضع معیشتی مردم.

۲. وظایف مدیر و کارگزار در بخش اقتصادی:

۱ - ۲. سازندگی و آبادانی و رسیدگی به امور بیت المال، نظارت بر تولید و توزیع در صنعت و تجارت، حساسیت در حفظ و نگهداری بیت المال، پرهیز از امتیازدهی به فزون خواهان.

۲ - ۲. وضعیت معیشت شخصی و بستگان او؛ الگوگیری مدیران از زندگی پیامبران؛ ساده زیستی حضرت امیر(ع)، پرهیز از رفاه زندگی و سرمایه اندوزی، مبارزه با رانت خواری.

۳. وظایف مدیر از دیدگاه سیاسی و اجتماعی:

۱ - ۳. توجه به شایستگی‌ها در انتخاب کارگزاران، برخورد با کارگزاران خیانتکار، عزل و توبیخ کارگزار، مراقبت بر رفتار کارگزاران، دلجویی و توجه به حقوق کارگزاران، ضرورت دقت در انتخاب کارگزاران.

۲ - ۳. شناخت موقعیت سیاسی اجتماعی، آینده نگری و رازداری، برخورد با عوامل تفرقه، افشای سیاستهای شیطانی، آگاهی بخشی نسبت به تحریکات دشمن، پرهیز از خشونت و بدرفتاری با مردم و رعایت حقوق اقلیت‌ها.

بخش نخست: «وظایف مدیر نسبت به مردم»

۱ - ۱. «دغدغه‌ی حمایت از محرومان و ستم دیدگان»

هنگامی که حضرتش به حاکمیت رسید، جانبداری از محرومان را که حقوقشان نادیده گرفته شده بود وظیفه‌ی خود دانسته و بر باز پس گیری حقوق آنان از توانگران تأکید می‌ورزید:

آنان که خوار شمرده شده‌اند در پیشگاه من با عزت‌اند تا حق آنان را باز پس گیرم و قدرتمندانی که بهره‌جویی کرده‌اند در نزد من ضعیف‌اند تا حق ضعیفان را از آنان بازستانم. (۱۱۵)

۱ - ۲. «ارتباط مستقیم با مردم در فضایی دور از بیم و هراس»

در نامه‌ی ۵۳ در منشور خود به مالک اشتر می‌فرماید برای تهیدستان و نیازمندان، زمانی را در نظر بگیر که در شرایط عادی و بدور از هرگونه بیم و هراس به نزد تو راه یابند:

بخشی از وقت خویش را به کسانی که حاجت و یا تظلمی دارند اختصاص ده، که فارغ از هرکاری با آسودگی به امور آنان رسیدگی کنی. در نشستی عمومی که همگان به نزد تو راه یابند، بشین و برای رضای حق در برابر آنان فروتن باش. دربانان و محافظان را از ایشان دور کن تا آن کس که با تو سخن می‌گوید به دور از هرگونه بیم و هراس و لکنت زبان سخن گوید. زیرا من از پیامبر(ص) این سخن را بسیار شنیده‌ام که می‌فرمود: «قومی که ضعیف آن قوم نتواند حق خود را از نیرومند، بدون واهمه بگیرد؛ هرگز روی رستگاری را نخواهد دید».

۱ - ۳. «صداقت و یک رنگی با مردم»

در نامه‌ای به مرزبانان می‌نویسد که شما بر من حق دارید که چیزی را بر شما نپوشانم مگر اسرار نظامی، و در همه‌ی امور جز در احکام شرع با شما به مشورت پردازم. (۱۱۶)

۱ - ۴. «خوشرفتاری با مردم»

هنگامی که به حضرت گزارش رسید که یکی از کارگزارانش با کشاورزان و دهقانان برخوردی نامتناسب داشته است می‌نویسد: اما پس از ستایش خداوند، همانا مالکان و زمین داران شهری که تو کارگزار آن هستی، از خشونت و سنگدلی تو شکوه دارند و گفته‌اند که تو آنان را حقیر و کوچک می‌شماری و به آنان ستم روا می‌داری و من درباره‌ی آنان اندیشیدم و آنها به لحاظ اینکه مشرک‌اند هدف ندارند که خود را به تو نزدیک سازند... پس جامه‌ی نرم خوبی که با نوعی سختی و خشونت همراه باشد بر تن کن، گاه با خشونت و گاه با مهربانی با آنان رفتار نما. (۱۱۷)

۱ - ۵. «نفی روابط زورمدارانه با مردم»

به اشعث ابن قیس، فرماندار آذربایجان، هشدار می‌دهد که مبدا از حکومت و فرمانروایی در راستای مطامع و اغراض شخصی بهره‌گیری: بی‌گمان فرمانروایی یک لقمه برای تو نیست، بلکه امانتی است که بر عهده‌ی تو گذاشته شده است و تو نیز از نگاه مقام برتر از خود بدور نیستی. حق نداری که با زیردستان که امورشان به تو سپرده شده با خود کامگی رفتار نمایی. (۱۱۸)

۱ - ۶. «حفظ رضامندی مردم»

در منشور حکومتی خود به مالک اشتر، این حقیقت را به وی سفارش می‌کند که در راستای خوشنودی و رضامندی مردم بکوش، در نتیجه، حکومت تو نیز پایدار خواهد بود و آرزوی زوال حکومت تو را نخواهند داشت: بی‌گمان بهترین چیزی که سبب چشم روشنی و خرسندی والیان می‌گردد، عدالت ورزی در شهرها و جلوه نمودن دوستی فرمانبرداران است و دوستی آنان نیز جز با سینه‌ای دور از کینه نسبت به حاکمان میسر نیست و خیرخواهی آنان نیز با کوشش برای حفظ والیان، ثابت می‌گردد که حکومت والیان را بر خود سنگین نسمارند) و بر اثر ستمی که بر آنان رفته (حکومت را دیر هنگام نسمارند، در بر آوردن آرزوی آنان وسعت ده و پیوسته آنها را به نیکی بستای. (۱۱۹)

۱ - ۷. «پرهیز از آزار مردم»

به هنگام فرستادن مأموران مالیات، در نامه‌ای به مردم و کارگزاران مالیاتی می‌نویسد: اما پس از حمد و ثنای خداوندی، همانا من سپاهیی را که از سرزمین شما خواهند گذشت روانه ساختم و بی‌گمان آنچه را خدا برایشان واجب ساخته، از جمله خودداری از آزار مردم و شرارت نسبت به آنان، به آنها سفارش نمودم و من در پیشگاه شما و کسانی که از اهل ذمه در میان شمایند، از آزار سپاهیان بیزاری می‌جویم. (۱۲۰)

۱ - ۸. «سپاسگزاری از مردم و پرهیز از منت گذاری»

حضرت امیر(ع) به مالک اشتر توصیه می‌کند که مردم را به نیکی یاد کن و اعمال شایسته آنان را بر زبان آر که این خود نوعی ستایش است و موجب دلگرمی آنها و پایداری حکومت می‌گردد. پیوسته ایشان را به نیکی بستای و رنج‌های کسانی که در راه حق دشواری‌ها را بر خود هموار کرده‌اند بر زبان آر، زیرا که یادآوری بسیار نسبت به کارهای نیک ایشان، دلاوران را به شوق می‌آورد و سبب تحریک دیگران به سوی کارهای نیک می‌گردد. در موردی دیگر از فرمان به مالک اشتر، وی را از منت گذاری بر رعیت و زیردستان بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:

زنهار که با احسان خود بر رعیت منت گذاری! یا کار خود را بزرگ بنمایی و یا وعده‌ای به آنان دهی و از آن تخلف جویی، زیرا منت نهادن، احسان را نابود می‌سازد و بزرگ نمایی کار، نور حق را از میان می‌برد و خلف عهد و پیمان، باعث خشم خدا و انسان می‌گردد. خداوند می‌فرماید «کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون» چه بسیار خشمگانه است در پیشگاه خداوند که چیزی را بر زبان آرید که بدان عمل نمی‌کنید. (۱۲۱)

۱ - ۹. «رعایت تساوی میان همه‌ی افراد»

در نامه‌ای که آن حضرت به مرزبانان می‌نویسد می‌فرماید:

و اینکه شما در برخورداری از حق، در نزد من با هم برابرید، که چون چنین کردم بر خداوند واجب است که نعمت به شما عطا کند و بر شما اطاعت از من واجب می‌گردد. (۱۲۲)

۱ - ۱۰. «انتقاد پذیری»

هنگام حرکت از مدینه به سمت بصره، نامه‌ای به مردم کوفه نوشت. در این نامه چنین آمده است:

هر کس که نامه‌ی من به وی رسد، خدا را به یادش می‌آورم که چون به نزد من آمد اگر مرا نیکوکار یافت به یاری ام برخیزد و اگر مرا خطا کار دید، منع کرده و به حق بازم گرداند. (۱۲۳)

۱ - ۱۱. «شنیدن مشکلات مردم و ارتباط نزدیک با آنها»

به کار گزار خود در مکه دستور می‌دهد که با مردم از نزدیک در ارتباط باشد و با آنها به گفتگو پرداخته و مستقیماً در مقام پاسخگویی برآید:

در بامدادان و شامگاهان برای رسیدگی به کار مردم بنشین... میان خود و مردم، میانجی و واسطه‌ای جز زبانت و دربانی به جز چهره‌ات قرار مده.

مبادا که نیازمندی را از ملاقات با خود محروم سازی، زیرا نخستین بار که نیاز خود را بر تو عرضه داشت اگر به انجام آن همت نگماری هر چند در آینده آن را برآورده سازی، ستایش نمی‌شوی. (۱۲۴)

«قطع ارتباط با مردم سبب دورماندن از واقعیات می‌گردد».

هیچگاه خود را برای مدت بسیار از مردم دور مدار، زیرا پنهان بودن رهبران، نمونه‌ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در امور جامعه است، نهان شدن از مردم، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است، باز می‌دارد. (۱۲۵)

۱ - ۱۲. «توجه و رسیدگی به وضع معیشتی مردم»

در منشور حکومتی خود به مالک اشتر به وی توصیه می‌کند که در رسیدگی به طبقات محروم و [رسیدگی به] تنگدستی مردم، خدا را در نظر داشته باشد و مبادا که آنها را از یاد ببرد.

ای مالک خدا را از یاد مبر، در رسیدگی به طبقات محروم، که تدبیر و چاره‌ای ندارند و مسکینان و نیازمندان و آنان که در فقر غوطه ورنند و بیکاران و واماندگان از تلاش؛ در این طبقه بی‌گمان کسانی هستند که از دیگران درخواست نموده و گروهی هستند که روی سؤال ندارند و تو حقی را که خداوند برای ایشان مقرر کرده حافظ و نگهبان باش و بخشی از بیت المال را به اینها اختصاص ده و به امور محرومانی که به تو دسترسی ندارند و مورد بی‌توجهی دیگران‌اند و از چشم‌ها افتاده و دیگران آنها را حقیر و کوچک می‌شمارند، رسیدگی کن. و برای رسیدگی به امور آنها فردی را که مورد اعتمادت می‌باشد بگمار که از خداوند پروا داشته و فروتن باشد... و به امور یتیمان و سالخورده‌گان که راه و چاره‌ای در زندگی ندارند و اهل سؤال نیستند، رسیدگی کن. (۱۲۶)

بخش دوم: «وظایف مدیر در بخش اقتصاد»

نگاه یک مدیر به و موقعیت اجتماعی یا سازمانی، باید نگاهی ابزاری باشد و قدرت و مقام را برای خود یک امتیاز و هدف نپندارد، زیرا در مدیریت اسلامی خدمت به مردم یکی از اهداف مدیریت به شمار می‌رود. بنابراین مدیر باید بسترهای مناسب را برای رشد و شکوفایی استعدادها آماده سازد و در جهت فقرزدایی و بهره‌گیری هرچه بیشتر از منابع و از میان بردن موانع رشد بکوشد. همچنین بر بخش‌ها و واحدهای مختلف سازمانی که در قلمرو مسئولیت وی قرار دارد، کنترل لازم را داشته باشد. از این رو یکی از وظایف اساسی مدیر، توجه به وضع اقتصادی مردم و نظارت بر بهره‌گیری از اموال و حقوق عمومی است.

۲- ۱- ۱. «سازندگی و آبادانی»

حضرت امیر(ع) در آغاز نامه‌ی خود به مالک اشتر در کنار توجه به توطئه‌های دشمن، عمران و آبادانی را به عنوان یک هدف مهم، برای او بر می‌شمارد و می‌فرماید:

به نام خداوندی که رحمت عامه‌اش همه را گرفته و رحمت ویژه‌اش به مؤمنان و کمال یافتگان رسیده است.

این فرمان بنده‌ی خدا علی امیرمؤمنان به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با وی دارد هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزیده تا مالیات آن سامان را گردآوری کرده و به نبرد با دشمن پردازد، کار مردم را اصلاح نماید و شهرهای مصر را آباد سازد. در بخش دیگر از منشور حکومتی خود به مالک می‌فرماید که گرفتن مالیات از مردم نباید صرفاً هدف باشد بلکه بیشتر توجه خویش را به سازندگی شهرها معطوف سازد:

تلاش و کوشش تو در آبادانی زمین، باید بیشتر از تلاش برای جمع آوری خراج باشد، زیرا اخذ مالیات در سایه‌ی آبادانی مُلک میسر است. مالیات آن کس که بخواهد مالیات را بدون آنکه آبادانی ایجاد کرده باشد بدست آورد، شهرها را خراب و بندگان را نابود کرده و حکومتش جز مدتی اندک دوام نخواهد یافت. (۱۲۷)

حضرت امیر(ع) در ادامه می‌فرماید: یکی از آثار مهم آبادانی آن است که چون مسئولیتی را به عهده‌ی مردم بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادانی، قدرت تحمل مردم را زیاد می‌کند. (۱۲۸)

۲- ۱- ۲. «نظارت بر تولید و توزیع در صنعت و تجارت»

گرچه حمایت از اقشار محروم و آسیب‌پذیر، به منظور کمتر کردن فاصله‌ی میان طبقات اجتماعی، یکی از اهداف مدیریت در اسلام است، ولی این حقیقت را نباید از یاد برد که بودن طبقات محروم در جامعه به عنوان یک اصل در نظام سیاسی اسلام مورد پذیرش نیست، بلکه باید آن را به عنوان یکی از واقعیات ناشایست اجتماعی به شمار آورد که از روابط ناسالم تولید و توزیع سرچشمه می‌گیرد و بر مدیریت و رهبری در اسلام است که در راستای نفی چنین روابط ناسالمی بکوشد، زیرا جامعه‌ای که برخی در آن از فرط سیری جان بسپارند و بعضی از شدت گرسنگی به مرگ تن دردهند، جامعه‌ی مطلوب دینی نیست. از این رو کنترل عوامل فقرزا باید پیوسته به عنوان یک تابلو در جلوی چشم مدیر اسلامی مجسم باشد تا در نتیجه بتواند با زدودن محرومیت و جلوگیری از ایجاد فاصله‌ی طبقاتی به یکی از اهداف مدیریت در اسلام که همانا برخورداری از امکانات است نزدیکتر گردد.

«قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق» (۱۲۹)

«كلوا من طيبات ما رزقناکم ولا تطغوا» (۱۳۰) فیها (۱۳۱)

حضرت علی(ع) در دستور العمل حکومتی خود به مالک اشتر، به وی هشدار می‌دهد که مبدا عوامل مؤثر در تولید و توزیع را از یاد ببری، زیرا که سلامت آنان موجب سلامت جامعه و عدم سلامت؛ سبب نابودی مردم و حکومت می‌گردد.

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع پذیر و آنها را به نیکوکاری سفارش کن؛ بازرگانانی که در داخل کشور کوشش می‌کنند یا آنانکه همواره در سیر و ارتباط با دیگر مراکز هستند و بازرگانانی که با نیروی جسمی کار می‌کنند، همه منابع اصلی سود هستند و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش و تأمین کنندگان وسایل و امکانات از نقاط دوردست می‌باشند.

در کار آنها ببندیش؛ چه در شهری باشند که تو در آن به سر می‌بری یا در شهرهای دیگر با توجه به آنچه تذکر دادم. این رانیز بدان که در میان بازرگان و صاحبان صنایع، انسانهای تنگ نظر و بد معامله و بخیل و محترک هستند که با زورگویی تنها به منافع خود می‌اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سودجویی برای جامعه زیانبار و برای زمامداران، عیبی بزرگ است. (۱۳۲)

۲ - ۱ - ۳. «حساسیت در حفظ و نگهداری بیت‌المال»

حساسیت مدیر و رهبر نسبت به بیت‌المال که متعلق به همه است و جلوگیری از حیف و میل آن، سبب اعتماد هرچه بیشتر مردم نسبت به او می‌گردد.

به خدا سوگند بیت‌المال به تاراج رفته را هر کجا بیابم باز پس می‌گیرم، گرچه آن را مهر و کابین همسران خود قرار داده باشند یا با آن کنیزانی خریده باشند، زیرا عدالت، گشایش برای همگان است و آن کس که عدالت به روی گران باشد تحمل ستم بر او سخت‌تر است. (۱۳۳)

در پاسخ عبدالله ابن زمه که از یاران آن حضرت بود و درخواست مالی بیش از سهم خود می‌نماید، حضرت به او می‌فرماید: این اموال که در اختیار من است نه از آن من و نه مال تو است، غنیمتی است که از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آورده‌اند، اگر تو در جهاد همراهشان بودی سهمی همانند سهم آنان داشتی و گرنه دسترنج آنان، خوراک و لقمه‌ی دیگران نخواهد بود.

هنگامی که عقیل برادر آن حضرت، در خواست سهمی بیش از مقرری خود از بیت‌المال دارد، به مردم کوفه می‌فرماید: سوگند به خدا اگر تمام شب را بر روی خارهایی که خوراک اشتران (سعدان) است به سر بیرم یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش‌تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم روا داشته و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم و چگونه بر کسی ستم کنم برای نفسی که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می‌رود و زمانی طولانی در خاک خواهد ماند.

به خدا سوگند برادر عقیل را دیدم که در نهایت تهیدستی به سر می‌برد و از من درخواست کرد که یک من از گندم‌های بیت‌المال را به او ببخشم. با آنکه کودکش را دیدم که از گرسنگی، موهایی ژولیده و رنگی پریده دارند، گویا که چهره‌شان با نیل رنگ شده بود و پیوسته به نزد من می‌آمد و درخواست خود را تکرار می‌کرد... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بگیرم چنین نخواهم کرد.

۲ - ۱ - ۴. «پرهیز از امتیازدهی به فزون خواهان»

پس از پیامبر (ص)، برخی خلفا برخلاف سیره و روش پیامبر، ناعادلانه بیت‌المال را میان برخی هواداران تقسیم کردند و با انواع تبعیض‌های ناشایست و

چکیده

ظهور دین مبین اسلام همچون بهار آسمانی، خزانِ جاهلیت را پس می‌زند؛ اما پس از رحلت آخرین پیامبر برگزیده، خزانِ جاهلیت، خزیده خزیده دیگر بار به جانِ گل و ریحانِ باغِ اسلام می‌افتد. برگهای سرخ بر زمین می‌غلتنند تا اینکه حضرت سیدالشهداء پاسداری از باغ داغ‌دیده‌ی اسلام را از نو، کمر همت می‌بندد و با خون مقدس خویش و خانواده و یارانش، رسم شکفتن و از حق گفتن را برای همیشه بیمه می‌کند.

واژگان کلیدی

سیر و سلوک باغ‌ها به سمت بهارِ ذات حق، عصمت ازلی، گل افشانی گلوگاه حسین و یارانش، مغناطیس عشق، آزادگی و آزادمردی، دوستی با پیام عاشورائیان، دشمنی با دین به دنیا فروشان.

منزل اول: بهار بی خزان

می خون تو فارغ از رزانست

نسیم عشق با یادت و زانست

ندارد بگریزی باغ داغت

بهار خونِ عاشق، بی خزانست!

در گوشه‌ای از باغِ عالم خاکی - جزیره‌العرب - خزان با فراغِ بال و آسوده خاطر می‌تاخت و با جاهلیت - جاهلیتی که از جنس زردی و خزان است - نرد عشق می‌باخت. ویرانه‌های دل و جانِ بت‌پرستان، زائری جز جغد جهل نداشت که بر کنگره‌های دل‌های بسته شده به خدایان سنگی، شیون سر می‌داد و پراکندگی قبائل را جار می‌زد. هر قبیله و گاه هر خانواده، خدایی داشت و هر خدایی بندگانِ مزدور خویش را! عصیبت جاهلی، سگ و اسب و شتر و قبیله خدای سنگی خود را بر سگ و اسب و شتر و قبیله و خدای سنگی قبیله‌های دیگر برتری می‌داد و بیداد، رسم رایج زمانه بود. دست بیداد در پرده‌ی جهل، زادگان دختر را - چون ننگ یا گناهی نابخشودنی - زنده زنده در گورهای پراکنده و در میان شیونِ شنهای روان و سوزان، دفن می‌کرد و خانواده‌های فقیر و گرسنه که یاور و دستگیری نداشتند به رسم جاهلی «اعتقاد» به نوعی خودکشی دسته جمعی - مردن تدریجی از گرسنگی - پناه می‌بردند تا ننگِ سئوال و تکدی‌پیشانی غرورشان را لکه دار نکند. جنگ و چپاول و غارت و راهزنی و زندگانی صلوک وار بر تاروپود وجود همه‌ی قبائل چنگ انداخته بود و از هر گوشه‌ای نغمه‌ی شوم ستم و ضعیف کشی به گوش می‌رسید.

مردمان حنیف - آرام و بی صدا - تنها خدای یکتای خویش را می‌پرستیدند و چشم به راه بهاری نمادین داشتند که مژده‌اش را در دل کتابهای آسمانی پیشین، چون گلی شکفته بو کشیده بودند، تا اینکه سرانگشتانِ مهربانِ مشیتِ مولای هستی، حضرت حق - جل و علا - فرمان رستاخیز سبز اسلام را - چون بوی خوش - در مشام زمین جاری کرد و زمان، بهاری شد. آخرین پیامبران در نوبت، و نخستین ایشان در رتبت یعنی حضرت ختمی مرتبت در دلِ غار حرا، منشور رسالت را از فرشته‌ی امین وحی، دریافت کرد و سطر اول کتاب بهارنامه - در سرزمین خزان‌های کهنه کار - رقم خورد و رسول امین و امی و مکتب نرفته و خط نانوشته، به غمزه‌ی وحی، مسئله‌آموز همه‌ی مدرسان پیش از خود و همزمان با خود و مردمان دانشی و دانش آوران پس از خویش گشت.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه، مسئله‌آموز صد مدرس شد

«حافظ»

اما عمر این بهار ازلی - که چون غزلی ناب - پرده‌ی زمانه را دیگرگون کرده بود، دیری نپائید و از پس آن بهار سبز و آن بعثت شکوفا و از پس فراز و فرودهای برگ‌ریز، که دیگر باره بر جان و تنِ باغِ گذشت، جهان - آشکارا و نهان - به شدت روبه زردی رفت و مردی و مردانگی مفهومی رو به انقراض و خانه نشین شد.

آیه‌های آسمانی را سایه‌های خاکی، از بن و پایه می‌فرسود و تازیانه‌ی زیان - انّ الانسان لَفی خُسر - باز برگردی آدمیان فرود می‌آمد. زبانِ حالِ اهل بیتِ بهار و مردانِ بهاری و سبز باورانِ شلاق خورده - و از فریادِ سودی نبرده - گویی لامحاله می‌خواست بر این مفهوم غم‌انگیز بچرخد: به رنگِ زرد، قناعت کن از ریاضِ جهان که رنگِ سرخ به خون جگر شود پیدا!

«صائب»

جاهلیت نخستین که پس از سفر رسولِ بهار آخرین دیگر باره چون خزان در باغها خیمه زده بود تلاش داشت تا این معنی را جایگزین بشارت‌های نورانی قرآن کریم کند و جهان را از وزشِ نسیمِ نجات، برای همیشه مأیوس و سرخورده و ناامید کند و به بندِ انقیاد خویش در آورَد!

آن گلی که در «لیله المیت» در گلدان نبوی خوابیده بود و هم او می‌توانست به جای وجود سفر کرده‌ی نازنینی چون آخرین رسولِ حق، بیدار باشد و پاسدار آئین شکفتن؛ به ضرب شمشیر زرداندیشگان، پرپر شده بود و پاره‌ی جگرش به زهرِ قهرِ دشمنانِ خانگی از پای در آمده بود.

مومنان از پس رحلت نیلوفر نبوت می‌کوشیدند تا بوی گل را از گلابدان اهل بیت عصمت و طهارت بجویند:

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم از گلاب!

«مولانا»

اما شامه‌های زکام زده، دشمنی دیرینی با بوی خوش داشتند. پس نگذاشتند که آن گلاب، رگ و شریانِ تاریخ را برای همیشه سرشار از عطر جنگل و بیشه کند.

چشم‌ها همه به سوی قاصدی نوین از گلبرگهای نبوی دوخته شده بود، سینه‌های سوخته، شکوفایی مردی را انتظار می‌کشیدند تا دیگر باره پنجه‌های قاطع و برومندش بر کارنامه‌ی سیاه جاهلان، مُهرِ بطلان بکوبد.

کتابِ بهار در بادهای کافر ورق می‌خورد. لکه‌های سرخ چون حروفی خوانا و در عین حال ناخوانا صفحاتش را آذین بسته بود. اما هیچ نسخه‌شناسی نمی‌توانست مفهوم روشنی از اوراقِ بازیچه در باد به دست دهد. و فصل نگارش کتابِ بهار بی‌خزان از این نقطه شروع شد و مردی که ریشه‌اش به چشمه‌های شفافِ کوثر و تسنیم می‌رسید، بر اصلِ مطلب انگشتِ درد گذاشت و حنجره‌اش را چون تیغی آخته در برابر پائیز جاهلیت عریان کرد. لحظه‌های تولدی نوین در شُرْفِ تکوین بود:

دهانت

- اگر چه خسته و خاموش -

رسول اولوالعزم تمام گفتمنی هاست

و لبخندت

- اگر چه تازیانه خورده و مجروح -

امام تمام شکفتمنی‌ها...!

آری «امام تمام شکفتنی‌ها» کعبه و قبله‌ی نجاتِ راستین را یافته بود، چون از «دل‌ها خیر داشت و «گل‌ها نمی‌توانستند خورشیدِ معصومِ جانش را مجاب و مچاله کنند. رهرو واقعی بدین گونه سلوکِ پر محتوای خویش را آغاز کرد و برای همیشه گره از کار فروبسته‌ی آزادگانِ همه‌ی تاریخ، گشود:

همچو آن رهرو که خواب آلود از منزل گذشت
کعبه را گم کرد، هر کس بی‌خبر از دل گذشت
همچو تار سُبحه گرهموار سازی خویش را
می‌توان در یک دم از صد عُقده‌ی مشکل گذشت
از شکستِ موج، چون آبِ گهر آسوده شد
تا دلِ دریایی من از سرِ ساحل گذشت
با دلِ روشن نگردد جمع، خواب عافیت
عمر شمع ما به اشک و آه در محفل گذشت...
«صائب»

سومین شاخه‌ی تنومند شجرِ نبوت، صفِ «سبکبارانِ ساحلها» را شکافت و جانانه به استقبالِ خونینِ طوفان‌های خزان‌ی رفت تا مفهومِ کشتیِ نجات و چراغِ هدایت بودن را برای همیشه مصداق و عینیت ببخشد.
یاران و دوستداران بهاران!

منزلِ نخستِ شکفتن را سالارِ عاشقانِ حقیقت، با بیرون زدن از خویش و شکستنِ موانعِ جعلی و ساختگی که در پیشِ رو داشت، با شکوه تمام، پشتِ سر نهاد!
از خود گذشتن است فلکِ تازی‌نگاه
تانگدزی ز خود نتوان هیچ جا رسید!
«بیدل»
× × ×

منزل دوم: خاتم خون
شرابِ نور، زندانی به خُم بود
سپاه دیو، مستِ اُشتلم بود
اگر نامت سلیمانی نمی‌کرد
شرف بی‌خاتمِ خونِ تو گم بود!
سومین برهانِ رهایی، امام آبها و آینه‌ها، قامت بر افراشت و گویی به زبانِ حال و به رغم قیل و قالِ کلاغان فریاد برآورد:
زیرِ گردون، طبعِ آزادی نوایی برنخاست
بس که پستی داشت این گنبد، صدایی برنخاست
هر که دیدیم از تعلق در طلسمِ سنگ بود
یک شرر، آزاده‌ای از خود جدایی، برنخاست
عمر رفت و آهِ دردی از دلِ ما سر نزد
کاروانِ بگذشت و آوازِ درایی برنخاست
«بیدل»

انگار در آن بحبوحه‌ی کفر و انکار، از نای مظلومان و خاموشان - خیل از خاطر فراموشان - این صدا چون شهابی کمانه می‌کرد:

ای سومین بُرهان! ما را از چنگال این فصلِ زرد، برهان!

و ناله‌ی استغاثه‌ی بی «داد رسان»، یگراست سراغ باغِ دلِ دریایی حسین (ع) را گرفت و شگفت حادثه‌ای پوسته‌ی خشکِ خاک را ترک داد و جوانه‌ای سبز رو به سمت آسمانِ ارغوانی قامت کشید!

و فصل، فصلِ شیدایی، از پیدایی قامتِ این جوانه آغاز می‌شود. فصلِ اندیشیدن به اصل! فصلِ به فریادِ نسلِ ویرانگی رسیدن.

فصلِ پاسداری از نسلِ صداهای اصیل! فصلِ حراست از حریمِ قدسی آیه‌هایی از کتابِ خدا که دستخوشِ گرد و غبار فراموشی شده بود.

فصلِ نبرد با خاموشی و جوشیدن از بطنِ متنِ آیه‌های جهاد و صیقل دادن آینه‌ی نهاد و فطرتِ متمایل به آفتابِ تاریکی نشینان.

هر که دیدیم از تعلق در طلسمِ سنگ بود

یک شَرَر، آزاده‌ای، از خود جدایی برنخواست!

فرهنگِ کتابِ بهارنامه‌ی کربلائیان، پُراست از تعابیر و کنایه‌هایی که به شکست طلسم سنگ اشاره می‌کند. گرفتار شدن در طلسمِ سنگِ تعلق‌های دنیوی، پیش در آمدن تن دادن به ننگ و بوسه زدن بر تیغه‌های تسلیم است. حسین (ع) «مظهر آگاهی از کثر روی‌های دشمنان دین

حق - زیر نام مستعار هواداری از حق - است. آن که آگاه می‌شود، راه دیگری جز در افتادن با چاه کنانِ یوسف زُبا ندارد!

آگاهی، پیش در آمدن پا نهادن در راهی است که ماه را بر تارک آسمانِ اندیشه، تابان می‌کند و دیوانِ تباه را با نیزه‌ی شهاب از حریم

گسترده‌ی وحی می‌راند. آگاهی، بالی است که حجمِ تنگِ قفس را بیش از پیش به بالهای پرنده تفهیم می‌کند:

زین پیش که دل قابلِ فرهنگ نبود

از پیچ و خمِ تعلّم ننگ نبود

آگاهی‌ام از هر دو جهان وحشت داد

تا بال نداشتم، قفس تنگ نبود!

«بیدل»

بالِ علمِ امامت و معصومیت ازلی، تنگیِ قفس‌های طلایی بنی امیه را بیشتر به رخ روزگار و به ویژه سالار دل‌های عاشق می‌کشاند. و چگونه

آفتابی که در دامان کهکشان علی و فاطمه (ع) (بالیده، می‌تواند جان و تن به ظلمت آفرینان و سلطه‌ی خفاشان بسپارد و دستِ پاک و

آسمانی خود را به عنوان بیعت، به آلوده‌ترین دست‌های زمینی بساید؟

ننگِ این بیعت، به نصُّ صریحِ گلوی سیدالشهداء (ع) (دور است از مرام و منشِ زادگانِ دامانِ زهرا) (ع) و پرورش یافتگانِ دوشِ آخرین

پیامبرِ خدا!

سَبَطِ آفتاب، بر این باورِ نفیس است که چون شرر - کوتاه اما جهنده و روشنگر - زیستن، شرف دارد بر شمع سان، تن سپردن به تاریکی

یلدایی شب حکومت‌سرتا پا غاصبِ بنی امیه و اشیاع و اتباعِ ایشان!

عُمَرِ شرر، کوتاه است اما شرر در آتشی که از خود باقی می‌گذارد تا آخرین تاروپوذهای ردای ستم به زیستن ادامه می‌دهد. اصلاً زیستن

شرر، که نطفه‌ی آتش است، از سوختن مایه می‌گیرد و این سوختن، مایه‌ی اندوختنِ جانی است که تن به ذلت و خواری نمی‌دهد و دامانِ

جان را از زیستن با جانیان بر می‌چیند:

چنین کشته‌ی حسرتِ کیستم من

که چون آتش از سوختن زیستم من

نه شادم نه محزون نه خاکم نه گردون

نه لفظم نه مضمون، چه معنیستم من؟

اگر فانی‌ام چیست این شور هستی؟

و اگر باقی‌ام از چه فانیستم من؟
بخندید ای قدر دانان فرصت
که یک خنده بر خویش نگریستم من
در این غمگده کس ممیراد یارب!
به مرگی که بی دوستان زیستم من!
«بیدل»

زیستن بعد از پیامبر و جانشین او علی (ع) و ادامه‌ی حیات پس از برادر بی‌نظیری چون امام حسن (ع) (برای ذات گرامی امام حسین (ع))، خود، مرگی تدریجی است تا چه رسد به کنار آمدن با کانونِ فساد و تهمت‌ی به انسان، به نام یزید و تن به بیعت دادن با یزیدسانان! خلق و خوی آزادگی، که چون جان، در جَنَم و ذات آسمانی حسین تعییبه شده، اذُن سازش با دشمنان آزادگی را به او نمی‌دهد. بالاترین و والاترین نغمه‌ای که از تارِ جان حسین (ع) (به گوش اهل هوش می‌رسد آزادگی است و این آزادگی را در خدمت دین بر حق جد گرامی خویش قرار دادن:

آزادگی به سلطنتِ جم برابر است
دست ز کار رفته به خاتم برابر است
گردی است خط یار که چون خاکِ کربلا
در منزلت، به خون دو عالم برابر است
هر حلقه‌ای که نیست در او ذکر حق، بلند
در چشم ما به حلقه‌ی ماتم برابر است
ما آبروی خویش به گوهر نمی‌دهیم
بُخلِ بجا به همتِ حاتم، برابر است
ما همچو غنچه از دل پرخونِ خویشتن
داریم گوشه‌ای که به عالم برابر است
دل‌های داغدار بُود کعبه‌ی امید
شورابه‌ی سرشک، به زمزم برابر است
نقدِ حیات در گره غنچه، بسته است
عُمَرِ گل شکفته به شبنم، برابر است
چون سرو، تازه روی نباشد تمام عمر؟
بی حاصلی، به حاصل عالم برابر است
از سینه هر دمی که برآید به یاد دوست
صائب! به عمر جاوید آن دم، برابر است!
«صائب»

سالار کربلا راه دست یافتن به عمرِ جاوید را پی می‌گیرد و خود و یارانِ گزیده‌اش سَرُوسان پای در این راه می‌نهند و خرامان و «رقص کنان» به زیر «شمشیر غم» دوست می‌روند:
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
وانکه شد کشته‌ی او، نیک سرانجام افتاد

«حافظ»

نیک سرانجامی و نام شکوهمند ابدی، خونبهای حسین(ع) و دیگر سروهای راست قامتی است که در سروستان کربلا، شکوفایی جاوید را به نمایش می‌گذارند و پائیز اُموی را برای همیشه با تبر ریشخند و استهزا از پای در می‌افکنند. آنان نیک می‌دانند که:

حاصل هر چار فصل سرو، بهار است
نشئه‌ی آزادگی، خمار ندارد!

«بیدل»

سلیمان کربلا تا صبح محشر دل‌های عشق را مسخر بالای سرو مانند خود کرده و آزادگی، نگینِ رنگینِ خونِ همیشه بیدار اوست!

منزلِ سوّم: خزانِ خنجر

شب از خورشید روشنگر چه می‌خواست؟

هجومِ کفر، از باور چه می‌خواست؟

از آن حلقوم تا محشر گُل افشان

خزانِ تیغ‌هی خنجر چه می‌خواست؟

به راستی «من» یا «منِ انسانی» کیست؟

جوانه‌ی سبزِ علوی، یعنی سومین برهانِ رهایی، برای پاسخ به این پرسشِ روانسوز، قیام کرد تا انسان را معنا و شرف را مفهوم و ایثار را مصداق و رنگِ زرد را شکستِ جاوید دهد!

در کتابِ بهاریِ کربلا و در تعقیب سلوکِ بی‌همانند عارفِ حقیقی و عاشقِ سیرالی‌الله، داستانِ روحِ مجروحِ سالارِ عاشقان و عروجِ بی‌همتای بارانش، چون توشه‌ی راهی، نوسالکان و نو‌مردان و متعلمان را؛ چُست و چالاک، روانه‌ی جاده‌های صعب‌العبورِ سلوکِ راستین می‌کند:

سوختن را باید از پروانه عاشق یاد گیرد

هر که چیزی یاد گیرد باید از استاد گیرد

این روزها خاک، از نو به یادِ استادِ شهادت نفس می‌کشد و افلاک، خویش را برای استقبالِ موکبی مهیا می‌کند که از ازل تا به ابد، فرصتِ دردِ آلودِ «شدن» و از حصارِ زرد در گذشتن و مرزهای سختی را در نوردیدن، جاده‌ی سلوکِ ارغوانی و جاودانی اوست.

خاک، در هر بهار، با انگشتِ لاله‌ها از خونِ حسین اجازه‌ی رُستن و سبز شدن می‌گیرد.

خاک، هر سال خاطره‌ی قطره‌های مقدس خون کربلائیان را در ذهن مرور می‌کند و حاصل این مرور، رویش گلها و گیاهانی است که چون چراغ می‌شکفند و نورانیت خود را مدیون گلوگاه مردان و زنانی هستند که پای در مسیرِ وصالِ «نورالسموات والارض» نهادند و از رفتنشان زمین تا همیشه دغدار شد و سُگانِ آسمان بر خویش بالیدند که به فرمان حق، انسانی از این دست را سجده برده بودند!

روزگارِ حسین(ع)، روزگارِ قعودِ عام بود. همگان نشسته بودند و برخاستن، همتی مردانه و غیرتی جانانه می‌طلبید. همگان اندک اندک می‌رفتند تا سکوت را برای همیشه به رسمیت شناسند که ناگاه صدای بی‌ریای حسین بن علی(ع) از گردِ راه رسید و بر بساطِ زردِ خاموشی و فراموشی برای همیشه مَهرِ بطلان را فرود آورد!

برای خاطرِ غم آفریدند

طفیلِ چشمِ من نم آفریدند

چو صبح آنجا که من پرواز دارم

قفس با بال، توأم آفریدند

گَهر موج آوَرَد، آئینه جوهر
 دل بی آرزو، کم آفریدند
 وداع غنچه را گل، نام کردند
 طرب را ماتم غم، آفریدند
 کفِ خاکی که بر بادش توان داد
 به خونِ گل کرده آدم آفریدند
 چه سان تابم سر از فرمان تسلیم
 که چون ابرویم از خم آفریدند؟
 جهان خونریز بنیادست، هشدار!
 سر سال از محرم آفریدند...!
 «بیدل»

نه! سر سال را از محرم نیافریدند!

حسین بن علی(ع) در هر ماهی قیام می کرد آن ماه، سر سالِ عاشقان می شد. یعنی سر سالِ شیدایان، سر بر زانوی آن ماه می نهاد. اما قرعه به نام محرم افتاد تا کتاب بهار کربلائیان در این فصل، سطرهای ارغوانی اش با پاکترین جوهر عالم، یعنی خونِ خاندانِ نبوت، رقم خورد. سالار حماسه آفرین کربلا سر سال را محرمی کرد تا سالکان حقیقی با او همراه شوند. حرکت او چون صافی و پالوانه ای تاریخی، خالص را از ناخالص، مدعی را از صادق و عاشق را از منافق - برای ابد - جدا کرد:

برگ بی برگی نداری، لافِ درویشی مزن
 رخ چو عیاران میارا! جان چونا مردان مکن
 یا به کردارِ زنان رنگی و بویی پیش گیر
 یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن
 هر چه یابی جز هوا، آن دین بُود بر جان نشان!
 هر چه یابی جز خدا، آن بُت بُود در هم شکن!
 چون دل و جان زیر پایت نطع شد، پای بکوب!
 چون دو کون اندر دو دست جمع شد دستی بزن!
 سر بر آ از گلشن تحقیق تا در کوی دین
 کشتگان زنده بینی، انجمن در انجمن
 در یکی صف، کُشتگان بینی به تیغی چون حسین
 در دگر صف، خستگان یابی به زهری چون حسن
 در دین، خودبوالعجب در دیست کاندرو وی چو شمع
 چون شوی بیمار، خوشتر گردی از گردن زدن
 هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد؟
 درد باید عمر سوز و مرد باید گامزن!
 سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
 لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک
شاهدی را حُلّه گردد، یا شهیدی را کفن
روزها باید که تا یک مشتِ پشم از پشتِ میش
زاهدی را خرّقه گردد، یا حماری را رَسَن!
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یارضای دوست باید یا هوای خویشتن!
«حکیم سنائی»

سومین برهانِ رهایی آغازگر توحیدی‌ترین راه، برای احیای ارزشهای فراموش شده‌ی زمان پیامبر اکرم «ص» است. او جز «رضای دوست» را در نظر نمی‌گیرد و از تمام تعلقات دیگر، مردانه می‌بُرد و هوا پرستان را - در واقع - چنان بر زمین می‌زند که هیچگاه توان برخاستن از جای نداشته باشند. و از دیگر سو این برهانِ مبارک، بی‌مضایقه، دلهای عاشق را مُجاب می‌کند. دلهایی که سزاوارِ خنجر خوردن از دستِ سوگ سالارِ پاکِ باختگان اند. دلهایی که پیمانۀ از میکده‌های راز می‌زنند و آینه وار - سر هر سال - در برابر داغ ابدی کربلائیان قرار می‌گیرند و بازتاب این واقعه را تا محشر، بُردِ مفید می‌دهند. دلهایی که فارغ از زبان قال، به زبان حال این گونه می‌تپند:

آن سینه که از داغ تو خنجر نخورد
از میکده‌های راز، ساغر نخورد
هر دل که ز سوز عشق، رنگی نگرفت
جز سنگ شدن، به دردِ دیگر نخورد!

منزل چهارم: صلاّی دُرّ
چرا از روح دریا پُر نباشیم
صدفها را صلاّی دُرّ نباشیم
سپاه عاشقی آمد به میدان
چرا در پیشوازش خُر نباشیم!؟

عاشورا چون مغناطیسی قوی، امواج نامرئی و نیرومند خود را برای جذب بُراده‌های قابل به اطراف و اکنافِ اقلیمِ عشق گسیل می‌کند. این امواج به زبانی که تنها دلهای عاشق سر از آن در می‌آورند بلند فریاد می‌زنند که:

ای بی خبر بکوش که صاحب خیر شوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی!
«حافظ»

و دل مستعدی چون دل خُرین ریاحی ندای این امواج را در آخرین لحظات در می‌یابد و دچار تحولی شگرف می‌شود. احرار در طول تاریخ فراوانند و فراخوانِ عشق، ابدی است و تاریخ انقضاء ندارد. گلوی حسین(ع) چون کیمیا گری این صدای اکسیری را روانه می‌کند و کیفیت‌های پست را به کیفیت‌های عالی ارتقاء می‌دهد. حرّ دیگر گون می‌شود. احرار دیگر گون می‌شوند و مترنم که:

هرچند غم تو مبتلا کرد مرا
بازیچه‌ی پنجه‌ی بلا کرد مرا
مسواری من به کیمیای تو رسید

اکسیر بلای تو طلا کرد مرا!

و احرار در طول تاریخ برای بیان وصف حال خویش، دست در شطِ دیوان دریاییِ خواجه شمس الدین محمد می‌کنند و زبان حال خود را از شاعری که زبان غیش خوانده‌اند، وام می‌گیرند:

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم
تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
هر دم آید غمی از نو به مبار کبادم!

و عاشقان، غمی از این دست را با جان، مرحبا می‌گویند و به پیشوازش می‌روند. اما امواج مغناطیس عشق حسین، براده‌های قابل را جذب می‌کند و ناقابلان را به دور می‌ریزد، زیرا جوهر ذاتی نیز در این میان شرط است. حافظ فرموده است که هر سنگ و سنگواره‌ای استعداد و قابلیتِ گوهر شدن ندارد. پیام آسمانی حسین (ع) را در عرصه‌ی عاشورا بسیاری از گوشه‌های به ظاهر شنوا شنیدند اما تنها خُر بود که از خود بیرون زد و صدای حنجره‌اش به حنجره‌ی امامت پیوند خورد:

گوهرِ پاک بیاید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی، لولو و مرجان نشود!

سنگها و گِلها در جناحِ خاکیان باقی ماندند و نامشان در میان نامهایِ سیاه دیگر، گم شد یا مثل به نامردی و نامردمی!
خُر و دیگر احرار، از دل و جان، خواهانِ طلا شدن در بوته‌ی بلا بودند و شاید مترنم به مفهومی که در ابیات زیر جاودانه شده است:

یارب از دل، مشرقِ نورِ هدایت کن مرا
از فروغِ عشق، خورشیدِ قیامت کن مرا
تا به کی گردِ خجالت، زنده در خاکم کند؟
شُسته رو چون گوهر از بارانِ رحمت کن مرا
خانه آرابی نمی‌آید ز من همچون حباب
موج بی پروایِ دریایِ حقیقت کن مرا
استخوانم سرمه شد از کوچه گردیهایِ حرص
خانه دار گوشه‌ی چشمِ قناعت کن مرا
بهر تعمیرِ گُهر، گردِ یتیمی لایق است
از غبارِ خاکساری‌ها عمارت کن مرا
خشک بر جا مانده‌ام چون گوهر از افسردگی
آتشین رفتار، چون اشک ندامت کن مرا
در خرابی‌هاست چون چشمِ بُتان تعمیر من
مرحمت فرما، ز ویرانی عمارت کن مرا
از خیالت در دلِ شبها اگر غافل شوم
تا قیامت سنگسار از خواب غفلت کن مرا
از فضولی‌های خود صائب! خجالت می‌کشم
من که باشم تا کنم تلقین که رحمت کن مرا!

«صائب تبریزی»

دلِ خُر، پیش از برخورد با اکسیر صدای حسین، گرسنه‌ی گل بود، اما پس از رویارویی با آن صدای عرشی، گرسنه‌ی لقمه‌های نورانی و ربانی شد و بر سر مائده‌ی صدای فرزند حیدر کرّار - بر هر دوان درود - نشست و جانِ خویش از «مَنْ» و «سلوی» علوی فریه کرد و پاره‌ی گل را به یکپارچه دل بدل کرد. تا پیش از آن، دلِ خُر، به کار نمی‌آمد، اما در آخرین لحظات و در ثانیه‌های تاریخساز، بهترین کاربُرد تاریخی را پیدا کرد و در موزه‌ی دل‌های راستین، صدر نشین شد:

یک عمر، حقیر و خوار آمد دلِ من
محروم ز برگ و بار آمد دلِ من
آخر به طوافِ خاک پای تو رسید
احسنت! زهی! به کار آمد دلِ من!...

× × ×

منزل پنجم: پرده داغ

بی خون تو گل، رنگ بهاران نگرفت
این بادیه بوی سیزه زاران نگرفت
کی نغمه گر زمانه در پرده‌ی داغ

از تشنگی تو خواند و باران نگرفت؟! موجِ خون عاشورائیان، لشکر خزان جاهلی را که بی وقفه پیشروی می‌کرد در ابتدا متوقف ساخت و سپس در طول تاریخ، این لشکر زرد جامه را وادار به عقب نشینی کرد. هنوز در همه جای خاک، سپاهیان سبز پوش بهاران، از خون حسین مدد می‌گیرند و به قلب لشکر خزان می‌زنند و چون توفانِ وزان، قشون برگ ریز را اوراق و تارومار می‌کنند. چاشنی کربلا به سلاحهای ساده، بُردِ خیره کننده‌ای می‌دهد و محکمترین استحکامات نظامی را چون ماکتی مقوایی مچاله می‌کند.

بازتاب فورانِ خونِ عاشورائیان به صفحاتِ تاریخ ادبیات فارسی نیز جلوه و رونقی دیگرگون بخشیده است. از همان ابتدای پاگرفتن نظم پارسی، شاعرانِ آزاده به دستِ ذوق خود - ساده یا پیچیده - از کربلا و خالق حماسه‌ی ابدی آن سروده‌اند و هنوز نیز این مخزنِ الهام و معدن مضمون، به دستهای هنرمند، مایه‌ی سخن‌پردازی و تصویر سازی‌های دلنشین می‌دهد.

سیف فرغانی که در قرن هفتم می‌زیسته و قصیده‌ی معروفی در حمله به ایلخانان مغول دارد و می‌توان قصیده‌اش را با مطلع معروف هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

نوعی قصیده‌ی شهادت طلبانه یا انتحاری خواند؛ یکی از نخستین شاعرانی است که توجه ویژه‌ای به واقعه‌ی کربلا و گریه بر عزای حسین بن علی(ع) داشته و در سروده‌ای ساده - به لحاظ صنعت - اما پخته به لحاظ زبان، سروده است:

ای قوم در این عزا بگریید
بر کشته‌ی کربلا بگریید

با این دل مرده خنده تا چند؟

امروز در این عزا بگریید

فرزندِ رسول را بکشند

از بهر خدای را بگریید!

از خونِ جگر سرشک سازید

بهرِ دلِ مُصطفی بگریید

وز معدنِ دل به اشک چون دُر

بر گوهرِ مرتضی بگریید
 با نعمتِ عافیت به صد چشم
 بر اهلِ چنین بلا بگریید
 دل خسته‌ی ماتم حسین اید!
 ای خسته دلان! هلا! بگریید
 در ماتم او خمش باشید
 یا نعره زنید، یا بگریید
 تا روح که متصل به جسم است
 از تن نشود جدا، بگریید!
 در گریه سخن نکو نیاید
 من می گویم، شما بگریید
 بر دُنبی کم بقا بخندید
 بر عالم پُر عَنا بگریید
 بسیار در او نمی توان بود
 بر اندکی بقا بگریید
 اشک از پی چیست؟ تا بریزید
 چشم از پی چیست؟ تا بگریید
 در گریه به صد زبان بنالید
 در پرده به صد نوا بگریید
 تا شُسته شود کدورت از دل
 یک دم ز سرِ صفا بگریید
 نسیان گنه، صواب نَبود
 کردید بسی خطا، بگریید
 وز بهر نزولِ غیث رحمت
 چون ابر، گه دعا، بگریید!

شاعران در سروده‌هایشان برای واقعه کربلا، بر فضیلتِ گریه بر مصیبتی که بر اهل زمین و آسمان بزرگ است، نیز - همانگونه که دیدیم - تأکید داشته و دارند.

این الهام پذیری از کربلا و پای بندی و تقید برای سرودن در باب واقعه‌ی کربلا به قصد قربت و رسیدن به ثواب اخروی تا روزگار ما نیز ادامه پیدا کرده است و هستند شاعرانی که حتی ذوق خود را در یک کتاب، محدود و مجبور به سرودن برای سالار شهیدان کربلا می‌کنند، تا هم به تاریخ شیعه ادای احترامی کرده باشند و هم به ارزشهای عاشورایی در قالبِ نظم، تأثیر و بُرد و ماندگاری بیشتری ببخشند. اشعاری مثل سروده‌ی زیر در روزگار ما، فراوان - و البته با تفاوت در قدرت و ضعف ادبی - عَرَضه به دوستان اهل بیت حضرت ختمی مرتبت (ع) می‌شود:

بیا ای دلِ مبتلا، گریه کن
 بیا باز در کربلا، گریه کن

چهل روز از آن روز خونین گذشت
بر آن روز و آن ماجرا گریه کن
رسیده‌ست «جابر» به قبر حسین
بر آن جانِ درد آشنا گریه کن
اگر خواستی نعره از دل بر آر
اگر خواستی بی صدا گریه کن
بر آن جان نثارانِ راهِ خدا
بر آن راهیانِ وفا گریه کن
اگر با دل و جان شدی همنا
بر آن کشته‌ی نینوا گریه کن
گناه است درد و شفا توبه است
اگر خواهی اکنون شفا، گریه کن
به دامانِ امید دستی بزن
شبی در حریم دعا گریه کن
به امید بخشایش اشکی بریز
برای رضای خدا گریه کن
«محمد جواد محبت»

× × ×

منزل ششم: تسبیح خون
آن را که ز دردِ دینش افسونی هست
دریاد حسین داغِ مدفونی هست
هرگاه ز خاکِ کربلا سُبُحه کنند
در گردش آن چکیدنِ خونی هست!
«بیدل»

گوناگونی و تنوع اصحاب آفتاب در واقعه‌ی کربلا، این حادثه‌ی عظیم را چون مشوری چند پهلو، مهیای دیدن از زوایای مختلف کرده است.

از خود و خویشان گذشتن، جانمایه‌ی جهادِ جوانمردان کربلاست و سرِ مردان و سالارِ جوانمردان، حضرت حسین(ع) در آزمونی خون آلود، که خود برگزیده است، سخت‌ترین بندهای تعلق را، که ریشه در روح و روان آدمی دارد، یکی یکی می‌گسلد و به کربلا وجهی نمادین برای از خودگذشتگی جاودانه می‌بخشد. از کودکِ شش ماهه گرفته تا جوانِ تازه پای در بوستانِ شباب نهاده، تا برادری برومند و به بار نشسته و پیرانی که با قامتِ کمانی، خدنگِ چشمِ یزیدهای رجیم‌اند!

و در این میان آنان که به فضل الهی طعم شیرین پدری را چشیده‌اند، با رگ‌ها و پوست می‌دانند که دست از فرزند شستن و معاینه، پُرپر شدن شاداب‌ترین گل‌های باغ وجود را دیدن، چه مایه تلخ و اندوهبار است و چه میزان، استواری و استحکام در ایمان می‌طلبد.

مخیر ماندن میان وظیفه‌ی الهی و مهر فرزندی، در طول تاریخ انبیاء نیز سابقه‌ای شگفت و درخور تأمل دارد. حضرت نوح - به تصریح قرآن کریم - در پیچاپیچ طوفانِ عذاب الهی، می‌کوشد تا فرزندِ خویش را از گردابِ هلاک و کفر برهاند و به ساحل نجات رساند.

فی الواقع تلاشِ حضرتِ نوح بر آن است تا میان وظیفه‌ی آسمانی و مهر زمینی به فرزند دل‌بند، با کامیابی جمع کند و آسمان و زمین را یکجا در قبضه‌ی اختیار و مرادِ دل و جان بگیرد. تازیانه‌ی طوفان - به استثنای کشتی نشستگانِ رستگار - برگرده‌ی تمامی قوم فرود می‌آید و نوح بالحنی پدران، که خالی از نُدبه‌های عاطفی نیست، پسر را به نجات می‌خواند و پسر، در سر، خیالِ محالِ گریز از طوفان عذاب را می‌پرواند:

خیالِ حوصله‌ی بحر می‌پزد هیئات
چه هاست در سر این قطره‌ی محال اندیش
«حافظ»

پسر چون قطره‌ای محال اندیش، به بلندی موهومِ نجات، چشم دوخته و پدر - یعنی نوحِ پیامبر - با دلی سوخته، او را به اردوی رستگاری دعوت می‌کند. اما گفتگویِ طوفانی این پدر و پسر را موجِ قاطعی، که از ساحلِ مشیتِ الهی به راه افتاد، یکباره قطع می‌کند و خطابی به حضرت نوح می‌رسد، که به تعبیر اغلب مفسران قرآن، خالی از سرزنش و عتابی نیست:

ای نوح! بیش از این با ما پیرامون آنچه بدان علم نداری و آگاه نیستی سخن مگوی!
و نوح که انگار از خوابی آنی پلک گشوده، به رسالتِ خویش می‌اندیشد و آن گونه که از صورت آیات بر می‌آید - به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان - در لباسِ شکر و ثنای الهی، زبانِ صدق به توبه می‌گشاید.
آری! عرصه‌ی هول آوری است، عرصه‌ی ماندن میان آسمان و وظیفه‌ی الهی از یک سو و دل بستن به خویشان و نزدیکان از سوی دیگر؛ به ویژه اگر ایشان یعنی نزدیکان و خویشان، حقایقِ وظیفه و پیام الهی را چنانکه سزاوار است، درک نکرده باشند.
سخن ساده‌تر بگوییم: برای یک پدر، میان پسر و خدایِ بالای سر، یکی - یا هر دو - را برگزیدن و در عین حال، نلغزیدن، کار آسانی نیست. و دردناکی این گزینش را پدرانِ مومن و کارافتاده، بیش از دیگران با پوست و استخوان، لمس کرده‌اند:
عرضه کردم دو جهان بر دلِ کارافتاده
بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست!
«حافظ»

اما ابراهیم و اسماعیل - بر هر دوان درود - در این عرصه به گونه‌ای شکوهمندتر عمل می‌کنند. حضرت ابوالانبیاء جناب ابراهیم رازِ رویای خویش را که جامه‌ی مستعارِ وحیِ الهی است، بر پسر باز می‌گشاید و دیدگاه پسر را جویا می‌شود. ذبیح الله یا اسماعیل با لحنی شکوهمند، پدر را در عبور از پُلِ لغزنده‌ی این آزمون، بی مضایقه یاری می‌کند آنجا که می‌گوید: یا اَبْتَ اَفْعَلُ ما تُؤَمِّرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.

ای پدر! آنچه را که به تو فرمان داده‌اند - یعنی ذبح مرا - انجام ده! و اگر خدا خواهد و یاری کند، مرا از شکیبایان و صابران خواهی یافت! مابقی این داستان را همگان به خوبی می‌دانند. پدر و پسر - هر دو سربلند - از بوته‌ی این آزمون الهی بیرون می‌آیند و تاریخ را به رنگ و بوی حماسه‌ای دیگر، آذین می‌بندند.

ملّا پریشان شاعر شهره‌ی خطه‌ی کردستان، خطاب به سالار شهیدان و در باب تأکید بر دشواری وظیفه‌ی حسین بن علی (ع) می‌گوید:
جد تو خلیل - علیه السلام -

یک قربانی کرد، اویچ ناتمام
هفتاد و دو تن قربانی کردی
حقاً کرایِ حق، حقانی کردی

یعنی: نیای تو خلیل - که بر او درود باد - یک قربانی کرد، آن هم ناتمام! اما تو هفتاد و دو تن قربانی به پیشگاه حق تقدیم کردی و الحق که در راه حق، حقِ مردانگی را به جای آوردی!

و حضرت علی اکبر(ع) در عرصه‌ی کربلا به اصرار تمام از پدر بزرگوارش اذن میدان گرفت و پدر با چشمانی که اندوهی آسمانی بر آن سایه افکنده بود، جمال بی مثال فرزند را تا آستانه‌ی شهادت بدرقه کرد و تاریخ ناتمام رسولان را با صبر جمیل، زینت تمام داد:
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خودبه چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود!

«سعدی»

×

گل که در فصل بهاران بگذرد
تیغ اندوه از دل و جان بگذرد
بادبان کشتی دلها شکست
ناخدایی کن که طوفان بگذرد
جان مائی جان ما! راضی مشو
تن به جا ماند ولی جان بگذرد
ره دهدای ژمره‌ی آزادگان
تا که آن سرو خرامان بگذرد
«می‌روی و گریه می‌آید مرا
اندکی بنشین که باران بگذرد»

× × ×

منزل هفتم: سرود خورشید
اگر چشمت سرودی سر نمی‌کرد
کسی خورشید را باور نمی‌کرد
قیامت تا ابد می‌شد فراموش
اگر خون شما محشر نمی‌کرد!

مردان مرد، مفسران درد، ارغوانی مسلکان و تیغ کشیدگان بر فصلهای خزانی و زرد، میدان نبرد را به وسعت جهان تعمیم داده‌اند و سرنوشت بهار را برای همه‌ی بی برگیهای آینده، تدارک دیده‌اند. بار امانت، بار امانتی را که آسمانها و کوهها و زمین از بر تافتش سر، باز زدند، از دوشهای سخت کوش - پس از انجام وظیفه - بر زمین نهاده و سرخرو و سر بلند در صفی از هلهله و شادمانی اشک آلود فرشتگان، معبر عرش را در می‌نوردند و فرش خاکی، آرزوی گامهایشان را برای همیشه در دل دغدار خویش ذخیره می‌کند.

بازماندگان دو دشمن، رو در رویند: اندوه رفتگان که عمیق است. و شادی دشمنان که مثل حباب، سطحی و ناپایدار!
یزیدیان - این فاتحان بی شکوه‌ترین رزم عالم - دسته دسته می‌کوشند تا شکست واقعی خویش را بزرگ کنند. هیاهوی شادمانی آنان، مانند بزدلانی است که در تاریکی قدم می‌زنند و برای فرار از ترس و خوفِ ظلمت، به صدای بلند، زمزمه‌ای بر زبان می‌آورند.
دشمن به خوبی آگاه است که تیغه‌های فولادین در برابر موج خون بی دریغ خاندان نبوت، برای همیشه خمیده است و این خمیدگی، طاق نصرتی است مضحک که هر که از زیر آن عبور کند برای همیشه بر پیشانی داغ ننگی نازدودنی را یدک خواهد کشید!

کاروان اسیران در هم شکسته، اما سر بلند، خانه‌های زنجیر را در می‌نوردد و با هر قدم، ناقوس رسوایی آل یزید را در گوش تاریخ و تاریکی نشینان طنین انداز می‌کند. تازیانه را توان آن نیست تا از پس صدای سر بلند اسیرانی که آزادی در یوزه‌ی خاک راهشان می‌کند؛ برآید:

شیر هم شیر بُود گر چه به زنجیر بُود
نبرد بند و قلاده، شرفِ شیر ژیان!
«فرخی سیستانی»

x

دلادیدی آن عاشقان را؟
جهانی رهائی در آوازشان بود
و در بند حتی
قفس شرمگین از
شکوفاییِ شوقِ پروازشان بود
پیام آورانی که - در قتلگاهِ ترنم -
سرودن - علی رغم زنجیر - اعجازشان بود!

به سرسبزی نخلِ ایثار
به این آیه‌های تناور
دلا گر نه‌ای سنگ
ایمان بیارو!

باید ایمان آورد به آغاز فصلی نوین در کتابِ بهاری عاشورا. مردی از نسل سبزه‌پوشان عرش، جان خویش و یاران و آرامشِ دودمان خویش را چون خدنگی از آتش در کمانِ کربلا می‌نهد و تمام پلیدی‌های روزگار خود و آینده را نشانه می‌گیرد. هنوز در هر کجای خاک، صدای پاکی به آزادی بلند شود و فریادی برای حراست دین حق از هجوم دنیا پرستان، فواره کشد، لهجه‌ی گلگون حسین(ع) را می‌گیرد و پای روندگان و سالکان با بزرگراهی که خون مبارک آن امام، احداث کرده، بیعت می‌کند.

آری!

اگر حنجره‌ی مقدّس تو نبود
عقل هیچ گلویی
به فریادهای رسا
قد نمی‌داد

و هیچ دستی

به دامانِ آزادگی

محکم - چون آیات جهاد -

چنگ نمی‌زد

و خانه‌های شیشه‌ای ستمگرانِ خبیری

سنگباران

یاران کربلایی تو نمی‌شد!

تو - آن هنگام که دشمن از مقابلت چون تیری خطا کمانه کرد به سوی خیمه‌گاه - فریاد بر آوردی:
اگر شما را دینی نیست

دستِ کم
در دنیای خود
آزاده باشید!

و با این فریاد، اضلاع معنوی کربلا را تا بی نهایت، امتداد بخشیدی و بُردِ مفید فریاد آسمانیات را تا صبح قیامت، افزایشی شکوهمند دادی.

×

جهان پُر درد می بینم دوا کو؟
دل خوبان عالم را وفا کو؟
و راز دوزخ همی ترسی شب و روز
دلت پُر درد و رُخ چون کهربا کو؟
بهشت عدن را بتوان خریدن
ولیکن خواجه را در کف، بها کو؟
خردِ گر پیشوای عقل باشد
پس این واماندگان را پیشوا کو؟
سراسر جمله عالم پُر یتیم است
یتیمی در عرب چون مصطفی کو؟
سراسر جمله عالم پُر ز شیر است
ولی شیری چو حیدر با سخا کو؟
سراسر جمله عالم پُر زنانند
زنی چون فاطمه خیرالنساء کو؟
سراسر جمله عالم پُر شهید است
شهیدی چون حسین کربلا کو؟
«حکیم سنائی»

ای سومین برهان، روشن رهائی! صلحیم با صدایی که با تو صلح باشد و جنگیم با هیاهوهای خزانی که عرصه را بر ندای بهاری تو تنگ کند دوستیم با دوستان تو
تا آن زمان که کوهها - چون پنبه های زده - از هم در پاشند
و ماه و خورشید، روی در نقاب تیرگی کشند.
و دشمنیم با دشمنانِ تو
تا زمانی که
ترازوی الهی
آزمونِ آخر را
شاهین عدالت به پرواز آورد!

.....(Anotates).....

- ۱) عضو هیئت علمی و معادن آموزشی دانشگاه امام صادق (ع).
- ۲) عضو هیأت علمی دانشگاه علم و صنعت ایران.
- ۳) عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، مرکز مطالعات پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۶۱.
- ۴) [پنجامین، اس، بلوم، طبقه‌بندی هدف‌های پرورش، ترجمه علی‌اکبر سیف و خدیجه علی‌آبادی، چاپ دوم، تهران، انتشارات رشد، سال ۱۳۷۴، ص ۲۱۵].
- ۵) [پنجامین، همان، صص ۲۱۸ - ۲۱۶].
- ۶) [پنجامین، همان، صص ۲۲۰ - ۲۱۸].
- ۷) [پنجامین، همان، صص ۲۲۱ - ۲۲۰].
- ۸) [پنجامین، همان، ص ۲۲۱].
- ۹) [پنجامین، همان، صص ۲۲۲ - ۲۲۱].
- ۱۰) [پنجامین، همان، صص ۲۲۳ - ۲۲۲].
- ۱۱) [پنجامین، همان، صص ۲۲۴ - ۲۲۳].
- ۱۲) محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۲، صص ۲۶ - ۲۵.
- ۱۳) [عبدالحسین خسرو پناه، کلام جدید، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، صص ۳۶۳ - ۳۶۱].
- ۱۴) مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، سال ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۹ - ۱۱.
- ۱۵) به نقل از دکتر گلشنی، در مجله حوزه و دانشگاه، ش ۲، ص .
- ۱۶) [عبدالجبار الرفاعی، اسلامی کردن شناخت، مفهوم و روند تاریخی آن، مجله‌ی حوزه و دانشگاه ۱۳۱۸، ص ۴۵].
- ۱۷) [مهدی گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۷].
- ۱۸) گلشنی، مجله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸، ش ۲، صص ۳۷ - ۳۶.
- ۱۹) [عبدالجبار الرفاعی، اسلامی کردن شناخت، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ش ۲، ص ۴۶].
- ۲۰) برهان غلیون، قرائات السیاسیه، ش ۳، ص ۱۲۹.
- ۲۱) حمد لگن هاوزن، علم دینی، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ش ۱۳۷۸ □ ۳، ص ۱۵۷.
- ۲۲) به نقل از گلشنی، مصاحبه با مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸، ش ۲، ص ۳۸.
- ۲۳) [محمد فنائی اشکوری، دانش اسلامی و دانشگاه اسلامی، قم موسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۴۰].
- ۲۴) [محمد فنایی اشکوری، همان، ص ۴۰].
- ۲۵) [محمد فنایی اشکوری، همان، ص ۴۰].
- ۲۶) [رجبی، عضو پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه، اسلامی شدن علوم و بومی شدن دانش، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ش ۲، صص ۶۹ - ۶۷].
- ۲۷) [رجوع شود به: حسین علی احمدی، مبانی و مفروضات علوم انسانی و علوم اجتماعی، مرکز تحقیقات دانشکده‌ی صنایع دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۷۹].
- ۲۸) خسرو پناه، کلام جدید، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۷۹، صص ۳۷۶ - ۳۶۷].

- (۲۹) خسروپناه، کلام جدید، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۷۹، ص ۳۴۵].
- (۳۰) همان، ص ۳۴۶].
- (۳۱) خسروپناه، همان، ص ۳۴۷].
- (۳۲) خسروپناه، همان، صص ۳۴۸ و ۳۴۹].
- (۳۳) خسروپناه، همان، صص ۳۴۹ - ۳۵۰].
- (۳۴) [علی اکبر نوایی، نظریه‌ی بحران از دیدگاه امام خمینی(ره)، مجله‌ی دانشگاه اسلامی، ۱۳۷۸، ش ۹ - ۱۰، ص ۵۴].
- (۳۵) [امام خمینی، صحیفه‌نور، ارشاد اسلامی، ج ۸، ص ۶].
- (۳۶) [مرتضی مطهری، جهان‌بینی توحیدی، قم، انتشارات صدرا، بحث ویژگی‌های جهان].
- (۳۷) عضو هیأت علمی دانشگاه علم و صنعت ایران.
- (۳۸) عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، مرکز مطالعات پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۶۱.
- (۳۹) [بنجامین، اس، بلوم، طبقه‌بندی هدف‌های پرورش، ترجمه علی‌اکبر سیف و خدیجه علی‌آبادی، چاپ دوم، تهران، انتشارات رشد، سال ۱۳۷۴، ص ۲۱۵].
- (۴۰) [بنجامین، همان، صص ۲۱۸ - ۲۱۶].
- (۴۱) [بنجامین، همان، صص ۲۲۰ - ۲۱۸].
- (۴۲) [بنجامین، همان، صص ۲۲۱ - ۲۲۰].
- (۴۳) [بنجامین، همان، ص ۲۲۱].
- (۴۴) [بنجامین، همان، صص ۲۲۲ - ۲۲۱].
- (۴۵) [بنجامین، همان، صص ۲۲۳ - ۲۲۲].
- (۴۶) [بنجامین، همان، صص ۲۲۴ - ۲۲۳].
- (۴۷) محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۲، صص ۲۶ - ۲۵.
- (۴۸) [عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، صص ۳۶۳ - ۳۶۱].
- (۴۹) مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، سال ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۹ - ۱۱.
- (۵۰) به نقل از دکتر گلشنی، در مجله حوزه و دانشگاه، ش ۲، ص .
- (۵۱) [عبدالجبار الرفاعی، اسلامی کردن شناخت، مفهوم و روند تاریخی آن، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۱۸، ص ۴۵].
- (۵۲) [مهدی گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۷].
- (۵۳) گلشنی، مجله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸، ش ۲، صص ۳۷ - ۳۶].
- (۵۴) [عبدالجبار الرفاعی، اسلامی کردن شناخت، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ش ۲، ص ۴۶].
- (۵۵) برهان غلیون، قرائات السیاسیه، ش ۳، ص ۱۲۹.
- (۵۶) حمد لگن‌هاوزن، علم دینی، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ش ۱۳۷۸ □ ۳، ص ۱۵۷.
- (۵۷) به نقل از گلشنی، مصاحبه با مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸، ش ۲، ص ۳۸.
- (۵۸) [محمد فنائی اشکوری، دانش اسلامی و دانشگاه اسلامی، قم موسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۴۰].
- (۵۹) [محمد فنائی اشکوری، همان، ص ۴۰].
- (۶۰) [محمد فنائی اشکوری، همان، ص ۴۰].

- (۶۱) [رجبی، عضو پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه، اسلامی شدن علوم و بومی شدن دانش، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ش ۲، صص ۶۹ - ۶۷].
- (۶۲) [رجوع شود به: حسین علی احمدی، مبانی و مفروضات علوم انسانی و علوم اجتماعی، مرکز تحقیقات دانشکده‌ی صنایع دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۷۹].
- (۶۳) خسرو پناه، کلام جدید، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۷۹، صص ۳۷۶ - ۳۶۷].
- (۶۴) خسرو پناه، کلام جدید، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۷۹، ص ۳۴۵].
- (۶۵) همان، ص ۳۴۶].
- (۶۶) خسرو پناه، همان، ص ۳۴۷].
- (۶۷) خسرو پناه، همان، صص ۳۴۹ و ۳۴۸].
- (۶۸) خسرو پناه، همان، صص ۳۵۰ - ۳۴۹].
- (۶۹) [علی اکبر نوایی، نظریه‌ی بحران از دیدگاه امام خمینی(ره)، مجله‌ی دانشگاه اسلامی، ۱۳۷۸، ش ۹ - ۱۰، ص ۵۴].
- (۷۰) [امام خمینی، صحیفه‌نور، ارشاد اسلامی، ج ۸، ص ۶].
- (۷۱) [مرتضی مطهری، جهان‌بینی توحیدی، قم، انتشارات صدرا، بحث ویژگی‌های جهان].
- (۷۲) عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.
- (۷۳) سخنرانی معاون آموزشی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری در جمع مدیران گروه‌های معارف اسلامی، معارف، ش ۵، فروردین ۱۳۸۱.
- (۷۴) همان.
- (۷۵) همان.
- (۷۶) همان.
- (۷۷) همان.
- (۷۸) همان.
- (۷۹) خطبه‌ی ۱۲۶.
- (۸۰) نامه‌ی ۴۵.
- (۸۱) همان.
- (۸۲) نامه‌ی ۲۱.
- (۸۳) نامه‌ی ۵۳ بخش ۱۲۶ - ۱۲۷.
- (۸۴) نامه‌ی ۴۳.
- (۸۵) نامه‌ی ۵۳.
- (۸۶) نامه‌ی ۳۴.
- (۸۷) نامه‌ی ۳.
- (۸۸) نامه‌ی ۲۰.
- (۸۹) نامه‌ی ۴۰.
- (۹۰) نامه‌ی ۴۱.
- (۹۱) نامه‌ی ۶۱.
- (۹۲) نامه‌ی ۷۱.

- ۹۳) خطبه‌ی ۴۴.
- ۹۴) نامه‌ی ۵۳ بخش ۷۵.
- ۹۵) نامه ۴۲ - شهیدی - عبده.
- ۹۶) نامه‌ی ۵۳ بخش ۷۴.
- ۹۷) نامه‌ی ۵۳ بخش ۷۲ - ۷۳.
- ۹۸) همان، بخش ۵.
- ۹۹) نامه‌ی ۶۱.
- ۱۰۰) قصار ۴۸.
- ۱۰۱) قصار ۶.
- ۱۰۲) نامه‌ی ۵۳.
- ۱۰۳) تحف العقول ص ۴۸۰.
- ۱۰۴) نهج البلاغه، قصار ۳۸۱.
- ۱۰۵) همان، قصار ۱۶۲.
- ۱۰۶) خطبه‌ی ۱۲۷.
- ۱۰۷) نامه‌ی ۴۴.
- ۱۰۸) خطبه‌ی ۳۴.
- ۱۰۹) خطبه‌ی ۲۲.
- ۱۱۰) توبه آیه‌ی ۱۲۸.
- ۱۱۱) انعام آیه‌ی ۱۰۸.
- ۱۱۲) نامه‌ی ۱۹.
- ۱۱۳) نامه‌ی ۵۲.
- ۱۱۴) استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی.
- ۱۱۵) خطبه‌ی ۳۷.
- ۱۱۶) نامه‌ی ۵۰ بخش ۲.
- ۱۱۷) نامه‌ی ۱۹.
- ۱۱۸) نامه‌ی ۵.
- ۱۱۹) نامه‌ی ۵۳ بخش ۵۷.
- ۱۲۰) نامه‌ی ۶۰ بخش ۱.
- ۱۲۱) نامه‌ی ۵۳ بخش ۱۴۶.
- ۱۲۲) نامه‌ی ۵۷.
- ۱۲۳) نامه‌ی ۵۰ بخش ۳.
- ۱۲۴) نامه‌ی ۶۷ بخش ۲.
- ۱۲۵) نامه‌ی ۵۳ بخش ۱۳۱.
- ۱۲۶) نامه‌ی ۵۳ بخش ۱۰۱.

۱۲۷) همان بخش ۷۹.

۱۲۸) همان بخش ۸۵

۱۲۹) قرآن کریم، سوره طه آیه ۸۱

۱۳۰) قرآن کریم، سوره اعراف آیه ۳۲.

۱۳۱) قرآن کریم، سوره طه آیه ۸۱

۱۳۲) نامه ۵۳ بخش ۹۶ - ۹۷.

۱۳۳) خطبه ۱۵.

۱۳۴) شاعر و پژوهشگر.